



فهرست موضوعی مطالب:

مذاکرات جمهوری اسلامی با غرب و چشم انداز

جنبش کارگری و چپ

نقد به حزب کمونیست کارگری

گزارش آکسیون ها و فعالیت های کارگری داخل و خارج

استالینسم

مسأله مجلس مؤسسان

بحث های فیس بوک

گزارش آخرین مصاحبه ها و انتشارات

میلپنانت



مهرماه ۱۳۹۲

- ۱ سرمقاله: نزدیکی رژیم به امپریالیزم و تدارک جنبش کارگری برای مقابله با سرمایه داری
- ۳ ماشین کشتار دولتی را متوقف کنید!
- ۴ پاسخ به «دبیرخانه تشکیلات خارج حزب کمونیست کارگری ایران»
- ۶ اطلاعیه شماره ۳: احیای مارکسیستی در مورد سمینار کلن
- ۷ بازماندگان ایده آلیزم منصور حکمت
- ۹ دست از دختر خوانده کوتاه!

کارگری

- ۱۳ تهران: تداوم حمایت عملی از رضا شهابی و شاهرخ زمانی
- ۱۶ گزارشی از آکسیون اعتراضی علیه فاشیسم و در حمایت از پناهندگان در شهر آخن (آلمان)
- ۲۰ اعدام و بیمار سازی زندانیان به شدت ادامه دارد!
- ۲۱ مردم آزادی خواه، ما را نجات دهید!
- ۲۲ کارگران اعتصابی شرکت پتروشیمی فجر بندر امام تولید را متوقف می کنند
- ۲۲ شاهرخ زمانی را آزاد کنید! (پیام «انجمن همبستگی بین المللی کارگران» در ترکیه)
- ۲۳ شاهرخ زمانی را آزاد کنید! (پیام «انجمن آزاد کارگر» در بریتانیا)
- ۲۳ حمایت عظیم کارگران: هدف جمع آوری صدهزار امضا محقق شد!
- ۲۶ علیه جنگ افروزی ها نمی ایستید؟



۲۷ نمایش «شبح سرمایه داری نخواهد آمد»، در سوئیس به روی صحنه رفت

استالینیسیم

۲۸ جعلیات استالینیسیم: تئوری «سوسیالیسم در یک کشور» و «انقلاب دو مرحله ای»

۳۸ درباره استالینیسیم

مسأله مجلس مؤسسان

۴۳ تزهایی پیرامون مجلس مؤسسان (و.ا. لنین)

۴۷ پیش نویس فرمان انحلال مجلس مؤسسان (و.ا. لنین)

۴۸ سخنرانی درباره انحلال مجلس مؤسسان (و.ا. لنین)

۵۱ درباره پارلمانتاریسم (و.ا. لنین)

۵۳ درباره گشایش مجلس مؤسسان (و.ا. لنین)

۵۴ بیانیه حقوق کارگران و مردم تحت استثمار (و.ا. لنین)

بحث فیس بوک

۵۶ پروژه احیای مارکسیستی

گزارش آخرین انتشارات و مصاحبه ها

۵۸ گزارش نشر میلیتانت، نشر همبستگی کارگری و مصاحبه ها



نزدیکی رژیم به امپریالیزم و تدارک جنبش کارگری برای مقابله با سرمایه داری

این پایه ها ممکن نبوده و نیست، و خامنه ای گاهی به اجبار برای حفظ آرامش پایه های حزب الله رژیم و مشخصاً نیروهای انتظامی و فرماندهان ارشد سپاه پاسداران، نقدهایی را به شکل دویپلو به دولت اوپاما داشته است؛ اما در مواقعی نیز که حملات علیه حسن روحانی و تیم مذاکره کننده وی بالا می گیرد، برای حفظ تعادل و تسهیلات چرخش به غرب، قویاً از حسن روحانی حمایت و گرایش راست رژیم را نصیحت می کند. برای نمونه اخیراً او با حمایت از نمایندگان ایران در مذاکرات اتمی، مأموریت آن ها را «سخت» خواند و هشدار داد که کسی نباید آن ها را «سازشکار» بنامد. علی خامنه ای که روز یکشنبه پیش در آستانه سالروز اشغال سفارت آمریکا در تهران سخنرانی می کرد با اشاره به مذاکرات اتمی ایران با قدرت های جهانی از جمله ایالات متحده، مذاکره کنندگان ایرانی را «بچه های انقلاب» نامید. رهبر جمهوری اسلامی در عین حال بار دیگر تکرار کرد که به مذاکره با آمریکا خوشبین نیست، اما گفت: باذن الله از این مذاکرات ضرری هم نمی کنیم و این تجربه، ظرفیت فکری ملت ما را بالا خواهد برد. خامنه ای این سخنان را بعد از چندین هفته غیبت از محافل عمومی بیان کرد. در روزهای اخیر بعضی از رسانه های خارجی شایعاتی را درباره بیماری او نیز منتشر کرده بودند. در غیبت چند هفته ای خامنه ای، موج انتقادات از دولت روحانی برای مذاکره با آمریکا بالا گرفته است. رسانه های تندروی ایران دولت روحانی را متهم به نرمش بیش از حد در مقابل قدرت های غربی می کنند. در حالی که دولت روحانی با حرکت دیپلماتیک در پی آن است که به بحران اتمی ایران پایان دهد و راه را برای جلب سرمایه گذاری های بین المللی باز کند، مخالفان دولت معتقدند مذاکره با غرب به نتیجه نمی رسد و باید کشور را با «اقتصاد مقاومتی» اداره کرد. در همین ارتباط علی خامنه ای گفت: اگر مذاکرات به نتیجه برسد که چه بهتر، ولی اگر نتیجه نگرفتند، معنایش این باشد که کشور باید روی پای خود بایستد. مخالفان دولت درباره اقتصاد مقاومتی توضیح زیادی نمی دهند، و در همین ارتباط خامنه ای هم گفت: «حرف ما با مسئولین این است که برای گشایش مسائل کشور باید نگاهشان به درون باشد، در عرصه دیپلماسی هم آن کشوری موفق است که متکی به نیروی درون ز ا و اقتدار و توانایی های درونی باشد.»



همان طور که به کرات تا پیش از انتخابات ریاست جمهوری ۱۳۹۲ گفته شد و رویدادهای پس از انتخاب نیز بر آن صحنه گذاشت، رژیم جمهوری اسلامی که همواره از روز نخست تثبیت خود دو گرایش متضاد را در قبال روابط بین المللی با سرمایه داری غرب در درون خود حمل می کرد، طی سال های گذشته مجبور بود تا به دلیل فشار روزافزون تحریم ها و شمارش معکوس سقوط رژیم اسد در سوریه به عنوان مهم ترین متحد استراتژیک خود، و همین طور به دلیل حجم بالای اعتراضات داخلی به خصوص پس از سال ۱۳۸۸ و نیاز به گشاندن مردم به پای صندوق های رأی از یک سو و غلبه موقت بر شکاف های درونی حاکمیت از سوی دیگر، مهره ای به اصطلاح «معتدل» را رو کند. مهره ای که اولاً از نقطه نظر امپریالیزم جهانی برای آغاز مذاکرات قابل اتکا و معتبر باشد، و ثانیاً مورد پذیرش جناح های مختلف رژیم قرار بگیرد، و ثالثاً اعتراضات باقی مانده پس از انتخابات ۱۳۸۸ در سطح جامعه را موقتاً خنثی کند و به سمت و سویی که رژیم می طلبد، سوق دهد. بنابراین آن چه رخ داد یک مهندسی هوشمندانه و در تحلیل نهایی یک پیروزی موقت دیگر برای کلیت رژیم بود.

با این حال علی خامنه ای که در مرکز مهندسی انتخابات ریاست جمهوری و پیروزی حسن روحانی قرار داشته، خود تحت فشار از سوی پایه ها و حامیان سفت و سخت اطراف خود قرار دارد، و بنابراین هرگونه گردش به سوی سازش با غرب، با اعتراضاتی از سوی این پایه ها همراه بوده است.

در نتیجه، این چرخش، بدون ایجاد آمادگی ذهنی لازم در



پیش‌تاز کارگری» است. حزبی که متأسفانه غایب است و غیبت آن، بخش اعظم شکست های جنبش چپ و کارگری را رقم می زند. تنها چنین ارگان سازماندهی است که می تواند به نیروی اعتراضی جامعه سمت و سوی انقلاب و تسخیر قدرت سیاسی به رهبری طبقه کارگر را بدهد. چنان چه با روی کار آمدن دولت جدید، فاز جدیدی با خصوصیات بالا آغاز شود، بدیهی است که مارکسیست های انقلابی باید نهایت بهره برداری را برای انجام این وظیفه اصلی- و با کمال تأسف به تعویق افتاده- بردارند. چه پیش و چه پس از انتخابات، این کمیته های مخفی کارگری- و نه انواع فرقه ها، احزاب و سازمان ها پرمدعا، ولی بی ربط به جنبش کارگری- بوده اند که در گوشه و کنار کشور اعتصاب، اشغال کارخانه، بستن جاده، اعمال فشار برای کسب حقوق معوقه، اخراج کارفرما و مدیر و ... را سازمان داده اند. طی سال های گذشته از دل همین مبارزات روزمره، رهبران عملی کارگری بی شماری بیرون آمده است و معدودی از آنان به تئوری سوسیالیستی نیز دست یافته اند. این فعالین و رهبران عملی سوسیالیست هم برای جلوگیری از پراکندگی، برای جمع بندی تجارب، تبدیل چکیده آن به تئوری انقلابی و ایجاد خط رهبری، نیازمند کمیته های مخفی خود هستند و همین کمیته ها هستند که می توانند از طریق یک ارگان سازمانده، مثلاً مانند یک نشریه سراسری، ضمن حفظ استقلال و مخفی بودن، به دیگر مرتبط شوند. از درون چنین پروسه ای است که می توان نطفه های اولیه حزب پیش‌تاز را ایجاد کرد و این همان وظیفه ای است که از هم اکنون، با در نظر داشتن چشم انداز احتمالی آتی، و با نهایت بهره برداری از امکانات و فرصت های موجود باید انجام داد.

شورای دبیری

گرایش مارکسیست های انقلابی ایران

چهارده آبان ۱۳۹۲

از سوی دیگر مذاکره کنندگان غربی نیز از این چرخش استقبال کرده اند. سران ۱+۵ رضایت خود را از مذاکرات پشت درهای بسته اعلام کرده اند. هفته پیش آقای آمانو، مدیر کل آژانس بین المللی انرژی اتمی، در یک سخنرانی در آمریکا گفت که از زمان به قدرت رسیدن حسن روحانی، رئیس جمهور «میانہ روی» ایران، رویکرد این کشور مثبت شده است و به گفته او «تغییرات جدید، قابل ملاحظه» است. مدیرکل آژانس بین المللی انرژی اتمی گفته است که «مواد و تجهیزات اتمی ایران که در حال حاضر زیر نظر آژانس است، همچنان در مسیر استفاده صلح آمیز قرار دارد.»

حتی موج شدید و بی پروای اعدام های اخیر به دست رژیم جمهوری اسلامی، نشانه چراغ سبز غرب و اطمینان رژیم از پیشرفت مذاکرات است.

سخنان اخیر خامنه ای بار دیگر چرخش نوین رژیم را به سوی سرمایه داری غرب نشان می دهد. اما در این دوره ماه عسل دولت آمریکا و ایران، طبقه کارگر و به ویژه پیشروان کارگری باید خود را برای تحولات احتمالی آتی آماده سازند.

با از سرگیری و بهبود روابط با غرب، رژیم شاید به اجبار خود را با برخی از «استاندارد» های متعارف بورژوازی غرب، تطبیق دهد و به همین دلیل برای حفظ خود در مقابل اعتراضات رو به رشد کارگری و جلوگیری از انفجارهای اجتماعی، به حضور تدریجی «سازمان جهانی کار» و ایجاد اتحادیه های کارگری زرد به عنوان سوپاپ اطمینان (مشابه دوره خاتمی) تن دهد، و به علاوه آزادی های نیم بندی را در فضای سیاسی ایجاد کند. هرچند این شرایط جدید، در صورت تحقق، سبک فعالیت را (از نقطه نظر میزان علنی گرایی یا مخفی کاری، حضور تاکتیکی در اتحادیه های زرد برای تأثیرگذاری بر روی پایه های آن و غیره) تغییر می دهد، ولی همچنان وظیفه اصلی و حیاتی نیروهای مارکسیست را بی تغییر باقی می گذارد. بدون مولفه رهبری انقلابی، تمامی اعتراضات- چه در سطح کارگری و چه دمکراتیک- محکوم به شکست خواهد بود، و وضعیت تشکل های کارگری ایران از دهه ۱۳۸۰ به این سو و انتخابات ریاست جمهوری امسال با وجود تجربه اعتراضات سال ۱۳۸۸، به خوبی این گفته را اثبات می کند. تجلی این رهبری انقلابی، تنها در یک «حزب



ماشین کشتار دولتی را متوقف کنید!

کشتارهای اخیر جمهوری اسلامی به وضوح نشان می دهد که انتخاب حسن روحانی، هیچ گونه ارتباطی به تغییر روش جمهوری اسلامی در سطح سیاست های داخلی اش ندارد، حتا برعکس، به معنی تشدید روش های سرکوبگرانه همیشگی آن است. این تغییر، تنها مربوط به چهره رو به بیرون جمهوری اسلامی بود که با «کلید تدبیر و امید» حسن روحانی در چینه انطباق با غرب گشوده شود. اما چهره رو به درون جمهوری اسلامی، از شدت نگرانی از پیش روی جنبش های انقلابی به تصور این که گشایش هایی صورت گرفته است، به مراتب وحشیانه تر شده. اکنون تاوان اصلاح طلبی را بیش از هرکس زندانیان بی پناهی می پردازند که به صورت گروهی به بالای چوبه های دار برده می شوند.

گرایش مارکسیست های انقلابی ایران ضمن محکوم کردن این کشتار معتقد است که این کشتار سیستماتیک متوقف نخواهد شد مگر با اعمال فشار به جمهوری اسلامی از طریق اتحاد عمل وسیع همه نیروهای طیف مترقی اپوزسیون (اعم از داخل و یا خارج) و جلب حمایت های وسیع بین المللی. اعتراضات پیاپی با برخورداری از پشتیبانی و کمک متحدین بین المللی و افشای نزدیکی رژیم به کشورهای غرب که با سکوت در مقابل این جنایت چراغ سبز نشان می دهند، شانس متوقف کردن ماشین کشتارهای روزانه را افزایش می دهد. به علاوه باید یادآوری کرد که این حملات، با هدف حمله به کل طبقه کارگر، کاهش اعتماد به نفس و به منظور ارباب و خط و نشان کشیدن برای اعتراضات و اعتصابات کارگری در زمانی است که معاملات پشت پرده رژیم با غرب به نتیجه برسد. از این رو ضروری است که کل کارگران ایران به طور اعم و کارگران پیشرو به طور اخص اقداماتی را به هر شکل مناسب در اعتراض و واکنش به این اعدام ها از خود نشان دهند. چنان چه در مورد این اعدام ها اقدام مشترک و به ویژه اقداماتی کارگری انجام نگیرد، دست های رژیم برای سرکوب های گسترده بعدی باز خواهد ماند.

۱۵ آبان ۱۳۹۲

(۱) نگاه کنید به سرمقاله های «نشریه میلیتانت»، شماره ۶۲ و ۶۴؛ و همچنین «ویژه نامه انتخابات ۱۳۹۲»، نشر میلیتانت، شماره ۸:

<http://militaant.com/?p=2508>

(2) <http://militaant.com/?p=2889>

موج اخیر اعدام ها، و اینک اعدام فعال سیاسی «شیرکو معارفی»، پیش از هر چیز این معنی را می دهد که رژیم سرمایه داری جمهوری اسلامی، امتیازات دلخواهش را از مذاکرات پشت پرده با غرب دریافت کرده است. بار اول که رهبر جمهوری اسلامی «جام زهر» را سرکشید، علائم آن را با کشتار وسیع زندانیان سیاسی نشان داد. این بار نیز سناریوی مشابهی در شرف وقوع است. همان طور که پیش بینی می شد، انتخاب مهره حسن روحانی برای حل اختلافات رژیم با امپریالیزم آمریکا و غرب- آن هم به طور کلی به دلیل وضعیت نابسامان اقتصادی- اجتماعی جامعه و شکاف های درونی رژیم از یک سو، و موقعیت نامناسب رژیم در سطح بین المللی از سوی دیگر- به معنی تثبیت وضعیت متزلزل رژیم بود و هر گام نزدیکی این رژیم به کشورهای امپریالیستی با چراغ سبزیهای بیشتری جهت شدت بخشیدن به سرکوب های داخلی همراه است^(۱). این روند تازه، با دریافت اولین چراغ سبزیهای غرب، با حمله به مقر اسرای سازمان مجاهدین توسط حسن روحانی کلید خورد، و شدت هرچه بیشتر هر روزه این کشتار به همان نسبت بیانگر توافقات هرچه بیشتر رژیم با غرب است.

بار دیگر اصلاح طلبان نشان دادند که هدفشان از اصلاح جمهوری اسلامی، انطباق آن با ساختار سرمایه داری جهانی است و متقابلاً کسب اجازه برای تثبیت قدرت متزلزل خود از طریق افزایش رعب و وحشت و کشتارهای عمومی و در ملا عام. بنابراین برای چندین بار اثبات شد که «اصلاح طلبی» در ایران، به معنی «اصلاح» آن دسته از ضعف هایی است که تثبیت قدرت رژیم را به مخاطره می اندازد و تضعیف می کند؛ در نتیجه اگر کشتار و اعدام هنوز نتواند به قدر کافی ارباب و وحشت عمومی در جامعه ایجاد کند، اصلاح طلبی گرایشی خواهد بود که آن را به نفع افزایش دادن کشتار، اصلاح کند. حسن روحانی نیز محصول این مفهوم از اصلاح طلبی در ایران بوده است. اصلاحات روحانی به عنوان نماینده چنین جریانی، به معنی پیشروی در درون نظام سرمایه داری جهانی است، و هر یک فرد آویخته به دار، علامت او برای موفقیت نسبی در این پیشروی است.



پاسخ به «دبیرخانه تشکیلات خارج حزب کمونیست کارگری ایران»

در پاسخ به دبیرخانه حزب کمونیست کارگری که پاسخی به شکوائیه اینجانب ناصر احمدی داده است، در ادامه نکاتی را ذکر می‌کنم و توضیحات بیشتری می‌دهم.

اول؛ این اولین بار نیست که درخواست بازپسگیری پول خود را کرده ام، چون درخواست من در بار اول بی پاسخ ماند، به صورت شکوائیه آن را به سایت های «میلیتانت»، «آزادی بیان» و «روزنه» و به ده ها کادر کمیته مرکزی و کادرهای دیگران، به ویژه به رئیس دفتر سیاسی و رئیس هیئت دبیران و لیدر کمیته مرکزی تان فرستادم.

دوم؛ اگر دلیل اخراج من، جنبه سیاسی نداشته است، پس بفرمایید که چه بوده و چه جنبه ای داشته است؟ چرا یک حزب با ادعای سیاسی عضو خود را با جنبه های دیگری به جز جنبه سیاسی اخراج می‌کند. شما لطف کنید همان نامه شش خطی را که از طرف دفتر سیاسی به عنوان دلایل اخراج من ارائه کردید، ضمیمه پاسخ تان کنید تا معلوم گردد کدام جنبه غیر سیاسی، دلیل اخراج من بوده است. به این ترتیب به روشنی معلوم می‌گردد ادعای من یا پاسخ دبیرخانه حزب کمونیست کارگری کذب محض است.

سوم؛ همیشه جواب حمید تقوایی به کادرها و اعضای که در انشعاب اول حزب رفته بودند و در بحث های پالتاکی حمید تقوایی (جمعه ها با ادمینی من و جمشید هادیان) شرکت می‌کردند و کمک های مالی خود را طلب می‌نمودند، این بوده است که شما با میل خودتان انشعاب کرده و حزب را ترک کرده اید و لذا این کمک مالی ها در همین حزب باقی می‌ماند. با این حساب آیا جواب حمید تقوایی و حزب کمونیست کارگری به من هم که هرگز انشعابی نکرده، بلکه اخراج شده بودم (آن هم نه با جنبه سیاسی!) همین خواهد بود؟

چهارم؛ دبیر کانال جدید کیوان جاوید در پلنوم قبل از خیزش ۸۸ اتهامی سیاسی به من زد و دفتر سیاسی هم آن را به رأی گذاشت و تأیید کرد؛ با آن که شش ماه بعد، همان کیوان جاوید به عنوان اتهام زننده، حرف خود را

در کنگره هفتم حزب، جلوی روی من پس گرفت، اما دیگر این جرأت و تعهد انقلابی را نداشت که به طور کتبی نیز پس بگیرد، اکنون صحبت از اخراج با جنبه غیر سیاسی می‌شود. اساس زمینه چینی اخراج من از حزب کمونیست کارگری، اتهامی سیاسی بود که کیوان جاوید به من زده بود؛ چه طور ممکن است بر اساس یک اتهام «سیاسی»، اخراجی با جنبه «غیر سیاسی» صورت بگیرد و خود اتهام زننده همچنان با «جنبه سیاسی» کادر این حزب باقی بماند!

پنجم؛ سعید صالحی نیا عضو دیگر اخیراً اخراج شده این حزب شهادت می‌دهد که اصغر کریمی فراخوان کمک به راه اندازی تلوزیون ۲۴ ساعته را داده و گفته است که هرکس درخواست بازپس گیری پول خود را داشت، می‌تواند آن را باز پس گیرد، ۲ نفر از وام دهندگان نیز بر همین اساس پول خود را پس گرفته اند.

ششم؛ علت طرح درخواست استرداد پول خود پس از چهار سال این است که اکنون پس از چهار سال به این نتیجه رسیده ام که این پول را پس بگیرم، این درخواست می‌توانست دو سال پیش یا دو سال پس از این هم صورت بگیرد و این چیزی از اصل موضوع- یعنی طلب من- نمی‌کاهد. پاسخ حککا به این درخواست توضیحاتی است که می‌تواند هر وقت دیگری هم بیان شود و بنابراین، این موضوع که چرا درخواست بازپسگیری این مبلغ پس از چند سال صورت گرفته، بی ربط است.

هفتم؛ اگر اخراج من به دلایل غیر سیاسی بودن من بوده است، بنابراین حککا نمی‌بایست از من کمک مالی قبول کند و اگر کمک مالی جنبه باج دهی و استثمار نداشته و از سر انگیزه های سیاسی است، پس چرا این کمک ها به وجه سیاسی من چیزی اضافه نکرده است! به عبارت دیگر، آیا یک حزب سیاسی مجاز است پول های عضو خود را با جنبه سیاسی بگیرد، اما همان عضو را با جنبه غیر سیاسی اخراج کند!؟

هشتم؛ سایت آزادی بیان بنا بر تعریف خود از اهداف و اصولش، موظف بوده است که شکوائیه کاملاً سیاسی را منعکس کند، سؤال این است که چرا رونوشت این



کارگری وام داده و حزب آنرا مسترد نکرده است.

به اطلاع میرسانیم که این ادعا کذب محض است. حزب هیچ زمانی از او تقاضای وام نکرده و برعکس در دو مورد نیز، او را از کمک مالی به این دلیل که اعلام کرده بود، با فشار به زندگی شخصی اش میخواست کمک کند، اکیدا منع کرد. کمک مالی ناصر احمدی در سال ۸۸ نیز نه وام محسوب میشود و نه قابل مستردکردن است و نه ایشان تاکنون چنین ادعائی داشته است.

عجیب این است که ایشان چند سال بعد از اخراج، به یاد طلبکاری از حزب افتاده است. آنهم با انتشار یک اطلاعیه علنی! این فقط یک شانتاژ سیاسی است. آیا همین دو نکته جای تامل و سوال برای سایت آزادی بیان که اطلاعیه ناصر احمدی را درج کرده است، نیست؟

دبیرخانه تشکیلات خارج حزب کمونیست کارگری ایران

۲۷ اکتبر ۲۰۱۳

نشر میلیتانت، شماره ۹، شامل مجموعه مطالبی در نقد منصور حکمت و حزب کمونیست کارگری (۱۰۸ صفحه)، منتشر گردیده است. برای دریافت آن، می توانید به لینک زیر رجوع کنید.



<http://militaant.com/?p=3108>

شکوائیه که برای سایت روزنه نیز ارسال شده، منتشر نشده است و حککا تلاش دارد سایت آزادی بیان را تا سطح سانسورهای سایت روزنه تنزل دهد. چرا این حزب از تلویزیونی که با پول هایی که بخشی از آن را از من به دست آورده، رو به عموم جامعه از آزادی بیان حرف می زند، اما وقتی نوبت به شکایت از خودش می شود، یک سایت مدافع آزادی بیان را به سانسور، آن هم به قضاوت یک سویه خود مبنی بر «ادعای کذب» دعوت می کند. این حتی از سطح آزادی بیان بورژوازی عقب مانده تر است که پاسخ به شکوائیه ای داده شود، بدون آن که خود شکوائیه را منتشر کرده باشد. این حزب به اصطلاح «مدرن»، با این روش از برخورد در سنت های ماقبل بورژوایی متوقف مانده است.

نهم؛ به راستی مبنای قضاوت در این میان چه کسی می باشد؟ چرا شکایت من از نظر حککا شانتاژ سیاسی توصیف می شود و من نباید این موضوع را به خود آن ها منتسب کنم. چرا حککا به طور یک جانبه و دلبخواه خود را محق می داند و من نباید چنین کنم؟! طبق سنت مبارزه انقلابی در این موارد کمیته حل اختلاف فراخوانده می شود که به این موضوع رسیدگی کند. اگر حککا واقعاً اهل شانتاژ نیست، بلکه قصد حل اختلاف را دارد، ضروری است با یک کمیته حل اختلاف متشکل از افراد ذی صلاح خارج از این حزب برای رسیدگی به شکایت من توافق کند.

ناصر احمدی

۱ نوامبر ۲۰۱۳

در ذیل این پاسخ، جوابیه حزب کمونیست کارگری به شکوائیه من درج می شود.

درمورد شکوائیه ناصر احمدی از حزب کمونیست کارگری

اخیرا ناصر احمدی عضو اخراجی حزب کمونیست کارگری ایران (این اخراج مطلقا جنبه سیاسی نداشته و بنا به دلایل دیگری وی از حزب اخراج گردید)، طی اطلاعیه ای که در سایت آزادی بیان منتشر شده است، ادعا کرده که مبلغ ۵۰۰۰۰۰ کرون به حزب کمونیست



اطلاعیه شماره ۳:

احیای مارکسیستی در مورد سمینار کلن

رفقا و دوستان گرامی،

پس از انتشار فراخوان دعوت به همکاری با پروژه بین المللی «احیای مارکسیستی»، و انتشار اطلاعیه شماره ۲، شماری از رفقا و دوستان به این پیشنهاد پاسخ مثبت داده و در ارتباط نزدیک با آن قرار گرفته اند. ضمن سپاس از تمامی رفقا و دوستانی که پس از این دعوت، درگیر فعالیت های نظری و عملی شده اند، برای آشنایی بیشتر با یکدیگر و تقویت همگرایی و تدارک اتحاد عمل بین رفقای ایرانی و همچنین رفقای بین المللی، «احیای مارکسیستی» به عنوان نخستین گام، سمیناری در شهر کلن (آلمان) در تاریخ ۲۲ و ۲۳ نوامبر ۲۰۱۳ ترتیب داده است.

این سمینار در دو روز متوالی برگزار خواهد گردید: روز اول جمعه ۲۲ نوامبر، به زبان فارسی و با شرکت سخنرانانی از فعالان کارگری، کمونیستی و مارکسیست ایرانی؛ و روز دوم، ۲۳ نوامبر به زبان آلمانی (انگلیسی و فرانسه) با شرکت سخنرانانی از نیروهای مترقی چپ آلمان و ایران.

جلسه به فارسی (پیشنهادی): جمعه ۲۲ نوامبر ۲۰۱۳ بخش اول (ساعت ۱۱ تا ۱۶)

موضوع: ارزیابی اوضاع کنونی سیاسی ایران و جنبش کارگری، مسأله پناهندگان و وظایف مارکسیست های انقلابی	
سخنرانان: رفقا: بهروز فراهانی (همبستگی سوسیالیستی کارگران ایران-فرانسه)؛ علیرضا بیانی (گرایش مارکسیست های انقلابی ایران)؛ جهان (هسته کارگری از کانون پناهندگان سیاسی ایران)؛ آرش. د (پناهنده سیاسی در آلمان)؛ سیروس کفایی (فعال کارگری)- چند تن از فعالان کارگری ایران (از طریق اسکایپ)	۱۴-۱۱
پرسش و پاسخ	۱۴-۱۵:۳۰
وقت تنفس	۱۵:۳۰-۱۶

بخش دوم (ساعت ۱۶-۲۰)

سخنران اول: دکتر فرشید فریدونی (انجمن پژوهش جنبش های اجتماعی ایران)	۱۶ تا ۱۷
--	----------

موضوع: «زیربنا و روبنا - نقش منطق همگلی در تکامل ماتریالیسم تاریخی - دیالکتیکی» و شیوه احیای مارکسیزم	
وقت تنفس	۱۵ دقیقه
سخنران دوم: مازیار رازی موضوع: ضرورت احیای مارکسیزم، همگرایی مارکسیست ها در راستای تدارک انقلاب سوسیالیستی	۱۷:۱۵-۱۸:۱۵
وقت تنفس	۱۵ دقیقه
بحث آزاد و سؤالات حاضرین	۱۸:۳۰-۱۹:۳۰
پاسخ: ۱۵ دقیقه برای هر سخنران	۱۹:۳۰-۲۰

* چنان چه سالن رأس ساعت ۲۰ بسته نشود و امکان ادامه بحث ها باشد:

بحث آزاد	۲۰-۲۱
جمع بندی: ۱۵ دقیقه برای هر سخنران	۲۱-۲۲

حامیان:

کمیته حمایت از شاهرخ زمانی
کمپین «کارگران ایران تنها نیستند»
شبکه همبستگی کارگری (IWSN)
سازمان جوانان حزب چپ- Solid Aachen
سازمان آلترناتیو سوسیالیستی (آلمان)
حزب چپ- آخن (اندره هنکو، نماینده حزب چپ در پارلمان آلمان)

برگزارکننده:

گرایش مارکسیست های انقلابی ایران (میلیتانت)

محل برگزاری:

Naturfreudehaus Kalk
Naturfreudehaus Kalk , Kapellenstr. 9a ,
51105 Köln-Kalk

برنامه جلسه بعدی در روز شنبه ۲۳ نوامبر متعاقباً
اعلام می گردد.

Ehyaee.Marxism@gmail.com

با تشکر.

اول آبان ۱۳۹۲ (۲۳ اکتبر ۲۰۱۳)



بازماندگان ایده آلیزم منصور حکمت

(بررسی گوشه‌هایی از میز گردی با شرکت سیاوش دانشور و مازیار رازی)

چندی پیش میز گردی بین رفیق مازیار رازی و سیاوش دانشور پیرامون سالگرد انقلاب اکتبر، در تلویزیون اندیشه برگزار شد. هر دو طرف مباحثی را در مورد انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ طرح کردند. در این میز گرد رفیق مازیار رازی خود را از کلی‌گویی تاریخ‌نگارانه بر حذر کرد و به همین دلیل به خوبی ارتباطی بین درس‌های انقلاب اکتبر با وظایف کنونی کمونیست‌ها برقرار نمود. در نتیجه بحث او در ارتباط با حزب بلشویک، به چگونگی ساختن حزب پیش‌تاز انقلابی و تعیین استراتژی انقلابی در ایران مرتبط می‌شد. او عدم برخورداری از یک استراتژی انقلابی را به درستی زمینه‌ساز انحرافات اساسی نیروهای چپ در مقطع انقلابی ۱۳۵۷ ذکر کرد. وی در ادامه همین بحث، هرچند به طور فشرده، به مفهوم حزب انقلابی پرداخت و احزاب موجود را بی‌ربط به این مفهوم توضیح داد. درست همین موضوع، باعث واکنش آژیتاتورگونه سیاوش دانشور شد. او که می‌بایست حزبی سیاسی را که در مقام رهبری اش قرار دارد نمایندگی کند، آن را به سطح نازل واکنش خود تنزل داد و پرستیژ سیاسی این حزب را به زیر علامت سؤال برد، وقتی بسیار غیر مسئولانه در وقت جمع‌بندی که فقط در اختیار ایشان بود و آخرین کلام میز گرد محسوب می‌شد، فرمود:

«خود دوستان آقای مازیار رازی از یک جناح حکومت دفاع کردند. معلوم است، طبقه کارگر، طبقه کارگر از روی کتاب نمی‌آید دنبال مسأله روز، نباید با کلیشه‌ها حرف زد، لنین آن جا فلان را گفته، مارکس آن جا فلان را گفته. بنابراین باید منطبق کرد به مثلاً ... (صدا نامفهوم) و هر کشوری این طور پیش می‌رود»

در جملات بالا صرف نظر از جنبه «تکه‌پرانی» آن که جزوی از سنت جدایی‌ناپذیر پیروان منصور حکمت محسوب می‌شود، سطح نازلی از دخالت‌گری نظری به نمایش گذاشته شده است. جملاتی ثابت شده در ته ذهن سیاوش دانشور برای آن که می‌داند با چه کسی بحث می‌کند و می‌داند چگونه باید آن را تخریب کند. وقتی مخاطبین مرتبط با موضوعات مارکسیستی هر دو بحث

طرفین مناظره را گوش می‌کنند، بلافاصله کلی‌گویی‌ها و گفته‌های «روشنفکری» و بی‌ربط سیاوش دانشور را که می‌تواند در هر زمان و مرتبط به هر موضوع دیگری هم گفته شود، متوجه می‌شوند؛ گفته‌هایی ژورنالیستی که بیان آن‌ها نیازی به مارکسیست بودن ندارد و هر چپ‌سانتریست دیگری هم می‌تواند عیناً همان‌ها را بیان کند.

سیاوش دانشور در خوش‌بینانه‌ترین حالت به روشی ناشیانه و آماتور در مباحثات مارکسیستی، تکه‌ای پرت می‌کند که بسیار دو پهلو، گنگ و به خصوص فرصت‌طلبانه به نظر می‌رسد. او می‌گوید «دوستان مازیار رازی از یک جناح از حکومت دفاع کردند!» اولاً سیاوش دانشور روشن نمی‌کند چه کسانی چنین کردند که از دوستان مازیار رازی محسوب می‌شوند، ثانیاً در چه مقطعی و از کدام جناح از حکومت دفاع کردند، ثالثاً این دقیقاً چه ربطی به خود رفیق مازیار رازی دارد. اگر قصد سیاوش دانشور تخریب شبه‌پلیسی طرف بحث خود نیست، می‌بایست برای اتهامی که وارد کرده استدلال و سند ارائه کند، وگرنه با یک عذر خواهی نشان دهد که اشتباه کرده است؛ در غیر این صورت دست کم بخش مهمی از «دوستان» حزبی سیاوش دانشور - که طی سال‌های اخیر از یک دیگر جدا شدند و از سوی گرایش‌های سیاوش دانشور آن را نمایندگی می‌کند، با انواع نسبت‌های دو خردادی و بورژوایی و نظایر آن بدرقه‌گردینند - می‌تواند معرف خصلت و ماهیت خود سیاوش دانشور و گرایش او هم باشد. این روش برخورد چیزی است که خود او آموزش می‌دهد. او بر اساس این که «دوستان» چه کسی چه کرده‌اند، خود آن فرد را مورد ارزیابی قرار می‌دهد! و اگر قرار باشد با همین متد، یعنی بر اساس وضعیت «دوستان»، خود سیاوش دانشور را ارزیابی کرد، شخصیت سیاسی قابل دفاعی از او باقی نخواهد ماند.

اتفاق عجیبی که مدام در گفتگو و مباحثات با پیروان (میریدان) منصور حکمت تکرار می‌شود، این است که آن‌ها اگر مشاهده کنند طرف بحث شان با استنادات مارکسیستی، انحرافات گرایش‌شان را به نقد می‌کشند، به جای آن که سعی کنند با اتکا به همین معیارهای مارکسیستی از گرایش خود دفاع کنند، کل مارکسیزم و لنینیسم و کتاب و تئوری را به طرفی پرتاب می‌کنند و به



هزار سال که شاید ظرف یک هفته در نتیجه به قول سیاوش دانشور: «جنگ بر سر فقط این نیست که چگونه حزب را ساخت»؛ لابد موضوع این خواهد بود که با حزب ساخته شده، چه باید کرد!

با این روش «ساخت حزب فوری» شخص سیاوش دانشور تاکنون تجربه ساختن چند حزب را با خود حمل کرده است. او در ساختن حزب کمونیست ایران، در کنار منصور حکمت بود. بعد معلوم شد آن چه ساخته اند، ناسیونالیست بوده و کلی مسائل جانبی دیگر داشته است که باید در بین راه رها، و به جای آن یک حزب دیگر ساخته می شد که چنین هم شد. سیاوش دانشور افتخار ساختن حزب کمونیست کارگری در کنار منصور حکمت را نیز با خود همراه دارد. این حزب به دلیل عدم پاسخ گویی حزب قبلی به مسائل روز ساخته شد که تا به مسائل روز پاسخ دهد، اما همگی خوب می دانیم حزب دست ساخت یک نفر فقط با وجود و حضور خود او شانس حیات دارد. پس از فوت منصور حکمت، حزبی که از روی تئوری ساخته نشده بود، دچار بحران تئوریک شد. هیچ کسی بالأخره متوجه نشد یکی دو مورد اختلاف اساسی بین احزاب سه گانه کمونیست کارگری چه بوده است که باید هرکدام جداگانه، اما به حول یک برنامه «متحزب» شوند، چون این حزب بر اساس اصول و تئوری ساخته نشده بود و می توانست به هر حالت دلخواهی دیگر هم تبدیل شود، بدون آن که به تئوری و اصول پاسخگو باشد.

سیاوش دانشور در این مرحله نیز افتخار ساختن «حزب اتحاد کمونیست کارگری» را داشت. این حزب که نمی توانست بقای خود را بیش از آن چه که حیات داشت تضمین کند، از فرصت به دست آمده ناشی از اختلافات درونی بخش دیگر حزب کمونیست کارگری حکمتیست بهره حیاتی برد و خود را در آن منحل کرد. به این معنی که اساس حزبیت خود را نه با اتحاد، بلکه با انحلال خود به زیر علامت سؤال برد. حزبی که برای اتحاد کمونیست کارگری ساخته شده بود، پیش از آن که فرصت ایجاد اتحادی به دست آورد منحل شد. پیوستن حزب اتحاد کمونیست کارگری به حزب حکمتیست بدون کم ترین توافق اصولی صورت گرفت، چون حزب بی نیاز به تئوری اساساً نیازمند اصول نیست. سرهای اندیشمند حزب سیاوش دانشور، به دنبال بدنی می گشت

یاد مواردی شبیه به «مسأله روز» و نظایر آن می افتند! تو گویی مارکسیزم و تئوری های انقلابی پیرامون «مسأله شب» نظریه پردازی کرده است و ربطی به «مسأله روز» ندارد! جالب این جا است که درست در لحظه بعد، وقتی رو به مخاطبی که با مارکسیزم و تئوری انقلابی چندان میانه و الفتی ندارند قرار می گیرند، به یاد تئوری و کتاب و مارکسیزم می افتند و منصور حکمت را «بزرگترین مارکسیست قرن معاصر» توصیف می کنند. برایش مقبره درست می کنند و هر ساله، نه یک ساعت و یک روز، بلکه «هفته» منصور حکمت برگزار می کنند. موضوعاتی در رابطه با وصف عظمت «تئوریک» منصور حکمت را که می تواند ظرف یکی دو ساعت جمع و جور و بیان شود، طی یک هفته ادامه می دهند تا به این وزن و عظمت چیزی اضافه کرده باشند. برای آثار او انواع کلیات، سایت و شبکه و انجمن و سمینار ساخته اند؛ و در نهایت با الحاق نام او در پسوند نام حزب خود، به یک حزب ایدئولوژیک تمام و کمال تبدیل شده اند. حزبی که بر اساس ایده های یک فرد شکل گرفته است و ربطی به «مسأله روز» ندارد.

سیاوش دانشور در جمع بندی این میز گرد می گوید:

«من فکر میکنم شَم سیاسی حزب انقلابی، جسارت سیاسی حزب انقلابی، تصمیم سیاسی مهم است. در کردستان این تصمیم گرفته شد، چهار سال طول کشید تا ارتجاع بیاید حاکم شود. یکی می خواست بسازد، یکی نمی خواست بسازد، تئوری اش هم نداشت، ولی رادیکالیسم اجتماعی اش را داشت. شما اگر می خواهید با تئوری بروید به اصطلاح این را بسازید، هزار سال دیگر هم نمی توانید بسازید» (تاکید از ما)

جان کلام پروژه حزب سازی به شیوه منصور حکمت در پارگراف بالا از زبان سیاوش دانشور بیان شده است. منظور او این است که حزب سیاسی، بر اساس تئوری ساخته نمی شود. پس چگونه ساخته می شود؟ به روش حزب سازی منصور حکمت که نام «حکمتیست» نیز برای این روش اختراع شد. در این روش حزب سازی که با تئوری ساخته نمی شود، بلکه از رادیکالیسم اجتماعی آغاز می گردد، کافی است یک نفر جلو بیفتد، «مباحثی» کلی و عمومی سر هم بندی کند، یک برنامه هم دست و پا نماید و در آخر موجودیت حزب سیاسی را اعلام فرماید. بفرمایید حزب ساخته شد! آن هم نه در طی





دست از دخترخوانده کوتاه!

سارا قاضی

۹

بالآخره پس از کش و قوس های فراوان، و با وجود اعتراضات شدید فعالان حقوق کودک، زنان مترقی و بسیاری از حقوقدانان، شورای نگهبان روز چهارشنبه دهم مهرماه لایحه به اصطلاح «حمایت» از کودکان بی سرپرست و بد سرپرست را تصویب کرد که به موجب آن، قانوناً به پدرخوانده امکان ازدواج با دخترخوانده داده می شود.

یک بار دیگر مسئولان قانونگذار در جمهوری اسلامی، قانونی را تصویب و به اجرا گذاشتند که ماهیت ارتجاعی، زن ستیز و بی رحمانه شان را بی پرده و گستاخانه آشکار می سازد؛ به عقد ازدواج درآوردن دخترانی که به فرزند خواندگی مردی در می آیند و وارد خانواده او می شوند تا از حمایت پدرانئوی در تمام زمینه های روحی-روانی، خانوادگی-اجتماعی و البته اقتصادی برخوردار گردند، نهایت وقاحت و بی شرمی مقامات را به طریق تازه ای به نمایش گذاشته است.

مضحک است که جمهوری اسلامی در آغاز تثبیت خود در سال های نخستین پس از انقلاب ۵۷ و یورش همه جانبه به نیروهای چپ و رادیکال انقلابی، دست به تبلیغات دروغین و شرم آوری علیه کمونیست ها زد، مبنی بر این که کمونیست ها با اعضای خانواده خود ازدواج می کنند یا زنان خود را اشتراکی می کنند! جمهوری اسلامی ساقط نشد تا نشان دهد اتفاقاً این از اخلاقیات اسلامی خود این حاکمیت است که چنین رفتاری را قانونمند می کند. ما ارزش های این رژیم را که خصلت متجاوز به زن دارد، بارها در اعمال کارگزاران و مسئولان رژیم جمهوری اسلامی دیده ایم: از ضرب و شتم زنان به علت «بدحجابی» گرفته تا تجاوز جنسی به زنان «باکره» ای که در زندان های رژیم منتظر اعدام هستند.

وقتی تحت حاکمیت جمهوری اسلامی هزاران زن تن فروش از فروش تن خویش امرار معاش میکنند و تنها با خواندن وردی به نام «صیغه» این تن فروشی قانونمند می شود و رسمیت پیدا میکند، بلافاصله باید به این نتیجه رسید که در نظام سرمایه داری، به خصوص نوع

که با آن یک تن واحد بسازد؛ و این آخرین تجربه تاکتونی حزب سازی با روش سیاوش دانشور است که مستقیماً از رهبر معنوی خود، منصور حکمت، اقتباس کرده است.

آری، ساختن چنین احزابی نیازمند تئوری نیست که نیازمند انتظار هزارساله باشد؛ منتها اشکال کوچکی که در این پروژه حزب سازی وجود دارد، این است که می بایست هزار سال منتظر بنشیند که کارگران آن را به عنوان حزب خود بپذیرند. در نتیجه در این وسط یک انتظار هزارساله بلاتغییر می ماند. یا باید هزار سال صبر کرد که با تئوری حزب ساخت و یا می توان بدون تئوری، یک شبه حزب ساخت و هزار سال صبر کرد که کارگران آن را به عنوان حزب خود بپذیرند!

سیاوش دانشور تجربه چهار بار ساختن حزب فوری را داشته، تنها به این دلیل که با تئوری های مارکسیستی به کلی بیگانه بوده است. همین بیگانگی است که ایده های حزب سازی وی را در چهارچوب ایده آلیزم میخکوب می کند. حزبی که بر اساس یک سلسله خواسته و مطالبه، اعم از مطالبه بورژوا-دمکراتیک مانند «آزادی و برابری» تا هر سطح دیگری از مطالبات، ساخته شده و سپس خود را با مسأله روز منطبق می کند، روش وارونه و ایده آلیستی است که مبتکر آن منصور حکمت بود. اکنون این روش حزب سازی مهر حکمتیست را بر خود زده است. حزب حکمتیستی که قرار بود از رادیکالیزم اجتماعی شروع کند و با تئوری خود را به مدت هزار سال منتظر نگذارد، تنها از طریق آن چه که «تئوری های» منصور حکمت نامیده می شود، بقا خواهد داشت و نه از دخالت گری در مبارزات روز کارگران و در کنار پیشروان کارگری در کف کارخانه و محل زیست کارگران. اما به راستی مگر تئوری پردازی این نوع حزب سازی خود «تئوری» محسوب نمی شود؟ مگر آن که تئوری های ایده آلیستی، تئوری به شمار نیاید.

تاریخ: ۱۳ آبان ۱۳۹۲

ardeshir.poorsani@gmail.com





برده یا رعیتباید شب پیش از عروسی با «رئیس» خود همخوابگی می کرد تا سپس مجوز ازدواج او داده شود. آیا شما در این جا شباهتی با آن دوران بربریت نمی بینید؟

این «بردگی مدرن» در شرایطی قانونی می شود که جمهوری اسلامی در سال ۱۳۷۳ کنوانسیون بین‌المللی حقوق کودک را امضا کرده و براساس قوانین مدنی ایران، کنوانسیون‌های بین‌المللی امضا شده توسط ایران لازم‌الاجرا هستند. بر اساس ماده ۲۱ این کنوانسیون کشورهایی که سیستم فرزندخواندگی را مجاز می‌دانند باید منافع عالی کودک را در اولویت قرار دهند، یعنی تمام امکانات و شرایطی که برای رشد و امنیت جسمی و روحی کودک و آموزش و بهداشت اوست در نظر بگیرند.

مدتی قبل امیرحسین قاضی زاده، عضو کمیسیون اجتماعی مجلس در مصاحبه ای با بی بی سی بسیار آسان موضوع را پیچانده و با گفتن دروغ بزرگی، سعی در پیدا کردن «عدالت» در این قانون جدید کرده بود: «در گذشته فرزندخوانده بدون هیچ شرط و محدودیتی می توانست با سرپرست خود ازدواج کند.» او به خیرگزاری مهر گفته بود: «بر اساس ماده ۲۷ لایحه جدید حمایت از کودکان و نوجوانان بی سرپرست و بد سرپرست؛ ازدواج فرزند خوانده با سرپرست، در صورت صلاحدید دادگاه امکانپذیر است و با این محدودیت امکان سوء استفاده از کودکان وجود ندارد.» حال این که سال پیش، قانون ممنوعیت ازدواج بین دخترخوانده با پدرخوانده از مجلس گذشت، ولی شورای نگهبان بر پایه این که در اسلام ازدواج بین پدرخوانده و دخترخوانده مانعی ندارد و این قانون با شرع تطابق دارد، آن را رد کرد (البته این مانع از تجاوز جنسی و بدنی پدرخوانده نسبت به دخترخوانده به طور پنهانی نمی شد!) این رد و بدل های قانونی در حقیقت از سال ۱۳۸۸ آغاز شد، زمانی که بهزیستی برای اولین بار سعی کرد که ازدواج بین دخترخوانده و پدرخوانده را غیرقانونی نماید، اما شورای نگهبان آن را به این دلیل ممنوع نمود که در عرف اسلامی «فرزند» کسی است که از نطفه پدر و شیر مادر باشد، پس فرزندخوانده، حکم فرزندی ندارد و در نتیجه ازدواج بین دخترخوانده و پدرخوانده حلال است و نمی تواند شرعاً ممنوع شود.

اسلامی کنونی آن، زن موجودی اشتراکی است و این در حالی است که جمهوری اسلامی با تبلیغات علیه اشتراک به حاکمیت رسید تا همه چیز، و به خصوص تصویب قوانین ضد زن را در انحصار خویش قرار دهد.

این بار اما، این حمله و تجاوز جنسی «قانونی» را نسبت به دختر بچه های تازه بالغی اعمال کرده اند که محروم از پدر و مادر و تکیه گاهی برای دفاع از حقتشان هستند. برای این که کمی ابعاد اسفبار و گسترده پدیده ازدواج دختران خردسال در کشور خود را درک کنیم، کافی است نگاهی گذرا به آمارهای «رسمی» نظام داشته باشیم.

مقایسه آمار ملی ازدواج های ثبت شده دختران زیر ۱۵ سال در سال ۱۳۸۵ و همین آمار در سال ۱۳۹۰ به روشنی نشان می دهد که تعداد این ازدواج ها از ۳۳۳۸۳ در سال ۱۳۸۵ به ۳۹۸۳۱ در سال ۱۳۹۰ افزایش یافته است. در واقع، درصد ازدواج دخترانی که زیر ۱۵ سالگی شوهر داده می شوند، در این دوره ۵ ساله، ۳۵ درصد رشد داشته، و یکی از علل اصلی آن فقر خانواده ها بوده است. تنها در سال گذشته، ۱۳۹۱، حداقل ۱۵۳۷ دختر زیر ۱۰ سال و ۲۹۸۲۷ دختر ۱۰ تا ۱۴ ساله به اجبار، ازدواج کرده اند. این ارقام، تنها آمار اعلام شده از ازدواج های ثبت شده در ۲۴ استان از ۳۲ استان ایران را در بر می گیرد و شامل بقیه استانها و نیز ازدواجهای ثبت نشده که تعدادشان بسیار بیشتر است، نمی شود. در سال گذشته حداقل روزی چهار دختر، با اجازه قضات، از سر کلاسهای مدرسه برای ازدواج اجباری برده شده اند که پیامد آن، علاوه بر محرومیت از آموزش، خشونت روانی و فیزیکی، تجاوز زناشویی و محرومیت از حق سلامت بوده است.

در تمام جوامع پیشرفته امروز و حتی در ساختار فرهنگی جامعه خودمان، همیشه «فرزندخوانده» کسی بوده است که باید به چشم «فرزند» به او نگریست. اما در چشم ددمنشانه این آقایان، دخترخوانده می تواند ابزاری برای لذت پدرخوانده هم باشد؛ در واقع در این جا پدرخوانده در نقش مردی ظاهر می شود که حق نخستین «کام گیری» از فرزندخوانده خود را دارد. این روش «کام گیری» در دوران برده داری و نظام ارباب-رعیتی، و در روابط بین برده زن و برده دار، و زن رعیت و ارباب، معمول بوده است؛ به این ترتیب که زن



از این می‌گذریم که در سال‌های پیش، رژیم، ابتدا رشته‌های تحصیلی را برای دختران دانشجو محدود کرد و بعد هم از آن جایی که تعداد دختران شرکت‌کننده در کنکور از پسران بیشتر بود، حق شرکت دختران را در دانشگاه محدود نمود.

به این ترتیب ملاحظه می‌کنیم که این رژیم دائماً در حال محدود کردن و ضربه زدن به حقوق انسانی زنان جامعه ما به هر نحو و وسیله ممکن است. گویی انسان مؤنث، برای ادامه حیات این رژیم سرسخت‌ترین نیروی متخاصم است. گویی شکم‌گرسنه و حمله‌های بیرحمانه و برخورد‌های شارلاتان‌هایی که با اسلحه در خیابان‌ها گشت می‌زنند و در طول ۲۴ ساعت هیچ کار سازنده و در خور انسان انجام نمی‌دهند، کافی نبود، هر ساله با قوانین جدید، حلقه را بر گردن زنان ما تنگ‌تر و تنگ‌تر می‌کنند. به این امید که هیچ سازماندهی و تشکیلاتی نیست که در مقابلشان بایستد.

با روی کار آمدن روحانی و روشن شدن روزافزون ماهیت واقعی او، تمام توهمات دوران انتخابات ریاست جمهوری یک به یک می‌باید از بین رفته باشد. اعدام‌ها، سنگسارها، تشدید میزان تعقیب، دستگیرها و خشونت‌های خیابانی، همه نتیجه ترس شدید رژیم از قیام مردم است و روحانی در این مورد، فرقی با احمدی‌نژاد و دیگر ارکان نظام ندارد. تنها تفاوت در زمینه مسائل و اتفاقاتی است که روی وجهه او در برابر دنیای غرب تأثیر می‌گذارد. به عبارت دیگر، باز هم این خامنه‌ای است که از پشت چهره روحانی دارد حکومت می‌کند و در رابطه با سیاست داخلی، همواره به سیاست خصمانه جمهوری اسلامی در گذشته نسبت به زنان و نیروهای اپوزیسیون سیاسی ادامه می‌دهد، مگر این که برای سازش با غرب مجبور به ایجاد تغییری ظاهر گردد. در نتیجه، زنان زحمتکش ایران از هیچ نظر نباید هرگز به ماهیت ارتجاعی هیچ یک از رؤسای جمهور به اصطلاح منتخب این رژیم، تردید یا امید داشته باشند، بلکه تنها راه رهایی از زنجیرهای این رژیم را می‌باید در مبارزه متحدانه خود با باقی زحمتکشان طبقه کارگر جستجو کنند.

اخیراً البته زنان حقوقدان و مترقی و فمینیست در محکوم کردن قانون جدید ازدواج با دخترخوانده، صاحب‌های زیادی کرده و یا مقالات متعددی نوشته‌اند

در واقع قاضی زاده در سخنان خود تلویحاً می‌گوید ببینید چه قدر وضع خراب است و تا چه اندازه ستم جنسی بر کودکان ما روا می‌شده است که این قانون قرار است از عواقب این فجایع بکاهد!! این به آن معنی است که کودکان ما به حدی تحت ستم جنسی و تجاوز و خشونت جنسی از جانب مردها، بالأخص «پدرخوانده»‌های خود هستند که در نتیجه بهتر است لااقل به عقد این «پدران» در آیند!

قانونی کردن ازدواج با فرزندخوانده، در واقع تداوم سیاست سرکوب و نابودی سیستماتیک موقعیت زنان در جامعه؛ به زیر کشیدن موقعیت زنان در اجتماع، حتی به قیمت نابودی رشد طبیعی جسمانی و روانی آنان از کودکی است! این سیاست، دقیقاً یکی از روش‌های رژیم‌های سرکوبگر سرمایه‌داری در کشورهای عقب مانده است (در هر کشوری متناسب با سنن و عرف آن کشور) برای خنثی کردن پتانسیل اعتراضی نیمی از نیروی محرک و فعال طبقه کارگر و افسار زحمتکش تحت ستم را در جامعه. خارج کردن زنان از زمره نیروی کار و وادار کردن آنان به عقب نشینی به محیط بسته خانه (مثلاً از طریق طرح به اصطلاح «دور کاری») و همچنین ایجاد انواع ناراحتی‌های روحی و صدمات جنسی و بدنی (که قانون فوق یکی از آن هست) دقیقاً به قصد فلج ساختن نیمی از طبقه کارگر صورت می‌گیرند. چرا که در تاریخ مبارزات و انقلابات کارگری هرگز سابقه نداشته که تنها مردان طبقه کارگر و زحمتکش وارد صحنه مبارزه یا انقلاب شوند. در نتیجه با فلج کردن نیمی از بدنه طبقه کارگر، نیمی از قدرت عمل و توانایی‌های این طبقه را از آن می‌زدایند.

وضعیت امنیت دانشگاه‌ها و خوابگاه‌های دانشجویی نیز برای دختران دانشجو که در این شرایط به هر نحوی شده سعی در بیرون آوردن خود از منجلاب فرهنگ اسلامی این رژیم سرمایه‌داری دارند، به نحوی پیش می‌رود که باعث می‌شود والدین دختران پذیرفته شده در دانشگاه‌های سایر شهرستان‌های غیر از محل سکونت، برای حفظ امنیت فرزندان خود، اجازه دور شدن آن‌ها را از خانه ندهند و به این ترتیب، درصد زیادی از دخترانی که در کنکور قبول می‌شوند، از رفتن به دانشگاه محروم و خانه نشین شوند و تن به ازدواج‌های ناخواسته بدهند.





میلیارد دلار از نظام بانکداری ایران «مفقود» می شود، و با وجود وضعیت وخیم نرخ ارز، ۵۰۰ دستگاه خودروی پورشه وارد کشور می گردد، رژیم نمی تواند به بهانه فقدان بودجه برای این مورد- که به مراتب کمتر از چنین ارقامی خواهد بود- طفره رفتن از چنین اقدامی را توجیه کند!

۲- کودکانی که زیر سن قانونی هستند و یا زنانی که دارای بیماری جسمی یا روانی می باشند، باید در پانسیون های جمعی نگهداری شده و از همان بودجه بالا برخوردار شوند. این پانسیون ها سپس تحت نظارت عموم بوده و تشکل ها و نهادهای مستقل زنان در نظارت کار این پانسیون ها دخالت داشته باشند. به این ترتیب هیچ دختری نیاز به «پدرخوانده» نخواهد داشت.

۳- نزدیکی جنسی یا بدنی با دختران زیر سن قانونی و روابط تحمیلی نسبت به دخترانی که به سن قانونی رسیده اند، باید کاملاً غیرقانونی شناخته شده و مشمول اشد مجازات باشند.

با مطرح کردن این گونه مطالبات می باید در برابر این پدرسالاری دوران بربریت ایستاد و به مسئولان امر ندا داد که ما خواهان چه نوع قوانینی هستیم. تشکل های کارگران زن که طبیعتاً زیربنایی کارگری دارد (چون به وسیله زنان کارگر و تهیدست شکل می گیرد) می باید از پشتیبانی پیروهای کارگری برخوردار شود و سایر کارگران را هم به پشتیبانی از این زنان بلند کند، زیرا این ها مسائلی است که می تواند بر روی زندگی دختران آنها هم اثر بگذارد. پشتیبانی کارگران مرد و مردان مترقی و با وجدان از دختران ما در برابر چنین قانونی در این مقطع بسیار مؤثر و البته نمودار فرهنگ مبارزاتی دیرینه ما است.

که همه قابل تقدیر هستند. اینها نیروهای مقاوم در برابر تجاوزات رژیم به زنان ایران هستند و باید از مقاومت و مبارزات آنها در شرایط کنونی دفاع کرد. برخی از این حقوقدانان که خود زن هم هستند می پرسند که نمایندگان مجلس بر اساس چه انگیزه ای به تصویب این قانون پرداختند؟! و اینکه تصویب چنین قانونی را با هیچ معیاری نمی توان توجیه کرد! آنان به درستی می گویند دختری را که به علت بی سرپرستی به خانواده ای پناه می برد و به پدرخوانده خود به چشم پدر می نگرد، چگونه می توان به همسری گرفت، فقط به این دلیل که او به سن بلوغ رسیده و «نامحرم» می گردد؟ به علاوه از نظر روانی چه اتفاقی برای مادری خواهد افتاد که از این پس باید فرزندش را در مقام زن دوم همسرش ببیند؟! حقوقدانان و روانشناسان کودک، مانند اکثر زنان مردان با وجدان و آگاه ما، می گویند که این قانون دید جنسی مردان را نسبت به دختر بچگان ما در جامعه گسترده می کند و این گونه ازدواج ها تبدیل به آزارهای جنسی و روانی برای این دختران می شود و آثار نامطلوب و غیرقابل جبران بر زندگی آنان تا پایان عمر می گذارد.

آنچه اما در این پیام ها به چشم نخورده است، پیام تشکلی تشکل های مستقل زنان حول محور برخی مطالبات از رژیم و ساختن جبهه مقاومت در برابر این قبیل حملات به حقوق زنان است. از دیدگاه زنان کارگر و زحمتکش ما- به عنوان بیشترین کسانی که به علت شرایط مادی، یا خود و یا فرزندانشان در کودکی مجبور به پناه بردن به خانواده دیگری شده یا می شوند- می توانند تشکل های خود را ساخته و طی بیانیه های خود، مطالباتی از این نوع را به گوش همگان، مخصوصاً مسئولان دستگاه های قضایی و مقننه برسانند و رژیم را وادار به عقب نشینی کنند:

۱- مجلس باید سریعاً قانونی تصویب کند که بر اساس آن دولت موظف باشد تمام زنان ما را از نوزادی تا مرگ، هر زمان که به علتی کمبود مالی داشته و قادر به گذران یک زندگی شرافتمندانه نیستند، از طریق بیمه های اجتماعی حمایت نماید و زندگی آنان راتا حدی زندگی تأمین کند که بتوانند از خود مکانی برای زندگی داشته و از پس هزینه های ابتدایی خود بدون نیاز به یک «قیم» بریبایند (واضح است وقتی تنها طی یک مورد، ۳۳



تهران: تداوم حمایت عملی از رضا شهبابی و شاهرخ زمانی

بار دیگر فعالیت هایی عملی در حمایت از فعالین کارگری زندانی در سطح نقاطی از تهران صورت گرفته است. این اقدام به ویژه از آن رو صورت گرفته است که با ادامه روند ارباب و فشار سیستماتیک بر فعالین کارگری در زندان ها و خانواده های آن ها، نیاز به حمایت ها و همبستگی ها- در سطح ملی یا بین المللی- افزایش یافته است.



شاهرخ زمانی نیز تنها یکی دیگر از صدها فعال مبارزی است که تحت سخت ترین فشارها به سر می برد. شاهرخ زمانی، عضو سندیکای کارگران نقاش و تزئینات ساختمان و همچنین عضو شورای نمایندگی کمیته پیگیری ایجاد تشکل های کارگری، آخرین بار در تاریخ ۱۸ خرداد ۱۳۹۰ دستگیر و با اتهامات واهی «اقدام علیه امنیت ملی»، عضویت در تشکل کارگری و غیره، به یازده سال حبس محکوم گشت؛ وی پس از بارها انتقال به زندان های مختلف، اکنون در زندان گوهردشت تحت فشارهای شدید امنیتی و پرونده سازی های جدید به سر می برد. به طوری که پس از محاکمه مجدد به اتهام «توهین به رهبری» به تحمل شش ماه حبس اضافه، علاوه بر محکومیت پیشین خود، محکوم گردید.



افزایش فشارها و تهدیدها علیه فعالین کارگری زندانی، نگرانی های فراوانی را به دنبال داشته و به همین جهت ضرورت همبستگی و حمایت را بیش از پیش برجسته کرده است. اخیراً خانواده رضا شهبابی، عضو سندیکای کارگران شرکت واحد تهران و حومه که از تاریخ ۲۲ خرداد ۱۳۸۹ در زندان به سر می برد و وضعیت جسمانی حادی (تا آستانه فلج شدن) دارد، طی اطلاعیه ای خطاب به تمامی تشکل ها و فعالین کارگری اعلام کردند که: «ما خانواده رضا شهبابی (همسر و دو فرزند) اعلام می کنیم که بنابر اعلام پزشکان معالج، رضا به هیچ وجه توان تحمل زندان را ندارد و باید به سرعت از زندان آزاد شود. ما مسئولان قضایی و امنیتی را مسئول شرایط بسیار وخیم وی می دانیم و از تمامی تشکل ها و فعالان کارگری ایران و جهان می خواهیم که اکنون نیز چون دفعات پیشین به هر شکل ممکن اعتراض خود را به تداوم حبس این کارگر زندانی اعلام کنند»^(۱).



درگیر در پروژه «احیای مارکسیستی» برای حمایت عملی از بهنام ابراهیم زاده به دنبال درخواست وی در آستانه بازگشت به زندان^(۳)، تعدادی از رفقای «شبکه همبستگی کارگری» در مرکز یکی دیگر از استان ها گام های مشابهی را در جهت حمایت عملی از شاهرخ زمانی برداشته بودند؛ از جمله توزیع پوسترهایی از وی در سطح یک منطقه صنعتی و کارگری همراه با مطالبات و شعارهای مشابهی نظیر «تا آزادی شاهرخ زمانی، مبارزه ادامه دارد!»، «۱۱ سال حبس، چنان چه سکوت کنیم!»، «کارگر زندانی، زندانی سیاسی، آزاد باید گردد!» و «کارگران ایران تنها نیستند!»^(۴).

به همین دلیل شماری از رفقای مستقل درگیر در پروژه «احیای مارکسیستی» و همین طوری تعدادی از اعضای شبکه همبستگی کارگری، طی اقدامی مشترک، با انتخاب سمبلیک «رضا شهابی» و «شاهرخ زمانی»، به حمایت عملی از این دو پیشرویی طبقه کارگر پرداخته اند.



در این راستا پوسترهایی در سطح نقاطی از تهران توزیع شدند با شعارهایی نظیر «تا آزادی شاهرخ زمانی، مبارزه ادامه دارد!»، «رضا شهابی را آزاد کنید!»، «کارگر زندانی، زندانی سیاسی آزاد باید گردد!»، «کارگران ایران تنها نیستند!»، «نسبت به موج تصفیه، اعدام و آزار زندانیان سیاسی آگاه باشید!».



شبکه همبستگی کارگری در سطح بین المللی نیز اقداماتی را در حمایت از و همبستگی با این کارگران زندانی داشته است؛ به عنوان مثال شرکت در آکسیون ها؛ دریافت پیام های همبستگی از «انجمن همبستگی بین المللی کارگران» ترکیه در حمایت از بهنام ابراهیم زاده، رضا شهابی، شاهرخ زمانی و غیره^(۵).

پیش تر نیز به دنبال اجرای تاکتیک «تحریم فعال» انتخابات به وسیله شماری از رفقا به شکل توزیع و نصب پوسترهایی در حمایت سمبلیک از شاهرخ زمانی در سطح مناطقی از تهران^(۶)، و سپس اقدام مشترک تعدادی از اعضای «شبکه همبستگی کارگری» و فعالین

همچنین «انجمن آزادی کارگران» (AWL) در بریتانیا که با «شبکه همبستگی کارگری» و پروژه «احیای مارکسیستی» همکاری دارد، کمپین جمع آوری ۱۰ هزار امضا تا ژانویه ۲۰۱۴ را در محیط های کار، دانشگاه ها و دانشکده ها، مدارس و انجمن ها و اتحادیه های کارگری با خواست آزادی شاهرخ زمانی آغاز کرده

بیشتری صورت بگیرند. امید است که با تداوم و گسترش دامنه حمایت های عملی از سوی سایر فعالین کارگری نیز فشار لازم جهت آزادی شاهرخ زمانی، رضا شهابی و دیگر فعالین کارگری و سیاسی زندانی ایجاد گردد. در شرایط کنونی که جنبش کارگری، هم از سرکوب شدید حکومتی و هم از افتراق و سایر ضعف های درونی خود آسیب می بیند، این اعمال فشار عملی نخواهد بود مگر با «اتحاد عمل» گسترده میان تمامی نیروهای چپ و فعالین کارگری حول حمایت از تمامی زندانیان سیاسی و مطالبه آزادی آنان به عنوان یک خواست مشترک.

پیش به سوی اتحاد عمل!

پیش به سوی آزادی تمامی فعالین سیاسی و کارگری زندانی!

کارگران ایران تنها نیستند!

شبکه همبستگی کارگری (IWSN)

سوم آبان ماه ۱۳۹۲

است. همین نهاد اخیراً نیز در روز ۲۴ اکتبر، جلسه ای را به ابتکار خود برای معرفی شاهرخ زمانی و دفاع از وی برگزار نمود^(۱).



این اقدامات حمایتی در داخل و خارج کشور، هرچند از نظر ایجاد اعتماد به نفس در میان فعالین کارگری زندانی و خانواده های آن ها به طور اخص و ایجاد آگاهی عمومی از وضعیت آنان در سطح جامعه به طور اعم، لازم و ضروری هستند و بی تردید یک وظیفه طبقاتی به شمار می روند، اما قطعاً به هیچ رو کافی نیستند.



پانوش:

(۱) اطلاعیه شماره ۶۰ کمیته دفاع از رضا شهابی:

<http://k-d-shahabi.blogspot.nl/2013/10/60.html>

(۲) نگاه کنید به جزوه «ویژه انتخابات»، نشر میلیتانت، شماره ۸

بدون شک فعالیت های حمایتی باید به طور مداوم، در سطح وسیع تر، با هماهنگی و کاربرد ابتکار عمل های



گزارشی از آکسیون اعتراضی علیه فاشیسم و در حمایت از پناهندگان در شهر آخن (آلمان)

نظام سرمایه داری جهانی طی چند سال گذشته به عمیق ترین بحران در تمامی وجوه اقتصادی-اجتماعی، سیاسی و ایدئولوژیک در غلظیده است، و در تقلا برای حفظ خود، هر روز ابعاد حمله به حقوق طبقه کارگر را با کاهش دستمزدهای واقعی، افزایش سن بازنشستگی، بیکارسازی وسیع، سرکوب اعتصابات و اعتراضات، استثمار نیروی کار مهاجر، ایجاد تفرقه و نزاع در میان طبقه کارگر بر محور مسأله نژاد و ملیت و نظایر این ها، گسترده تر می سازد؛ در واقع طی چند سال گذشته ما به وضوح شاهد تشدید واکنش طبقه کارگر و مبارزه طبقاتی در سرتاسر جهان بوده ایم.

اعتراضات و خیزش های انفجاری در سطح جهانی به تغییراتی جدی در روحیه طبقاتی- چه از نقطه نظر بورژوازی و چه پرولتاریا- منجر شده است. روشن است که این پروسه تاریخی، بورژوازی را از ترس انقلاب کارگری، به سمت واکنش تمام و کمال می کشاند و به همین دلیل است که در بسیاری از کشورها (از جمله آلمان) به دلیل غیبت یک خط رهبری انقلابی و رادیکال، در کمال تأسف فعالیت های فاشیستی، نژادپرستانه و گرایش های ارتجاعی و واپسگرا و به طور خلاصه گردش به راست، رو به گسترش بوده است.

در واکنش به فعالیت های فاشیستی و نژادپرستانه در کشور آلمان و همین طور سیاست راست و ارتجاعی حکومت این کشور در قبال مسأله پناهندگی (مانند عدم حق کار و مسکن آزاد- به جای کمپ های پناهندگی- طولانی تر کردن روال اداری دادگاه های پناهندگی، ارائه کوپن به جای کمک های نقدی به پناهجویان و برخوردهای تبعیض آمیز نژادی با آنان)، آکسیونی سراسری (در شهرهای برلین، هامبورگ، آخن و ...) به راه افتاده است.

رفیق بهروز رضوانی از طرف «شبکه همبستگی کارگری» با در دست داشتن پلاکاردهایی که روی آن شعارهای «نه به اعدام!»، «حق ماندن برای همه» و «حق مسکن آزاد و حق کار برای پناهجویان» به آلمانی نقش بسته بود، و همین طور پوسترهایی از شاهرخ زمانی و رضا شهابی با شعارهای «کارگر زندانی،

<http://militaant.com/?p=2508>

(۳) تهران: اقدام مشترک در حمایت از بهنام ابراهیم زاده

<http://militaant.com/?p=2856>

(۴) تداوم حمایت از شاهرخ زمانی در ایران

<http://militaant.com/?p=2958>

(۵) نگاه کنید به:

گزارش شبکه همبستگی کارگری از آکسیون ۲۸ سپتامبر نروژ در حمایت از کارگران زندانی

<http://militaant.com/?p=3005>

پیام همبستگی «انجمن همبستگی بین المللی کارگران» ترکیه به شاهرخ زمانی

<http://militaant.com/?p=3145>

پیام همبستگی کارگران ترکیه با بهنام ابراهیم زاده

<http://militaant.com/?p=2875>

«شاهرخ زمانی پس از محاکمه مجدد، به شش ماه حبس دیگر محکوم شد»، اطلاعیه «شبکه همبستگی کارگری»

<http://militaant.com/?p=3021>

(۶) حمایت متحدان «احیای مارکسیستی» در بریتانیا از شاهرخ زمانی

<http://militaant.com/?p=2898>





ایالت جنوبی آلمان با وجود ممنوعیت قانونی، فعال می باشند. روی بنر آن ها این جمله آمده بود که "راه حل یونان، یک حزب فاشیستی است".

زندانی سیاسی آزاد، باید گردد!» و «کارگران ایران تنها نیستند!»، در آکسیون شهر آخن شرکت نمود.

در گزارش رفیق بهروز رضوانی از آکسیون آمده است که:



«روز شنبه، دوم نوامبر، به فراخوان سازمان جوانان چپ در شهر آخن، اعتراضاتی در حمایت از آکسیون سراسری آلمان شکل گرفت. ساعت ۱۵:۳۰ در محل "الیزن برونن" گردهمایی آغاز شد. پس از سخنرانی "اندره هونکو" نماینده حزب چپ در پارلمان اروپا، و رفیق "کریس" از "جوانان چپ" در حمایت از آکسیون سراسری با نام "با علل پناهندگی مبارزه کنیم، نه با خود پناهندگان"، طبق برنامه شروع به راهپیمایی به سمت خیابان های دیگر شهر کردیم.

در این جا بود که آن ها با حمله فیزیکی به پرچم داران صف اول ما، درگیری را آغاز کردند. در همین زمان از چپ و راست افراد فاشیست به ما یورش آوردند. ما حالت تدافعی گرفتیم و به این ترتیب حدود دو سه یا دقیقه، زد و خورد صورت گرفت تا پرچم را حفظ کنیم. سپس پلیس وارد عمل شد تا مانع زد و خورد شود. دور اول درگیری تمام شد. منتها پلیس اجازه راهپیمایی را به ما نمی داد. در نتیجه توقف ما در این محل دو ساعت و نیم طول کشید. در این مدت، دو بار دیگر فاشیست ها تلاش کردند که حمله کنند. در یک مورد پلیس از اسپری فلفل استفاده

حدود ساعت ۱۶، چند ده نفر از فاشیست ها به همراه یک بنر سفید رنگ به زبان آلمانی- یونانی و آرم حزب فاشیستی "سپیده دم طلایی"، به ما حمله ور شدند. این همان حزب نئونازی است که چندی پیش یکی از فعالین چپ یونان را با نام "پاولوس فیسس" به قتل رسانده و موجی از خشم را به وجود آورده بود. این چند ده نفر متعلق به یک گروه ضربتی فاشیستی، متشکل از ۲۰ ارگان، با نام FNS (شبکه آزاد جنوب) هستند که در

پس از قرائت قطعنامه، تظاهرات به پایان رسید. بسیاری از اعتراض کنندگان به سمت "آتونوم سنتروم"، محل جمع شدن رفقای "آنتی فا"، رفتند. در همین موقع بود که دوباره "هولگان" ها دوباره ما را تحریک به زد و خورد کردند که البته دخالت پلیس، مانع آن ها شد.

متأسفانه این بار نیروهای درگیر در آکسیون اعتراضی علیه فاشیست ها، نسبت به قبل کاهش نشان می دادند. به

کرد که منجر به آسیب رفقای ما نیز شد. خواسته ما از پلیس این بود که اولاً باید بدون استثنا پرچم فاشیست ها را جمع کند، حتی اگر لازم باشد که ما چندین روز در این جا بمانیم، و ثانیاً نام و مشخصات این دستگیرشدگان را عمومی و علنی کند.

ساعت ۱۸:۳۰ بالآخره با فشار ما، پلیس پرچم فاشیست ها را جمع و آن ها را پراکنده کرد. ما راهپیمایی را



علاوه با وجود جمعیت حدوداً ۲۵۰۰ نفره جامعه ایرانیان ساکن آخن، تنها ۳ نفر ایرانی در این تظاهرات شرکت داشتند که این امر نشانه بی اعتنایی آن ها نسبت به مسأله پناهندگی و مسأله رشد گرایش های راسیستی است. البته در آکسیون های دیگر هم تاکنون بیش از ۱۰ نفر ایرانی شرکت نداشته اند» (پایان گزارش)

همان طور که اشاره شد، در غیاب یک نیروی انقلابی و سازمان یافته کمونیستی، از یک سو مبارزات و اعتراضات پس از چندی محکوم به شکست می شوند و از سوی دیگر، به موازات آن، گردش به راست تقویت می گردد. اعتراض به سیاست های راست و نژادپرستانه علیه کارگران مهاجر و پناهجویان، جزئی لاینفک از مبارزات مارکسیست های انقلابی و کارگران پیشرو است، منتها این اعتراضات باید به طور مداوم، در سطح

مجدداً به سمت میدان "سیناگوگ" (محل کلیسای یهودیان که در کنار آن افراتی های راست یا «هولیکان» ها برای تحقیر یهودیان کافه و بار درست کرده اند) آغاز کردیم.

در این لحظه بود که حدود ۴۰ یا ۵۰ نفر از آن ها از بار بیرون ریختند و بطری های شیشه ای مشروب خود را به سمت ما پرتاب کردند. در این محل نیز با آن ها درگیر شدیم، و یک نفر از فاشیست ها را به شدت مضروب کردیم.

پس از عبور از دو سه خیابان، به سمت ایستگاه مرکزی قطار برای قرائت قطعنامه پایانی حرکت کردیم. علت انتخاب محل مذکور این بود که پناهجویان از این ایستگاه وارد آلمان می شوند و پلیس با آن ها همواره برخوردی تحقیرآمیز - به شکل تفتیش بدنی و اهانت - دارد.

پیش برود. پیشرفت در شرایط ذهنی انقلاب، نمی تواند محصول مستقیم و بلاواسطه اعتراضات و شورش های خودانگیخته، پراکنده و مقطعی در جنبش های توده ای باشد. ارتقای سطح آگاهی انقلابی و سازمان طبقه کارگر تنها می تواند از دل فعالیت سازمانی مصمم، جدی و بابرنامه در درون طبقه کارگر و بر پایه بخش پیشتاز این طبقه بیرون بیاید. بنابراین از همین امروز تدارک در راه ساختن حزب پیشتاز انقلابی کارگران، برای ایجاد یک

وسیع تر، با هماهنگی و کاربرد ابتکار عمل های بیشتری برای فشار به سرمایه داری، خنثی کردن گرایش های راست و وادار کردن آن ها به عقب نشینی صورت بگیرند. در شرایط کنونی که سازمان ها و گروه های چپ و مترقی در نهایت انشقاق، پراکندگی و ضعف به سر می برند، این اعمال فشار عملی نخواهد بود مگر با «اتحاد عمل» گسترده میان تمامی این نیروها حول حمایت از تمامی زندانیان سیاسی، پناهجویان و اعتراض



خط انقلابی در جامعه و سازماندهی حول آن، در دستور روز تمامی مارکسیست های انقلابی قرار می گیرد.

به اعدام به عنوان مطالباتی مشترک.

شبکه همبستگی کارگری

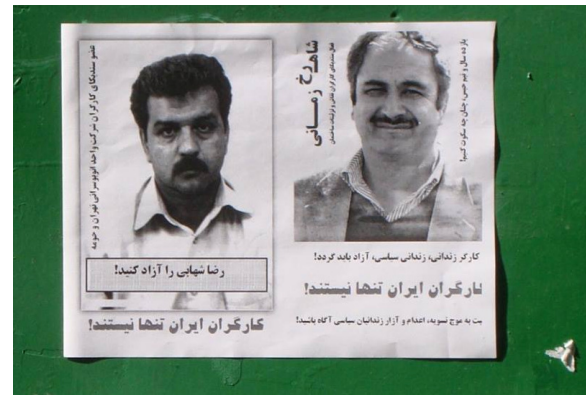
۷ نوامبر ۲۰۱۳ (۱۶ آبان ۱۳۹۲)

به علاوه حقیقتی که تاریخ به بهای شکست های خونین فروان به ما نشان می دهد، این است که دوره های بحران سرمایه داری، فارغ از شدت و عمق آن، به تنهایی برای ایجاد و حفظ آگاهی و دستاوردهای انقلابی در جنبش پرولتری کافی نیستند. تعمیق بحران سرمایه داری در حوزه های مختلف اقتصادی، سیاسی و ایدئولوژیک، تنها می تواند به بلوغ شرایط عینی مبارزه انقلابی طبقه کارگر یاری رساند. اما این موضوع به تنهایی برای پیشرفت در مبارزه انقلابی کفایت نمی کند. مبارزه علیه سرمایه داری تنها زمانی می تواند موفقیت آمیز باشد که شرایط ذهنی انقلاب به موازات بلوغ شرایط عینی انقلاب



اعدام و بیمار سازی زندانیان به شدت ادامه دارد!

بیانیه ۹۱، کمیته حمایت از شاهرخ زمانی



جمهوری اسلامی سرمایه داری پس از انتخابات دوره ۱۱ ریاست جمهوری و انتخاب شدن حسن روحانی، علی رغم تبلیغات پر سر و صدا و گوش کر کن، نه تنها سرکوب و شکنجه علیه تشکل ها، جنبش های مختلف و زندانیان کارگری و سیاسی را کم نکرده است، بلکه به تعداد اعدام ها و نوع و شدت شکنجه های خود به شدت افزوده است، طبق سنت و عرف ددمنشانه خود حتی پس از باز شدن باب مذاکره و دوستی با غرب به روال گذشته خود که اجرای طرح ها و دستورات سرمایه جهانی بوده و هست، همچنان به افزایش هر روزه سرکوب طبقه کارگر و مبارزان سیاسی جنبش های مختلف ادامه می دهد؛ برای اثبات این ادعا می توان به موارد زیر به عنوان نمونه اشاره کرد :

پس از انتخابات دوره ۱۱ ریاست جمهوری، تعداد اعدام ها ۲۰۰ الی ۳۰۰ درصد افزایش یافته است.

تعداد دستگاه های پارازیت نصب شده در زندان گوهر دشت کرج به ۲۰ دستگاه افزایش یافته است، همچنین در زندان قزل حصار نیز اقدام به نصب دستگاه های پارازیت کرده اند، لازم به ذکر است که تاثیرات اولیه بیماری زایی دستگاه های پارازیت ایجاد سر دردهای شدید و مداوم و مزمن، حالت تهوع و به هم ریختگی نظم دستگاه گوارش، همچنین اختلال در کار دستگاه های ارگانیک بدن انسان می باشد.

ضمن این که به تعداد بیماران در زندان ها- که عمداً توسط برنامه های سازمان یافته جمهوری اسلامی دچار

بیماری شده اند- افزوده شده است؛ در همین حال بیماری برخی از زندانیان از جمله رضا شهبانی، محمد جراحی، بهنام ابراهیم زاده، نامق محمودی و ده ها زندانی دیگر شدیدتر شده است، تا حدی که بیم فلج شدن رضا شهبانی وجود دارد.

محاکمات و دستگیری فعالین سیاسی به شدت افزایش یافته است.

اخراج کارگران و کارمندان دو برابر گذشته شده است.

معوکه شدن دستمزدها افزایش یافته است.

گرانی، تورم و قیمت ها نه تنها پایین نیامده، بلکه همچنان رو به افزایش هستند و ...

حکومت ضد انسانی جمهوری اسلامی همان گونه که طرح های اقتصادی نئولیبرالی سرمایه جهانی را مو به مو، ولی شدیدتر از دیگر کشور ها تحت دستورات بانک جهانی، سازمان تجارت جهانی و صندوق بین المللی پول اجرا می کند، که برخی از آن ها عبارتند از:

خصوصی سازی خدمات اجتماعی، آموزش و پرورش، آموزش عالی، بهداشت و درمان، بیمه، دستبرد زدن به پس انداز صندوق باز نشستگان و صندوق پس انداز تامین اجتماعی، لغو استخدام و تحمیل قرارداد های موقت و سفید امضا، تحمیل طرح های بیکاری مانند طرح کارکرد آزمایشی و طرح استاد و شاگردی، همچنین خروج کارگاه های ده نفری و کمتر، از مشمولیت قانون کار و بیمه، باز گذاشتن دست کارفرما در تعیین قوانین خصوصی و اخراج کارگران به دل خواه، حذف یارانه ها و فروش کارخانه ها به بخش خصوصی با شرط اخراج دسته جمعی کارگران و ... اکنون در دور جدید سازش خود با غرب این بار به دستور نهاد های سیاسی، نظامی و امنیتی سرمایه جهانی در جهت تحویل ایرانی عاری از مبارزه و انقلابیون به سرمایه داری جهانی، یک بار دیگر اقدام به اعدام، کشتار و بیمار سازی فعالین و مبارزین در زندان ها کرده است. همان گونه که در کشتارهای دهه ۶۰ دست به تسویه خونی زد و سرمایه داری جهانی در آن زمان سکوت مرگ باری را پیشه کرد، اکنون نیز نهادها و رسانه ها و سران حکومت های سرمایه داری جهانی در مقابل خوش رقصی جهانی جمهوری اسلامی دست به تشویق و ثناگویی می زنند و



مردم آزادی خواه، ما را نجات دهید!

شکنج و بیمار سازی زندانیان با دستگاه های پرازیت انداز!

جمهوری اسلامی در جهت سرکوب و شکنج جنبش های اجتماعی، خلق ها و طبقه کارگر و پنهان کردن وجود مبارزه سیاسی و طبقاتی در ایران، با تمام دقت و شدت و با برنامه دقیق و سازمان یافته ای، دست به حذف بی سر و صدای مبارزان مقاوم در زندان ها می زند. ما در زندان گوهردشت کرج هر روز از کانال های گوناگون اخبار اعدام زندانیان در شهرهای مختلف ایران را می شنویم؛ همچنین از بیمارسازی زندانیان توسط جمهوری اسلامی در زندان های مختلف، به خصوص زندان اوین، خبردار می شویم.

در این رابطه زندان گوهردشت که محل تبعید زندانیان مقاوم از تمامی زندان های کشور است، در صدر برنامه بیمارسازی و اجرای حکم اعدام قرار دارد، به طوری که اخیراً تعداد دستگاه های پرازیت انداز نصب شده در زندان، به ۲۰ دستگاه افزایش یافته است. شکنج و بیمارسازی از طریق دستگاه های فوق، اضافه بر انواع شکنج هایی مانند نداشتن تماس تلفنی، حذف ملاقات های حضوری، هواخوری ۲ ساعته به جای ۱۲ ساعت، حذف جیره غذایی و دادن سویای حیوانی به عنوان غذا، هجوم گاه و بی گاه گارد ویژه به بند ها و ضرب و شتم زندانیان، پرونده سازی های مداوم، انتقال زندانیان هر از چند گاهی به انفرادی، بازجویی مجدد و شکنج فیزیکی ... است.

ما امضا کنندگان زیر از تمامی تشکل ها و نهادهای انقلابی و سیاسی و کارگری ایران و جهان می خواهیم قبل از این که جمهوری اسلامی به هدف خود در کشتن و بیمارسازی زندانیان برسد، دست به اقدامات عاجل زده و جان زندانیان سیاسی را نجات دهند.

امضاکنندگان:

شاهرخ زمانی - خالد حردانی - صالح کهندل - محمد
امیرخیزی - محمد نظری - نامق یوسفی - محمد علی
منصوری - رسول بداعی - میثم یزدان نژاد - محمد
فضلی - لطیف حسنی
کمیته حمایت از شاهرخ زمانی

در مقابل کشتار و سرکوب های شدید خلق ها و زندانیان سکوت معنا داری را پیش گرفته اند.

اعمال داخلی و بیرونی جمهوری اسلامی و نوع برخورد سرمایه داری جهانی با او نشان از یک نقطه عطف تاریخی و تسویه خونی دارد. بر این مبنا زندانیان سیاسی و به خصوص زندانیان کارگری در خطر بزرگی بسر می برند.

عاجل ترین وظیفه نیروهای انقلابی در سطح داخلی و جهانی افشای هر چه سریع تر سیاست های سرمایه داری جهانی و جمهوری اسلامی سرمایه داری به مردم ایران و جهان به خصوص از طریق آگاه کردن نهادها، تشکل ها، احزاب و سازمان های انقلابی تمامی دنیا است، این وظیفه عاجل به عهده کارگران انقلابی، کمونیست ها، سوسیالیست ها و نهادها و سازمان های سیاسی کارگری است. اگر در این مسیر اندکی کوتاهی رخ بدهد، سرمایه داری هر بلایی بخواهد از طریق جمهوری اسلامی بر سر طبقه کارگر خواهد آورد.



رفقا زمان کوتاه است و دشمن متحد و سازمان یافته؛

برای مقابله باید سازمان یافته و متحدانه عمل کرد.

پیش به سوی اتحاد بیش تر برای فشار بیش تر

پیش به سوی اعتراضات گسترده تر با شعار

کارگر زندانی، زندانی سیاسی آزاد باید گردد!

کمیته حمایت از شاهرخ زمانی



شاهرخ زمانی را آزاد کنید!

رژیم ایران همچنان به سرکوب کارگران، فعالین تشکل های کارگری و سوسیالیست های مبارز ادامه می دهد. اکنون یکی از سازماندهان کارگری سوسیالیست، یعنی شاهرخ زمانی، که رژیم در تلاش است با حبس چند ساله وی او را از مبارزه دور نگاه دارد، به شش ماه دیگر حبس در زندان رجایی شهر محکوم شده است. وی به مدت چندین ماه است که در بازداشتگاه رجایی شهر کرج نگهداری می شود و اکنون رژیم آخوندی وی را تهدید کرده است که چنان چه دست از فعالیت های سیاسی خود برندارد، با مرگ رو به رو خواهد شد.

ما به عنوان فعالین «انجمن همبستگی بین المللی کارگری» (UID-DER) خواهان آزادی فوری و بی قید و شرط شاهرخ زمانی هستیم. نه رژیم آخوندی- به عنوان رژیمی که در جستجوی ارباب کارگران و سوسیالیست های مبارز از طریق تمامی اشکال سرکوب از جمله شکنجه و زندان است- و نه سایر رژیم های بورژوایی در ترکیه و دیگر نقاط جهان، قادر نبوده و نخواهند بود که به اهدافشان دست یابند.

تمامی زندانیان سیاسی و فعالین کارگری را آزاد کنید!

زنده باید مبارزه انقلابی طبقه کارگر!

زنده باد همبستگی طبقاتی بین المللی!

انجمن همبستگی بین المللی کارگران (UID-DER)

<http://en.uidder.org>

ترجمه فارسی: شبکه همبستگی کارگری (IWSN)

<http://www.iwsn.org>

کارگران اعتصابی شرکت پتروشیمی فجر بندر امام تولید را متوقف می کنند

روز یکشنبه ۲۰ اکتبر، کارگران پتروشیمی فجر در بندر امام، استان خوزستان (جنوب غربی ایران) علیه «عدم دریافت حق سختی کار، کوتاه بودن مدت زمان قرارداد و ناعادلانه بودن آیین نامه انضباطی شرکت پیمانکاری رامپکو (RAMPCO)» دست به اعتراض زدند. اعتصاب آن ها به توقف تولید انجامید.

عباس رضایی، نایب رئیس اتحادیه کارگران قراردادی و پیمانی پتروشیمی بندر امام به خبرگزاری کار ایران (ایلنا) گفت: «۱۸۰۰ کارگر پیمانی پتروشیمی فجر (شرکت کارفرما) با بهره گیری از ماده ۱۴۲ قانون کار که حق تعطیل کار ... یا کاهش عمدی تولید از سوی کارگران را به رسمیت شناخته است، تولید را موقتاً متوقف نمودند».

بنا به توضیح رضایی، علت اعتراض این بوده است که هرچند شرکت پیمانکاری رامپکو قرارداد چهار ساله را به امضا رسانده است، اما با این حال «قرارداد کارگران ۵ ماهه تنظیم می شود». او همچنین گفت که کمیته انضباطی رامپکو بدون حضور نمایندگان کارگران برگزار می شود و «عجیب تر آن که آیین نامه انضباطی این شرکت توسط سازمان منطقه ویژه اقتصادی ماهشهر در سال ۲۰۱۰ تأیید شده است».

ایلنا سپس اطلاعیه را از شرکت پتروشیمی فجر دریافت کرد که ادعا می کرد توقف کار به هیچ وجه روی نداده است و کارگران دست به اعتراض نزده اند.

روز ۳۱ مه ۲۰۱۲، وزارت خزانه داری ایالات متحده اعلام کرد که هشت شرکت پتروشیمی ایران را که «در مالکیت یا تحت اختیار دولت هستند»، مشمول تحریم های اقتصادی آمریکا خواهد کرد. این شرکت ها شامل پتروشیمی بندر امام، پتروشیمی بوعلی سینا، پتروشیمی مبین، پتروشیمی نوری، پتروشیمی پارس، پتروشیمی شهید تندگویان، پتروشیمی سازند و پتروشیمی تبریز می شوند.

طبق گزارش های رسمی، از زمان اجرای تحریم های اتحادیه اروپا و ایالات متحده بر خرید نفت خام از ایران در ژوئن ۲۰۱۲، حجم صادرات روزانه نفت خام ایران از ۳.۲ میلیون بشکه (۲۰۱۱-۲۰۱۲)، در بهترین حالت به تنها یک میلیون بشکه (در سال ۲۰۱۲-۲۰۱۳) رسیده است. این تحریم ها به روشنی درآمدهای حاصل از صادرات نفت ایران را به نصف رسانده و پیامدهایی برای بسیاری از صنایع داشته است.

شبکه همبستگی کارگری (IWSN)

۲۳ اکتبر ۲۰۱۳





حمایت عظیم کارگران: هدف جمع آوری صد هزار امضا محقق شد!



انجمن همبستگی بین المللی کارگران (UID-DER) - ترکیه

ترجمه: شبکه همبستگی کارگری (IWSN)

کمپین «انجمن همبستگی بین المللی کارگران» (UID-DER) با نام «سوانح کار، تقدیر نیستند! مرگ کارگران در اثر سوانح کار را متوقف کنید!» به هدف جمع آوری یک صد هزار امضا دست یافته است. توده های کارگر به این کمپین که در بسیاری از شهرها به ویژه در محلات کارگری پیش برده شد، علاقه وافری نشان دادند و از آن پشتیبانی نمودند. در طول این کمپین، با قریب به ۵۰۰ هزار نفر به صورت چهره به چهره ارتباط گرفته شد، و تلاش گردید تا با توضیح اهمیت حیاتی مسأله سوانح کار، سطح آگاهی در این مورد بالا برده شود.

انجمن همبستگی بین المللی کارگران (UID-DER) به عنوان یک تشکل کارگری برای وحدت، همبستگی و مبارزه، مسائل طبقه کارگر را از نقطه نظر سیاست مستقل طبقاتی مورد برخورد قرار می دهد و به مبارزه برای حل آن می پردازد. این در حالی است که اتحادیه های کارگری، به عنوان تشکلاتی که گمان می رود باید تماماً در چنین مواردی درگیر شوند، تمایل چندانی برای دست زدن به مبارزه کافی ندارند. اما UID-DER با تمام توان خود تلاش می کند که کارگران را سازمان دهد، روحیه و نیروی آن ها را بالا ببرد و آن ها را به عنوان یک طبقه علیه کارفرمایان متحد سازد. بنابراین UID-DER با صبر، عزم، انضباط طبقاتی و ایمان به مبارزه در امتداد چنین مسیری به پیش می رود. دست یافتن به هدف جمع آوری ۱۰۰ هزار امضا، آن هم تحت شرایط دشوار، نتیجه این نوع برداشت از فعالیت است.

شاهرخ زمانی را آزاد کنید!

انجمن آزادی کارگران (AWL)

شاهرخ زمانی، فعال کارگری ایرانی، از ژوئن سال ۲۰۱۱ به این سو در زندان به سر می برد. اما به چه جرمی؟ تلاش برای ایجاد اتحادیه های کارگری مستقل جهت دفاع از حقوق خود و دیگران کارگران.

شاهرخ، عضو سندیکای نقاشان ساختمانی، به مواردی نظیر «تبلیغ علیه نظام»، «اقدام علیه امنیت ملی» و «شرکت در یک تشکل غیرقانونی» متهم شده است.

سازمان های بین المللی حقوق بشر می گویند که شاهرخ تاکنون نه فقط مورد بدرفتاری های جسمی و روانی قرار گرفته، بلکه امکان ملاقات و همین طور درمان و مداوا نیز از او سلب شده است.

شاهرخ، یک زندانی جنگ طبقاتی است. اگر ما دست دولت ایران را بازبگذاریم که او را در هم بشکند، نتیجه چیزی جز تحمیل یک شکست به تمامی مبارزین حقوق کارگران در ایران و جهان نخواهد بود.

ما از هم اکنون تا ژانویه ۲۰۱۴، جمع آوری ۱۰ هزار امضا در محیط های کار، دانشگاه ها و دانشکده ها، مدارس و انجمن ها را با خواست آزادی شاهرخ زمانی پیگیری خواهیم کرد.

لطفاً از این کمپین حمایت کنید.

برای اطلاع بیشتر می توانید با نشانی ایمیل یا شماره تلفن زیر تماس حاصل فرمایید:

freeshahrokh@gmail.com

07775 763 750

همچنین برای مشاهده وب سایت کمپین، به نشانی زیر رجوع کنید:

<http://freeshahrokh.wordpress.com/>



در آغاز کمپین، ما از تجربیاتی برخوردار بودیم که در گذشته از خلال برگزاری کمپین علیه مراکز نیروی اتمی، علیه تلاش دولت برای انحلال پرداخت حق سنوات خدمت در عمل، برای ساعات کاری کمتر به ازای دستمردهای بیشتر به دست آمده بود. ما به برنامه ریزی و تدارکات مبسوطی پرداختیم. کارگرانی از UID-DER ابتدا خود را درباره سوانح کار و بیماری های شغلی آموزش دادند. صدها نفر از فعالین UID-DER برای به راه انداختن این کمپین در سمینارها و جلسات توجیهی شرکت کردند. آن ها آموزش های لازم را رفقای همکاری فراگرفتند که در زمینه سوانح کار و بیماری های شغلی تخصص داشتند. به صورت چهره به چهره با کارگران صنایع مختلف- از تولید چرم، فولاد، پتروشیمی، کشتی سازی، لجستیک و غیره گرفته تا نساجی- صحبت شد؛ این کارگران و شرایط آنان مورد بررسی دقیق قرار گرفت و سپس انواع متنوع سوانح کار و بیماری های شغلی همراه با راه های جلوگیری از آن ها ارائه گشت.

جزوه هایی درباره سوانح کار و بیماری های شغلی، پوسترها، پارچه نوشته ها، پلاکاردها و تصاویر و همه آن چه که باید در طی کمپین نمایش داده می شد، همگی به خوبی تهیه گردیده بودند. با کارگرانی که سابقاً دچار سوانح کار شده بودند و همین طور با خانواده های آنان، مصاحبه شد و فیلم های کوتاه بسیاری نیز تهیه گردید. آن چه در تمامی این موارد اشاره می شد، این بود: این کارفرمایان حریص هستند که باید مقصر سوانح کار و بیماری های شغلی شناخته شوند، چرا که آن ها در مورد تمهیدات ایمنی پیشگیرانه هیچ گونه زحمتی به خود نمی دهند. و حکومت هم همدست آن هاست، چرا که نه قوانین مناسبی تصویب می کند و نه به بازرسی مراکز کار و مجازات کارفرمایان می پردازد. کارفرمایان و حکومت AKP که مسئول مرگ و میر هستند، برای توجیه سوانح کار آن را «خواست خدا» می خوانند.

فعالین UID-DER با شور و اشتیاق عظیمی آغاز به کار کردند. دو هدف وجود داشت: نخست، ارتقای آگاهی کارگران درباره سوانح کار و بیماری های شغلی و افزایش حساسیت آنان. دوم، رشد و تکامل نارضایتی آن ها به سوی متشکل شدن و حمایت عینی از کمپین. فعالین برای فراخواندن کارگران، تحت انواع سختی ها و

در ارتباط با کمپین مذکور، UID-DER هدف خود را صحبت با صدها هزار نفر از کارگران، ارتقای سطح آگاهی آنان از طریق توضیح حقایق درباره سوانح کار و بیماری های خاص شغلی، و افزایش حساسیت بیشتر کارگران در قبال این مسائل تعیین کرده بود. نشانه روشنی وجود دارد که نشان می دهد کمپین UID-DER به اهداف خود رسیده است: این کمپین در بسیاری از مناطق صنعتی، شناخته شده است و برای کارگران و خانواده هایی که از پیامدهای سوانح کار و بیماری های شغلی رنج می برند، UID-DER یک محل رجوع همیشگی شده است.

سوانح کار و بیماری های شغلی یکی از جدی ترین معضلات طبقه کارگر است. ما قطعاً نمی توانستیم نسبت به این مسأله که ماهانه جان تقریباً ۱۰۰ کارگر را می گیرد، و هزاران نفر را مجروح و معلول می کند، سکوت کنیم. حکومت «حزب عدالت و توسعه» (AKP) به دنبال نارضایتی و فشار فزاینده، دست به تصویب قانون جدیدی زد (قانون ایمنی کار) تا ظاهراً از سوانح کار جلوگیری کند. اما این قانون، علاج مشکلات کارگران نبود. انگیزه اصلی این قانون در واقع نه جلوگیری از سوانح کار، بلکه خلاص شدن از شر فشارها بود. حتی همان تمهیدات ناچیزی هم که قانون در نظر می گرفت، روی کاغذ باقی مانده اند، انجام و تکمیل آن ها به تعویق افتاده است و بازرسی از مراکز کار، آن گونه که باید صورت نمی گیرد.



قانونی ارائه شد. خانواده هایی که عزیزان خود را در نتیجه سوانح کار از دست داده و همین طور کارگرانی که از سوانح کار آسیب دیده بودند، از کمپین حمایت کردند و گفتند که « امیدواریم هیچ کسی بلاهایی را که سر ما آمد تجربه نکند».

UID-DER، به عنوان یکی تشکل کارگری حقیقی، به یمن حمایت و مشارکت فزاینده کارگران، مرتباً رو به رشد است. کارگرانی که با هزار و یک مشکل مبارزه می کنند و زیر استثمار شدید له می شوند، درمی یابند که UID-DER به مسائل و مشکلات کارگران اهمیت می دهد و آن ها را برای حل این مشکلات هدایت می کند. روحیه آن ها ارتقا می یابد و آن ها جزئی از مبارزه می شوند. آن ها به UID-DER به عنوان یک تشکل کارگری مبارز اعتماد می کنند و به صفوف آن می پیوندند.

UID-DER به تلاش های خود ادامه خواهد داد تا آگاهی و هوشیاری درباره سوانح کار را از طریق یک سلسه فعالیت ها در هفته های آتی ارتقا دهد. واکنش کارگران که در قالب بیش از یک صد هزار امضای جمع آوری شده در طول کمپین UID-DER و همین طور در قالب شعار آن ها، یعنی «نه به سوانح کار بیشتر، نه به تلفات بیشتر» متجلی شد، به پارلمان انتقال خواهد یافت.

ما برادران و خواهران طبقاتی خود را فرامی خوانیم تا مطالبات کمپین را پذیرا باشند و به صفوف مبارزه بپیوندند.

۲۸ اکتبر ۲۰۱۳

<http://en.uidder.org/great-support-from-workers-the-100000-signatures-target-achieved.htm>

<http://www.iwsn.org/>

مشقات در محلات کارگری، ورودی کارخانه ها، مناطق به اصطلاح صنعتی و میادین شهر در طول کمپین کار کردند. غرفه هایی را برپا نمودند، فعالیت های خیابانی را سازمان دادند و غیره. کارگران که فعالین UID-DER را دیده بودند، گفتند: با کلاه ها و پیشبندهای سرخشان این جا هستند! فعالین UID-DER مدت هاست که با کلاه و پیشبند قرمز در میان کارگران شناخته شده اند. در واقع این کلاه و پیشبند، بیان این واقعیت بود که کارگران تنها نیستند و همبستگی و مبارزه همچنان زنده است.



در طول کمپین، با بالغ بر نیم میلیون نفر به صورت چهره به چهره صحبت شد. با صدها محل کار تماس گرفته شد. به خاطر این کمپین، کارگران برای وادار کردن کارفرمایان به انجام اقدامات ایمنی و ایجاد اتحادیه ها در مراکز کار خود، متشکل شدند. «کمیتة سلامت و ایمنی کارگران» در UID-DER به بازدید از مراکزی که سوانح کار در آن ها رخ داده بود و همین طوری کارگرانی که چنین سوانحی را تجربه کرده بودند، پرداخت و موارد بسیاری را ثبت نمود. نشست هایی درباره سلامت و ایمنی کارگران در چندین محیط کاری و محلات کارگری برگزار گردید. وکلایی که از حقوق کارگران و کمپین UID-DER دفاع می کنند، و متخصصین کارگری UID-DER، در فعالیت های خیابانی شرکت کردند. به صدها کارگر از اطراف ترکیه که با UID-DER تماس گرفته بودند، کمک و مشاوره

علیه جنگ افروزی ها نمی ایستید؟

انجمن همبستگی بین المللی کارگری (UID-DER) -
ترکیه

بولتن همبستگی کارگری، شماره ۶۶

حریص اهمیتی داشته باشد. تمام دولت هایی که در جستجوی نیرومندتر ساختن نفوذ خود هستند، یک هدف مشترک دارند و آن این که اربابان کشورهای خود را فریه تر کنند! اگر حاکمیت اسد در سوریه ادامه یابد، روسیه، چین و ایران، یعنی اربابان این کشورها، همچنان از نفوذ خود بهره مند خواهند شد. برعکس اگر اسد سقوط کند، نیروهای اپوزیسیون برای کسب هژمونی به جان یک دیگر خواهند افتاد که این امر نیز به معنای افزایش نفوذ قدرت های بزرگ غرب و کشورهای نظیر ترکیه و عربستان سعودی بر سوریه خواهد بود. به بیان دیگر، اربابان این کشورها به کسب و کار بیشتری در بازار سوریه دست خواهند یافت؛ آن ها هستند که سهم بیشتری از چپاول و غارت نیروی کار کارگران و زحمتکشان خواهند برد. در واقع نفوذ آنان بر کل خاورمیانه فزونی پیدا خواهد کرد.

به همین دلیل در همان حال که جنگ امپریالیستی برای کارگران و زحمتکشان، یعنی آنان که برای زنده ماندن عرق می ریزند، همچون یک کشتار مهیب می ماند، برای سرمایه دارانی که تنها نگرانی شان کسب سود از همین جنگ است، همانند یک ضیافت است... چند سال پیش بالغ بر یک میلیون نفر در عراق به دست یک ائتلاف امپریالیستی از کشورهایی به رهبری ایالات متحده آمریکا سلاخی شدند. رهبری حزب عدالت و توسعه به سختی تلاش کرد تا ترکیه را هم درگیر جنگ عراق کند، اما آن ها به یمن واکنش عمومی جامعه قادر به تصویب قطعنامه ای از پارلمان نشدند. ترکیه مستقیماً وارد جنگ عراق نشد، ولی از حمایت لجستیک از این قتل عام دریغ نورزید. به خاطر همین حمایت بود که سیاستمداران و سرمایه داران پس از جنگ به عراق سرازیر شدند. نفت عراق بین کمپانی های آمریکایی و بریتانیایی تقسیم شد. سرمایه داران ترکیه نیز از طریق مناقصه در پروژه های ساخت و ساز به این غارت پیوستند. سرمایه داران ترک در بخش صنایع غذایی نیز از این غنیمت ها منتفع شود.

نبرد قدرت در سوریه، نبردی است میان قدرت های سرمایه داری. حکومت عدالت و توسعه محاسبه کرده بود که اسد به زودی سقوط خواهد کرد و بدین ترتیب ترکیه نیز در سوریه حرفی برای گفتن خواهد شد. ترکیه با ارائه حمایت تسلیحاتی و لجستیک به نیروهای



جنگی بی رحمانه در خاورمیانه جریان دارد. حکومت ترکیه ضمن آن که با شدت و حدت به دنبال متقاعد کردن مردم به جنگ است، به انواع بهانه ها و دروغ ها جنگ می زند تا هرگونه مداخله احتمالی در سوریه را توجیه کند. بسیار خوب، باید پرسید جنگی که حکومت حزب عدالت و توسعه برایش مشغول تدارک است، از کجا برخاسته؟ طرفین واقعی این جنگ چه کسانی هستند؟ چه منافعی دارند؟ پیامد این جنگ برای کارگران چه خواهد بود؟

دیکتاتوری بی رحمانه اسد، در یک سوی جنگ داخلی دو ساله در سوریه است که روسیه، چین و ایران را پشت خود دارد؛ یعنی حکومت هایی که بنا به منافع خود از رژیم اسد پشتیبانی می کنند. در پشت نیروهای اپوزیسیونی که در سودای قدرت مشغول جنگ هستند، کشورهایی نظیر ایالات متحده، عربستان سعودی و ترکیه قرار دارند. گرگ ها بر سر طعمه نشسته اند؛ همه آن ها برای کسب بیشترین سهم ممکن در رقابت هستند.

ده ها هزار نفر از مردم سوریه جان باخته اند، و ۲ میلیون نفر وادار به ترک وطن شده اند. مصایب و دشواری های مردم چیزی نیست که برای گرگ های



نمایش «شبح سرمایه داری نخواهد آمد»، در سوئیس به روی صحنه رفت

انجمن همبستگی بین المللی کارگران (UID-DER)- ترکیه



یکی از نمایشنامه های گروه تئاتر کارگری «انجمن همبستگی بین المللی کارگران (UID-DER) با نام «شبح سرمایه داری نخواهد آمد» به وسیله جمعی از کارگران سوسیالیست مهاجر ترک در کشور سوئیس به روی صحنه رفت. این کارگران جوان مهاجر که خواهان بزرگداشت واقعه سترگ «مقاومت روزهای ۱۵-۱۶ ژوئن» بودند، از طریق پُست الکترونیکی، ما را از تمایل خود به برگزاری یک نمایشنامه در «فستیوال فرهنگ و هنر» به سازماندهی خودشان مطلع ساختند. آن ها طی پیام خود ضمن درخواست یاری از UID-DER، نوشتند: «ما قصد داریم که یک فستیوال فرهنگ و هنر را در ماه ژوئن در سوئیس برگزار کنیم. به عنوان یک گروه جوان و آماتور موسیقی و تئاتر قصد داریم که یک نمایش کوتاه یا چند اجرا داشته باشیم. منتها در یافتن درام ها و سناریوهایی به زبان ترکی در مورد مبارزات و تجربیات مهم کارگران دچار مشکل شده ایم. آیا شما این گونه درام ها و سناریوها را در اختیار دارید؟ و اگر بله، آیا لطف می کنید که آن ها را برایمان ارسال کنید؟ مشتاقانه در انتظار پاسخ شما هستیم. با احترام، گروه جوانان»

ما از صمیم قلب از این درخواست آنان استقبال کردیم و سناریوی یکی از نمایشنامه های گروه تئاتر کارگری UID-DER را با نام «شبح سرمایه داری نخواهد آمد» به همراه تعدادی از داده های صنعتی-بصری برای معرفی کار UID-DER برایشان ارسال کردیم. اعضای گروه جوانان با وجود امکانات محدود خود تمامی

اپوزیسیون، بخشی از این جنگ کثیف است. از زمان انفجارها در «جبلان پینار» و «ریحانلی»، دیکتاتوری اسد سقوط نکرده و این نشان می دهد که محاسبات حزب عدالت و توسعه درست از آب درنیامده است. جنگ در سوریه درحال به درازا کشیده شدن است.

بی تردید اسد یک مستبد بی رحم است که به هر کاری دست می زند تا قدرتش را از دست ندهد. تصاویر کشتار و زجرکش شدن کودکان، سند اثبات سبعیت سیاستمداران سرمایه داری و حرص و طمع آن ها برای قدرت است. باندهای مسلح اپوزیسیون همان قدر بی رحم هستند که اسد. مردم سوریه نه فقط از دیکتاتوری اسد، بلکه همین طور از باندهای مسلحی نظیر القاعده فرار می کنند که به نام اسلام مسئول کشتارهای خونینی هستند.

کارگران و زحمتکشان سوریه یک طرف این جنگ نیستند و نباید باشند. این جنگ، جنگی ارتجاعی است که از سوی نیروهای ارتجاعی هر دو سو دامن زده می شود. منافع آن ها و منافع کارگران، زحمتکشان و فقرا تماماً در مقابل یک دیگر است. سرمایه داران و سیاستمداران ترکیه به زجر و مصیبت مردم سوریه به هیچ وجه اهمیتی نمی دهند. هرچند حکومت ترکیه به مدت دو سال درحال هدایت یک سیاست جنگ افروزانه به همراه تبلیغات جنگ طلبانه بوده، اما شکست خورده است. اکثریت کارگران ترکیه موافق حمله امپریالیستی به سوریه نیستند. مردم سوریه با تهاجم کشورهای نظیر ایالات متحده یا ترکیه از دستان دیکتاتورهای بی رحم خود نجات نخواهند یافت. ما در عین این که علیه مداخله امپریالیستی در سوریه می ایستیم، خواهان سرنگونی رژیم اسد نیز هستیم. این اقدامی است که باید به دست خود کارگران و زحمتکشان سوریه رخ بدهد. وظیفه ما ایستادگی در برابر جنگ افروزی، و حمایت از کارگران و زحمتکشانی است که برادران و خوهران طبقاتی ما محسوب می شوند.

۱۵ سپتامبر ۲۰۱۳

http://en.uidder.org/won_t_you_stand_up_against_war mongering.htm

ترجمه فارسی: شبکه همبستگی کارگری (IWSN)

<http://www.iwsn.org/>





جعلیات استالینیسیم: تئوری «سوسیالیسم در یک کشور» و «انقلاب دو مرحله ای»

آرام نوبخت

با وجود بی اعتباری تاریخی استالینیسیم- مائوئیسم از منظر طبقه کارگر، و ضربات مهلک و غیرقابل چشم پوشی آن به بدنه جنبش کارگری و کمونیستی در جهان، هنوز بسیاریانی هستند که سعی می کنند تا با چنگ زدن به نقل قول هایی پراکنده از آثار مارکس، انگلس و لنین- آن هم به شیوه ای «ملاکتی»، یعنی با قطع پیوند این «نقل قول»ها از بستر و زمینه معرفی آن ها و سپس ارائه یک مجموعه ناهمگون، غیرمنسجم و شدیداً متناقض به عنوان «نظریه پردازی» های جدید- تئوری های پوسیده ای را یک بار به آزمون گذاشته شد، مجدداً احیا و از بد روزگار زیر عنوان «مارکسیسم» به مخاطب حُقه کنند. با این وجود، مبارزات نظری و عملی بلشویک-لنینیست های حقیقی جهان علیه استالینیسیم از بدو عروج این جریان، یعنی مبارزاتی که به بهای خون همگی آنان تمام شد، تنها مسیری بود که حقانیت مارکسیسم انقلابی و اعتبار آن را در پیش روی توده های کارگر و زحمتکش جهان حفظ کرد. ضرباتی که تئوری های استالینستی و مائوئیستی، و نتایج عملی حاصل از آن بر پیکر جنبش کارگری جهانی وارد آورد و تبعات آن همچنان پابرجاست، خود به تنهایی بزرگ ترین خدمت به سرمایه داری و امپریالیسم بود.

استالینیسیم، و کاریکاتور آن مائوئیسم، تصویری به شدت مخدوش، غیر حقیقی، چرکین و سیاه از مارکسیسم ارائه کردند، و تلاش روزمره بورژوازی برای برجسته کردن موضوع استالین به عنوان یک حربه جهت تخطئه مارکسیسم در همین بستر قابل درک است. بورژوازی، استالینیزم را نتیجه منطقی و عملی «مارکسیسم» معرفی می کند و در واقع از دروازه او برای درهم کوبیدن کل بنیان مارکسیسم وارد عمل می شود. متأسفانه یکی از مهلک ترین رویکردهایی که مشاهده می کنیم، این است که شماری در تقابل با حملات ایدئولوژیک بورژوازی، در مقام توجیه استالینیسیم برمی آیند. به عوض، فقط می توان و باید وزنه سنگین مارکسیسم انقلابی را که در تقابل آشتی ناپذیر با انحرافات استالینیسیم و مائوئیسم قرار دارد، در مقابل بورژوازی گذاشت و طبقه کارگر را به

تلاششان را در آن زمان اندک به کار بستند و نمایشنامه را روی صحنه بردند. نمایشی که در فستیوال اجرا گردید، با تشویق ها و شور و شوق حضار رو به رو شد، و اجرای بازیگران جوان بسیار تأثیرگذار صورت گرفت.

پس از فستیوال، گروه جوانان یک پیام الکترونیکی دیگر برای ما ارسال نمود: «... فستیوال فرهنگ و هنر که ما به مناسبت بزرگداشت ۱۵ و ۱۶ ژوئن سازماندهی کردیم، بسیار موفقیت آمیز، بزرگ و پرشور بود. "شیخ سرمایه داری نخواهد آمد" با استقبال بسیار خوب حضار رو به رو شد. بار دیگر از همبستگی شما قدردانی می کنیم. از آن جا که متأسفانه ارسال فیلم ویدیویی اجرا دشوار است، می خواهیم شما را در برخی از تصاویر آن سهیم کنیم.»

۲۰ اکتبر ۲۰۱۳

گروه تئاتر کارگری

http://en.uidder.org/Koseler/workers_theatre

ترجمه: شبکه همبستگی کارگری (IWSN)



به هر رو، آن چه در ادامه می خوانید حاصل بحثی بوده است با شماری از دوستان استالینیست-مائونیست ایرانی که طی آن بیشتر روی همان «نقل قول» های پراکنده، نامرتب و تحریف آمیز تمرکز شده.

استالین و تنویریه کردن «سوسیالیسم در یک کشور»

استالین نخست در جزوه «اصول لنینیسم» (مه ۱۹۲۴، چاپ اول) به روشنی این ایده را که می توان سوسیالیسم را در یک کشور و با اتکا به طبقه کارگر همان کشور بنا کرد، رد کرده بود:

«اما سرنگونی قدرت بورژوازی و استقرار قدرت پرولتاریا در یک کشور به آن معنا نیست که پیروزی کامل سوسیالیسم تضمین شده است. وظیفه اساسی سوسیالیسم- سازماندهی تولید سوسیالیستی- هم چنان وظیفه ای است که باید محقق گردد. آیا بدون تلاش های مشترک پرولترهای چند کشور پیشرفته، این وظیفه می تواند محقق شود و آیا می توان به پیروزی نهایی سوسیالیسم دست یافت؟ خیر، نمی توان. برای سرنگونی بورژوازی، تلاش های یک کشور کافی است و این چیزی است که تاریخ انقلاب ما اثبات می کند. برای پیروزی نهایی سوسیالیسم، برای سازماندهی تولید سوسیالیستی، تلاش های یک کشور، به ویژه یک کشور دهقانی مانند روسیه، ناکافی است؛ به همین خاطر، تلاش های پرولترهای چند کشور پیشرفته لازم و ضروری است»^(۱)

اما سپس او در کتاب "درپاره مسائل لنینیسم"، بخش ششم (زیر عنوان «مسئله پیروزی سوسیالیسم در یک کشور») همان تزه های پیشین خود را زیرکانه، و البته فرصت طلبانه، به اصطلاح «تعدیل» می کند. او در شروع فصل مذکور می نویسد: «جزوه اصول لنینیسم (مه ۱۹۲۴، چاپ نخست) شامل دو فرمول بندی در مورد مسئله پیروزی سوسیالیسم در یک کشور می شود»، و تز نخست «کاملاً صحیح است و نیاز به شرح ندارد»^(۲).

او سپس در اشاره به فرمول بندی دوم، یعنی همان پاراگرافی که ابتدا از جزوه اصول لنینیسم نقل شد، می گوید:

«این فرمول بندی دوم علیه اظهارات منتقدین لنینیسم، علیه تروتسکیست ها [...] ایراد شد» و «تا این حد- اما فقط تا این حد- فرمول بندی مزبور در آن مقطع (مه ۱۹۲۴) کفایت می نمود، و بی تردید خدمت معینی انجام می داد».^(۳)

او در همین جا می پرسد «ضعف این فرمول بندی چیست؟» و سپس به شکل تحریف آمیزی چنین پاسخ می دهد:

«ضعف این فرمول بندی در آن است که دو مسأله متفاوت را به یک مسأله واحد تبدیل می کند: یعنی مسأله امکان ساختن سوسیالیسم به وسیله تلاش های یک کشور را- که باید به آن پاسخ مثبت داد- با این مسأله در هم می آمیزد که آیا کشوری که در آن دیکتاتوری پرولتاریا وجود دارد می تواند خود را بدون یک انقلاب پیروزمند در شماری از کشورها، تماماً در مقابل مداخله و متعاقباً بازگشت به نظم قدیم تضمین کند یا خیر- که به این پرسش باید پاسخ منفی داد».^(۴)

و ادامه می دهد که «من بر این اساس به تعدیل و اصلاح این فرمول بندی، در جزوه خود با نام انقلاب اکتبر و تاکتیک های کمونیست های روسیه (دسامبر ۱۹۲۴) پرداختم».

نتیجه این اصلاح و تعدیل (بخوانید تحریف فرصت طلبانه) این بود که پاراگراف اول در «اصول لنینیسم» این بار این گونه عنوان شد:

"اما سرنگونی قدرت بورژوازی و استقرار قدرت پرولتاریا در یک کشور، به آن معنا نیست که پیروزی کامل سوسیالیسم تضمین شده. پرولتاریای کشور پیروز، پس از تثبیت قدرت خود و در نتیجه رهبری کردن دهقانان، می تواند و باید جامعه سوسیالیستی را بنا کند. اما آیا این بدان معناست که می توان از این طریق به پیروزی کامل و نهایی سوسیالیسم دست یافت؟ یعنی آیا این بدان معناست که با [اتکا به] نیروهای تنها یک کشور واحد می توان نهایتاً سوسیالیسم را تثبیت و آن کشور را به طور کامل در مقابل مداخله و متعاقباً بازگشت [به نظم قدیم] تضمین کرد؟ خیر، این بدان معنا نیست. برای این امر، به پیروزی انقلاب در دست کم چند کشور نیاز است. به همین دلیل، توسعه و حمایت انقلاب در سایر



یک تئوری به این جهت «نادرست» تلقی نمی‌شود که وضعیت عینی تغییر کرده یا بهتر درک می‌شود، بلکه به این جهت که نیازهای مبارزه ایدئولوژیک تغییر نموده اند (۸)

تروتسکی بی جهت نمی گوید که «مبنای تئوری سوسیالیسم در یک کشور، از یک سو به تفسیرهای سفسطه آمیز چند خط جمله از نوشته های لنین، و از سوی دیگر به تفسیر اسکولاستیک از 'قانون توسعه ناموزون'، خلاصه می شود. با تفسیر صحیح از این قانون و نقل قول های مرتبط با آن، ما به نتیجه کاملاً مخالفی رسیدیم، یعنی به همان نتیجه ای که برداشت مارکس، انگلس، لنین و همه ما، از جمله استالین و بوخارین تا سال ۱۹۲۵، بود. توسعه ناموزون و پراکنده سرمایه داری، خصلت ناهمزمان، ناموزون و پراکنده انقلاب سوسیالیستی را موجب می شود، اما وابستگی بسیار شدید کشورهای گوناگون به یک دیگر، نه تنها امکان سیاسی ساختن سوسیالیسم در یک کشور، بلکه حتی امکان اقتصادی آن را نیز از میان می برد» (۹).

پیشینه تاریخی بحث و جعلیات استالین

یکی از انتقادات درست تروتسکی به تئوری «سوسیالیسم در یک کشور»، به پیشینه تاریخی این بحث بازمی گشت. او نشان داد که این به اصطلاح تئوری، از ابداعات شخص استالین (در سال ۱۹۲۴) بوده و ضمناً در تقابل مستقیم و جدی با مفهوم انقلاب نزد لنین و بلشویک ها قرار داشته است.

استالین، به روال همیشه در مقام «توجیه گیری»، چنین ادعا کرد:

«من تصریح می کنم که مسأله بناکردن ساختمان اقتصاد سوسیالیستی در یک کشور، نخست از سوی لنین در اوایل سال ۱۹۱۵ مطرح شد. من تصریح می کنم که در آن زمان، هیچ کسی به جز تروتسکی به مخالفت با لنین برخاست. من تصریح می کنم که از آن زمان، یعنی ۱۹۱۵، مسأله بناکردن ساختمان اقتصاد سوسیالیستی در یک کشور به کرات در مطبوعات ما و حزب ما مورد بحث قرار گرفت» (هفتمین پلنوم سراسری کمیته اجرایی بین الملل کمونیست، ۱۹۲۶) (۱۰)

در همین نوشته، استالین برای حمایت از موضع خود،

کشورها، یک وظیفه حیاتی پیش روی انقلاب پیروزمند است. (۵)

استالین که تا به این جا هرگز جرأت نمی کرد یک اصل بدیهی بلشویکی، یعنی خصلت جهانی انقلابی و نیاز به مبارزات مشترک پرولتاریا در چند کشور، به خصوص کشورهای پیشرفته سرمایه داری را در حمایت از انقلاب در کشوری ضعیف مانند روسیه رد کند، به شیوه تحریف آمیزی مسأله را به دو بخش، یعنی «امکان پیروزی سوسیالیسم در یک کشور» و «پیروزی نهایی سوسیالیسم به وسیله تلاش های مشترک پرولتاریا در چند کشور اروپایی» تفکیک کرد و آن را به لنین ارتباط داد. تروتسکی به درستی جعلی و دروغین بودن اساس چنین بحثی را به لحاظ تاریخی نشان داد (به این مورد بازخواهم گشت). استالین هنوز در این مقطع به اجبار اعلام می کرد:

"نیاز به گفتن ندارد که برای پیروزی کامل سوسیالیسم، برای تضمین کامل عدم بازگشت به نظم قدیم، تلاش های متحدانه پرولترهای چند کشور ضروری است. نیاز به گفتن ندارد که بدون حمایت پرولتاریای اروپا از انقلاب ما، پرولتاریای روسیه قادر نمی بود تا در مقابل یورش و حملات عمومی تاب بیاورد..." (۶)

ولی نهایتاً شخص استالین همین اصل را هم پس از کمی کش و قوس کنار گذاشت و در سال ۱۹۲۶ قاطعانه اعلام کرد:

«حزب همواره این ایده را که پیروزی سوسیالیسم در یک کشور، به معنای امکان بنا نمودن سوسیالیسم در آن کشور است، و این که آن وظیفه می تواند به وسیله نیروهای یک کشور واحد تکمیل شود، نقطه عزیمت خود قرار می داد» (!) (مندرج در پراودا، ۱۶ نوامبر ۱۹۲۶) (۷)

به قول میشل لووی، به راستی که این نمونه بارزی است از خصوصیت بسیار فرصت طلبانه «نظریه پردازی» های موجود در آثار استالین: حقیقت یا خطا بر اساس واقعیات تعیین نمی شوند، بلکه همچون وسیله ای در خدمت این امر قرار دارند که تا چه اندازه در مجادلات «کافی» یا «قابل استفاده» هستند. به این ترتیب، از نقطه نظر استالین و باند تئوریسین های حامی وی،



که لنین در مقاله خود از پیروزی سوسیالیسم و امکان سازماندهی تولید سوسیالیستی در یک کشور صحبت می کند»^(۱۱)

تروتسکی در کتاب «بین الملل سوم پس از لنین» به تفصیل این «اسناد» و «نقل قول» های ارائه شده از سوی استالین را مورد بحث قرار می دهد. در ارتباط با نقل قول فوق، او می نویسد:

«از میان تمام ادبیات پرریار مارکسیستی و گنجینه نوشته های لنین، با یک سره نادیده گرفتن همه سخنان، نوشته ها و کارکردهای لنین، با نادیده گرفتن برنامه حزب و برنامه سازمان جوانان، و با نادیده گرفتن اعتقاداتی که تمام رهبران حزب بدون استثنا در دوران انقلاب اکتبر [...] اظهار داشتند، با نادیده گرفتن آن چه خود نویسندگان برنامه یعنی استالین و بوخارین تا سال ۱۹۲۴- و نیز در همین سال- می گفتند، دو نقل قول از لنین یکی از مقاله او راجع به ایالات متحده اروپا- نوشته شده در سال ۱۹۱۵- و دیگری مقاله ناتمامش در مورد تعاون- نوشته شده در سال ۱۹۲۳ که پس از مرگش به چاپ رسید- در دفاع از نگره سوسیالیسم ملی مورد استفاده قرار گرفته است. نگره هایی که در اواخر سال ۱۹۲۴ و اوایل سال ۱۹۲۵ به دلیل نیازمندی های مبارزه با به اصطلاح "تروتسکیسم" به وجود آمد. هر چیزی که با این دو نقل قول چند خطی در تضاد باشد- یعنی کل مارکسیسم و لنینیسم- یک سره به کنار گذاشته شده است. این دو نقل قول که به گونه ای مصنوعی استخراج شده و به شکلی افراطی و دغل کارانه مورد سوء تفسیر قرار گرفته است، به مثابه پایه های یک نظریه تجدیدنظر طلبی ناب که برآیندهای سیاسی آن حد و مرزی نمی شناسد، مورد استفاده قرار گرفته اند. ما در این جا شاهد تلاشی هستیم- با شیوه های مکتب گرایانه و سفسطه جویانه- برای پیوند دادن درخت مارکسیسم با شاخه ای که یک سره با مارکسیسم بیگانه است، شاخه ای که اگر پیوند بگیرد، به ناچار تمام درخت را مسموم می سازد و از میان خواهد برد.»^(۱۲)

تروتسکی در مورد ادعای مشخص استالین مبنی بر این که «مسأله بناکردن ساختمان اقتصاد سوسیالیستی در یک کشور، نخست از سوی لنین در اوایل سال ۱۹۱۵ مطرح شده است»، می نویسد:

تعدادی نقل قول را از لنین به ترتیب تاریخ مطرح کرده است که در آن ها لنین از «امکان» ساخت سوسیالیسم در یک کشور صحبت به میان آورده و به علاوه توضیح داده که چگونه در برخی مواقع، تروتسکی به مخالفت با او پرداخته است (تو گویی مخالفت و نقد، در اندیشه استالین «جرم» و «معصیت» محسوب می شده است، و این موضوع خود به تنهایی دیدگاه های دگم و شبه مذهبی استالین را آشکار می کند).

در این جا استالین به حدوداً پنج «نقل قول» چنگ می زند تا موضع خود را اثبات کند (این همان سنتی است که استالینیست های امروزی نیز به ارث برده اند). نخستین مورد آن- که در این جا به ذکر همین یک مورد اکتفا خواهم کرد- مقاله ای است از لنین در سال ۱۹۱۵ پیرامون «شعار ایالات متحده اروپا» در ارگان مرکزی بلشویک ها (سوسیال دموکرات). در این جا لنین می نویسد:

«شعار ایالات متحده جهان، به مثابه یک شعار مجزا، به زحمت می تواند شعار درستی باشد؛ نخست به این دلیل که با سوسیالیسم ادغام می شود، و دوم آن که ممکن است به برداشتی نادرست مبنی بر عدم امکان پیروزی سوسیالیسم در یک کشور واحد [...] منجر شود. توسعه ناموزون اقتصادی و سیاسی، قانون مطلق سرمایه داری است. از این همه نتیجه می شود که پیروزی سوسیالیسم ابتدا در چند یا حتی یک کشور سرمایه داری مجزا ممکن است. پرولتاریای پیروزمند آن کشور، پس از خلع ید از سرمایه داران و سازماندهی تولید سوسیالیستی خود [در وطن]، بر ضد باقی جهان، جهان سرمایه داری، بپاخواهد خاست، طبقات تحت ستم در سایر کشورها را به آرمان خود جلب خواهد کرد، به خیزش هایی ضدسرمایه داری در آن کشورها دامن خواهد زد، و حتی در صورت لزوم با نیروی نظامی علیه طبقات استثمارکننده و دولت های آن ها وارد عمل خواهد شد.»^(۱۱)

سپس استالین به جوابیه تروتسکی در همان سال، یعنی ۱۹۱۵، مندرج در روزنامه «سخن ما» (Nashe Solvo) اشاره می کند و با ژستی فاتحانه، و البته «ملامکتی»، می گوید: «می بینید که در آن زمان رفیق لنین از سوی هیچ کسی به جز تروتسکی مورد مخالفت قرار نگرفت»، چرا که تروتسکی «به وضوح می دانست



نخست، جنبش کارگری- که تمرکز خود را به بناکردن ساختمان سوسیالیسم در یک کشور، مثلاً اتحاد شوروی، معطوف کرده است- می بایستی در هر زمان، خود را با هر آن چه که به نفع این «تمرکز» است، انطباق و وفق دهد. به همین خاطر است که ما می بینیم استالینیست ها همیشه به قول تروتسکی، «دچار یک رشته چپ و راست رفتن های متناقض بوده اند»^(۱۴): از «تقابل» با امپریالیسم تا سازش و «مماشات» با آن، از حمایت ظاهری از مبارزه طبقه کارگر تا خیانت کاملاً آشکار به آن ها (به موارد آن اشاره خواهم کرد). به طور خلاصه، نتیجه بلاواسطه این آموزه آن است که توسعه اقتصادی یک کشور، پیش از هر چیز و مقدم بر سیاست بین المللی انقلاب (یعنی همان چشم انداز بلشویک ها) قرار می گیرد.

دومین آموزه، «مرحله بندی» انقلاب است. یعنی این که «انقلاب ملی-دموکراتیک» در کشورهای توسعه نیافته الزاماً می باید پیش از وقوع انقلاب سوسیالیستی تکمیل شود. دقیقاً به خاطر همین تئوری می بینیم که چگونه استالینیست ها به «بورژوازی ملی»، خصلت و نقش انقلابی تقدیم کرده اند (و در بسیاری موارد مجبور بوده اند در سطح تئوری، چنین پدیده ای را بدون آن که وجود خارجی داشته باشد، خود خلق کنند!)

پیامد این «تئوری های» ناب، چیزی جز شکست جنبش چپ در جهان و خیانت آشکار به طبقه کارگر جهانی نبوده است. به عنوان نمونه، مورد اندونزی در سال ۱۹۶۵ یکی از واضح ترین و درعین حال دردآوردن ترین نمونه هایی است که ورشکستگی و خیانت های ناشی از تز «انقلاب دو مرحله ای» را نشان می دهد. با افزایش تنش ها میان کارگران و دهقانان، و آغاز خیزش هایی توده ای علیه رژیم ضعیف سوکارنو، خط مشی رهبری استالینیست در پکن، در بین توده های مردم و سازمان توده ای آن ها- یعنی حزب کمونیست اندونزی (PKI)- این بود که آن ها باید با «بورژوازی ملی و مرفقی» خود وارد یک جبهه شوند. نتیجه این بود که در ماه اکتبر، قریب به یک میلیون نفر از کارگران و دهقانان، طی کودتایی که به وسیله ژنرال سوهارتو و با برنامه ریزی سازمان سی. آی. ای انجام شد، قتل عام شدند. کودتایی که هرچند سوکارنو را کنار زد، اما جنبش کارگری را درهم شکست و به روی کار آمدن

«پس در این جا پذیرفته شده است که تا پیش از سال ۱۹۱۵، هرگز از مسأله سوسیالیسم در یک کشور یادی نشده بود. بنابراین استالین و بوخارین جرأت نمی کنند همه سنت های مارکسیسم و حزب در مورد خصلت جهانی انقلاب پرولتاریایی را به زیر پا بگذارند. این نکته را به خاطر داشته باشیم. بگذارید اما ببینیم لنین "برای اولین بار" در سال ۱۹۱۵ چه چیزی را در تضاد با آن چه که مارکس، انگلس و خود او پیش از این گفته بودند، مطرح ساخت.»^(۱۴)

تروتسکی در این جا با اشاره به نقل قولی که استالین از مقاله لنین با عنوان «شعار ایالات متحده اروپا» آورده بود، می نویسد:

«مقصود لنین از این همه چه بود؟ تنها این که پیروزی سوسیالیسم، به معنی برقراری دیکتاتوری پرولتاریا، ابتدا در یک کشور امکان دارد و این کشور به همین دلیل در برابر جهان سرمایه داری قرار خواهد گرفت. دولت کارگری سواى آن که بتواند در برابر حملات پایداری کند و به تهاجم انقلابی دست بزند، ابتدا ناچار است "تولید سوسیالیستی را در وطن سازمان دهد"، یعنی باید اداره کارخانه هایی را که از سرمایه داران گرفته شده اند، سازمان دهد؛ همین و بس. این "پیروزی سوسیالیسم" به همان گونه ای که دیدیم ابتدا در روسیه به دست آمد و نخستین دولت کارگری برای دفاع از خود در برابر مداخله جهانی ابتدا ناچار شد "تولید سوسیالیستی را در وطن سازمان دهد" یا به سخن دیگر شرکت هایی از نوع "تماماً سوسیالیستی" به وجود آورد. بر این پایه مقصود لنین از پیروزی سوسیالیسم در یک کشور خیال پردازی جامعه سوسیالیستی خودبسنده در یک کشور- آن هم یک کشور واپس مانده- نبود»^(۱۵)

تروتسکی در همین کتاب خود به استدلالات و نقل قول های دیگری که از سوی استالین ارائه شده بود، به تفصیل پاسخ می دهد که در این جا از ذکر آن ها به جهت اجتناب از طولانی شدن مطلب، خودداری می کنم.

نتایج و پیامدهای مخرب تئوری «سوسیالیسم در یک کشور»

از این به اصطلاح تئوری «سوسیالیسم در یک کشور»، بلافاصله دو آموزه سیاسی مهم استالینیستی منتج شد:





دیکتاتوری نظامی وحشی سوهارتو منجر شد.

همین تئوری «انقلاب دومرحله ای»، استالینیست ها را به شرکت در «جبهه خلقی»، همراه با عناصر به اصطلاح «مترقی» بورژوازی، برای پیشبرد «مرحله و فاز اول» انقلاب تشویق کرده و به از میان رفتن بسیاری از نیروهای صادق و مبارز منجر شده است. به عنوان مثال، همین تئوری بود که منجر شد «حزب کمونیست امریکا»، به عنوان یک حزب استالینیست، طی دهه ۱۹۳۰ به دفاع از پرزیدنت روزولت بپردازد و منطقاً امروز هم از کاندیداهای «مترقی» حزب دموکرات حمایت کند. همچنین در ایران سیاست های حزب توده نسبت به قوام السلطنه، سپس نسبت به دکتر مصدق و در نهایت همکاری حزب توده و جناح «اکثریت» فدائیان با رژیم خمینی و غیره، همه ریشه در این نظریات انحرافی داشته و از علل اصلی شکست انقلاب ایران، بوده اند.

با وجود تمامی این شکست های خونین، تروتسکی در مقاله «استالینیسم و بلشویسم» (۱۹۳۷) به درستی می نویسد که:

«تجربه استالینیسم، نه تنها اصول مارکسیسم را تکذیب نمی کند، بلکه آن را به طریقی معکوس تأیید می نماید. مکتب انقلابی که اتخاذ مواضع صحیح، در تمام موقعیت ها و استفاده فعال از آن را به پرولتاریا می آموزد، واضح است که حامل ضمانت پیروزی نیست. لیکن پیروزی را نیابستی به عنوان یک رویداد منفرد در نظر گرفت. باید آن را محتوای دورنمای یک عصر تاریخی دید. نخستین دولت کارگری- برپایه یک اقتصاد متزلزل و در محاصره امپریالیسم- به ژاندارمری استالینیسم بدل گشت. ولی بلشویسم راستین، مبارزه مرگ و زندگی را علیه این ژاندارمری بسیج کرد»^(۱۷)

تروتسکی و «انقلاب مداوم»

طی چند سال منتهی به انقلاب اکتبر ۱۹۱۷، هنوز بحث های سرزنده و پویایی میان گرایش های مختلف جنبش کارگری روسیه بر سر «خصلت» انقلاب و رابطه بین طبقات در این انقلاب، جریان داشت^(۱۸)

تئوری «انقلاب مداوم» تروتسکی نیز نخست در سال ۱۹۰۴ توسعه پیدا کرد. انقلاب مداوم، ضمن آن که می پذیرفت وظایف عینی پیش روی کارگران روسیه،

وظایف انقلاب بورژوا دموکراتیک است، اما با این حال توضیح می داد که چگونه در یک کشور واپس مانده در عصر امپریالیسم، «بورژوازی ملی» به طور لاینفکی به بقایای فئودالیسم از یک سو و به سرمایه امپریالیستی از سوی دیگر گره خورده است و در نتیجه اکیداً قادر نیست که وظایف تاریخی خود را به انجام برساند.

گنبدیگی لیبرال های بورژوا و نقش ضد انقلابی آن ها در انقلاب بورژوا-دموکراتیک، چیزی بود که پیش از این هم مورد توجه مارکس و انگلس قرار داشت، و این همان قسمتی است که مدافعین «بورژوازی ملی و مترقی» و «انقلاب دومرحله ای» در حین جمع آوری نقل قول ها، «سهواً» جا می اندازند. مارکس در مقاله خود زیر عنوان «بورژوازی و ضد انقلاب» (دسامبر ۱۸۴۸) می نویسد:

"بورژوازی آلمان، آن چنان بی رمق، بزدلانه و آهسته توسعه یافته است که در لحظه هراسناک رویارویی با فئودالیسم و استبداد مطلقه، خود را به طرز مهیبی با پرولتاریا و تمامی بخش های اجتماع شهری وابسته به عقاید و منافع پرولتاریا، رو به رو می دید. بورژوازی با داشتن این طبقه در پشت سر خود، در مقابل خویش دشمنی تمام اروپا را می دید. بورژوازی پروس، برخلاف بورژوازی فرانسه در سال ۱۷۸۹، طبقه ای نبود که نماینده کل اجتماع جدید در برابر سلطنت و اشرافیت- یعنی این نمایندگان اجتماع قدیم- باشد. بورژوازی به سطح نوعی طبقه حقوقی تنزل کرده و به همان وضوح از مردم متمایز گردیده بود که از سلطنت، مشتاق به تقابل با هر دو دشمن، نامصمم علیه هر یک از آن ها، زیرا که همیشه این دو را یا در پیش و یا در پشت خود می دید؛ متمایل به خیانت به مردم و سازش با نماینده تاجدار اجتماع قدیم از آغاز، زیرا که خود را متعلق به اجتماع قدیم می دید؛ یک اجتماع جدید را علیه اجتماعی قدیمی نمایندگی نمی کرد، بلکه تجدید منافع خودش بود در داخل اجتماعی کهنه؛ پشت فرمان یک انقلاب نشسته بود، نه به خاطر آن که مردم در پشت سر آن قرار داشتند، بلکه بدان جهت که مردم آن را به جلو می رانند. در رأس یک جنبش بود، نه بدان سبب که پیشگام عصر اجتماعی جدید بود، بلکه فقط بدان جهت که بدبختی قدیمی را نمایند»^(۱۹)

مارکس توضیح می دهد که بورژوازی نه در نتیجه تلاش های انقلابی خود، بلکه به دنبال جنبشی توده ای که در آن





هیچ گونه نقشی ایفا نمی کرد، به قدرت رسید:

"بورژوازی پروس به رأس قدرت دولتی پرتاب شد، اما نه آن طور که می خواست از طریق معامله صلح آمیز با سلطنت، بلکه از طریق یک انقلاب"^(۲۰)

مارکس و انگلس در دوره انقلاب بورژوا-دموکراتیک در اروپا، بی رحمانه به افشای نقش بزدلانه و ضد انقلابی بورژوازی پرداختند. اما در همین دوره، آن ها بیش از پیش نیز به نیاز طبقه کارگر برای اتخاذ و حفظ یک سیاست استقلال کامل طبقاتی- نه فقط از لیبرال های بورژوا، بلکه هم چنین از دموکرات های همیشه مردد خرده بورژوا- پی بردند.

مارکس و انگلس ابتدا موضع خود را نسبت به رابطه میان حزب انقلابی کارگران و دموکرات های خرده بورژوا در «خطابیه به اتحادیه های کمونیست ها» (لندن، ۱۸۵۰) چنین اعلام کرده بودند:

«این حزب به اتفاق آن ها علیه جناحی که سرنگونی اش را خواستارند، مبارزه می کند. ولی، هر زمان که دموکرات های خرده بورژوا به سمت تثبیت وضع خود روند، حزب کارگران علیه آنان بر خواهد خاست.»^(۲۱)

اما همین موضع در طول تقریباً دو سال بعد دستخوش تغییر می شود و جای خود را به استقلال طبقاتی می دهد. به همین جهت انگلس در بخشی از اثر خود با نام «انقلاب و ضد انقلاب در آلمان» (۱۸۵۱-۱۸۵۲) می نویسد:

«موفقیت حزب پرولتری یا واقعاً انقلابی در بیرون کشاندن توده کارگران از زیر نفوذ دموکرات ها [...] تنها به صورت بسیار تدریجی صورت پذیرفت. اما در زمان مناسب، تردید و ضعف و بزدلی رهبران دموکرات کار را یکسره کرد، و شاید اکنون بتوان گفت که یکی از نتایج عمده تشنج های سال گذشته، این است که طبقه کارگر هر جا به صورت چیزی شبیه به توده های عظیم متمرکز باشد، کاملاً از بند نفوذ دموکرات هایی که آنان را در طول سال های ۱۸۴۸ و ۱۸۴۹ به سمت اشتباهات و مصیبتی بی پایان کشاندند، رهاست.»^(۲۲)

این همان درسی است که لنین نیز در جزوه «دو تاکتیک سوسیال دموکراسی در انقلاب دموکراتیک» (۱۹۰۵) به این شکل بازگو می کند:

"یک سوسیال دموکرات هرگز برای لحظه ای هم نباید فراموش کند که پرولتاریا برای دستیابی به سوسیالیسم، ناگزیر علیه حتی دموکرات ترین و جمهوری خواه ترین بورژوازی و خرده بورژوازی هم به مبارزه طبقاتی دست خواهد زد. از این جا نتیجه می شود که سوسیال دموکراسی باید حتماً و بی چون و چرا، حزبی جداگانه، مستقل و صریحاً طبقاتی باشد"^(۲۳)

همان موقعیتی که مارکس و انگلس از آن صحبت می کردند، در دوره کنونی نیز به وضوح قابل مشاهده است. «بورژوازی ملی» در کشورهای مستعمره بسیار دیر پا به عرصه تاریخ گذاشت؛ یعنی زمانی که جهان پیش از این به وسیله شمار معدودی از قدرت های امپریالیستی به حوزه های نفوذ تقسیم شده بود. به همین دلیل، «بورژوازی ملی» اساساً به طور وابسته به امپریالیسم و از بالا ایجاد شد، به همین دلیل قادر نبود تا نقشی مترقی ایفا کند و در حقیقت تماماً به عنوان زائده قدرت های استعماری سابق به دنیا آمد. بورژوازی ضعیف، ارتجاعی و منحط در کشورهای افریقا، آسیا و امریکای لاتین، برای پیش راندن جامعه، شدیداً به سرمایه خارجی و امپریالیسم وابستگی دارد. «بورژوازی ملی» از طریق هزاران رشته، نه فقط با سرمایه خارجی، بلکه همچنین با طبقات ملاک و زمینداران بزرگ ارتباط دارد و با همین طبقه است که یک بلوک ارتجاعی و سنگری علیه هرگونه ترقی و پیشرفت را تشکیل می دهد. تنها پرولتاریا، در اتحاد با فقرای شهری و دهقانان فقیر است که می تواند مشکلات جامعه را از طریق تسخیر قدرت سیاسی، خلع ید از امپریالیست ها و بورژوازی، تشکیل حکومت شورایی خود و آغاز دوره گذار به سوی سوسیالیسم^(۲۴) حل کند.

پرولتاریا، با قرار گرفتن در رأس جامعه و هدایت کردن اقشار تحت ستم آن (از جمله لایه های پایینی خرده بورژوازی شهری) می تواند قدرت را به دست بیاورد و وظایف به تعویق افتاده انقلاب بورژوا-دموکراتیک را (به ویژه اصلاحات ارضی، ایجاد اتحاد و رهایی از سلطه خارجی و نظایر آن) به انجام برساند. با این حال، پرولتاریا پس از کسب قدرت نباید در این جا متوقف





است، رهبری انقلاب نیز الزاماً باید به دست بورژوازی ملی و دموکراتیک باشد. در مورد این بخش، لنین با تروتسکی توافق داشت که لیبرال های روسیه قادر به انجام انقلاب بورژوا-دموکراتیک نیستند و این وظیفه تنها می تواند به وسیله پرولتاریا در اتحاد با دهقانان فقیر انجام گردد. لنین با دنباله روی از مارکس- که «حزب دموکرات» بورژوایی را «به مراتب خطرناک تر از لیبرال های سابق برای کارگران» توصیف کرده بود- توضیح داد که بورژوازی روسیه فرسنگ ها از متحد بودن با کارگران فاصله دارد و ناگزیر در جبهه ضد انقلاب قرار خواهد گرفت. به همین جهت لنین حتی در سال ۱۹۰۵، نوشت:

«بورژوازی، به طور کلی، به محض آن که منافع خودخواهانه و محدودش برآورده گردد، و به محض آن که از دموکراسی همیشگی اش "رم کند" (و هم اکنون هم در حال "رمیدن" است!)، ناگزیر به سوی ضد انقلاب، به سوی حکومت مطلقه روی خواهد آورد و علیه انقلاب و علیه مردم دست به عمل خواهد زد.»^(۲۶)

اما کدام طبقه، از نظر لنین، قرار بود که این انقلاب بورژوا-دموکراتیک را رهبری کند؟ او پاسخ می دهد:

«می ماند "مردم"، یعنی پرولتاریا و دهقانان. پرولتاریا تنها طبقه ای است که قادر است با اطمینان تا هدف نهایی پیش رود، زیرا راهی را که در پیش دارد، به مراتب از انقلاب دموکراتیک فراتر می رود. از اینروست که پرولتاریا در مبارزه برای جمهوری، در صفوف مقدم پیکار می کند و آن نصایح ابلهانه و بی ارزشی را که می گوید باید مراقب بود تا بورژوازی را رم نداد، با تحقیر تمام رد می کند.»^(۲۷)

در تمامی سخنرانی ها و نوشته های لنین، نقش ضد انقلابی لیبرال های بورژوا-دموکرات، بارها و بارها مورد تأکید قرار می گیرد. با این حال تا سال ۱۹۱۷ او اعتقاد نداشت که کارگران روسیه تا قبل از انقلاب سوسیالیستی در غرب، قدرت را خواهند گرفت (چشم انداز انقلاب سوسیالیستی در روسیه، همان چشم اندازی بود که فقط تروتسکی تا پیش از سال ۱۹۱۷ مورد دفاع قرار داده بود و نهایتاً لنین نیز به همین نظرگاه چرخش کرد و همین موضع را در **تزه های آوریل** خود مطرح نمود).

شود، بلکه در عوض باید آغاز به اجرا و تکمیل اقدامات سوسیالیستی، مانند سلب مالکیت از سرمایه داران، ملی سازی تحت نظارت دموکراتیک کارگران، کنترل و مدیریت کارخانجات و غیره، نماید. از آن جا که این وظایف نمی تواند تنها در یک کشور واحد- به خصوص در یک کشور توسعه نیافته به لحاظ سطح نیروهای مولد- حل گردد، حرکت به سوی انجام وظایف سوسیالیستی خود آغاز انقلاب جهانی خواهد بود. بنابراین، انقلاب به دو معنا «مداوم» و «پیگیر» است: نخست آن که از وظایف بورژوا-دموکراتیک آغاز و همراه با وظایف سوسیالیستی تداوم پیدا می کند؛ و دوم این که از یک کشور آغاز می شود و در سطح بین المللی ادامه می یابد. این درس بزرگ است که مارکس و انگلس نیز بیش از نیم قرن قبل از آغاز تدوین «تئوری انقلاب مداوم» از سوی تروتسکی، کسب و اعلام کردند:

"منافع و وظیفه ما ایجاب می کند که انقلاب را تا زمانی که تمامی طبقات کم و بیش مملک از دایره قدرت خارج نگردیده و قدرت دولتی هنوز به تسخیر پرولتاریا درنیامده است، تا زمانی که همکاری میان پرولتاریا- نه در یک کشور، بلکه در تمامی کشورهای اصلی جهان- چنان رشد یافته باشد که رقابت میان آن ها پایان پذیرد؛ تا زمانی که دستکم کلیه نیروهای مولده اصلی در دست کارگران متمرکز نگردیده است، **بی وقفه و پیگیرانه** ادامه دهیم. **مسأله برای ما، صرفاً تغییر شکل مالکیت خصوصی، تخفیف تضادهای طبقاتی و التیام جامعه کنونی نیست، بلکه از بین بردن مالکیت خصوصی، محو طبقات و بنیان گذاری یک جامعه نوین است**" (تاکید از من است)^(۲۸)

درحالی که وظیفه «انقلاب دموکراتیک» به عنوان «فاز نخست» دقیقاً حفظ مالکیت خصوصی صرفاً با تغییر شکل آن، کاهش تخصصات طبقاتی و نگاه داشتن طبقه کارگر در انقیاد بورژوازی است.

تئوری انقلاب مداوم، کامل ترین پاسخ به مواضع رفرمیستی و مماشات جوشایانه جناح راست جنبش کارگری روسیه- یعنی منشویک ها- بود. تئوری انقلاب دومرحله ای از سوی منشویک ها و به عنوان چشم انداز آن ها نسبت به انقلاب آتی روسیه توسعه پیدا کرد. این تئوری اساساً می گوید: از آن جایی که وظایف انقلاب، همان وظایف و تکالیف انقلاب بورژوا-دموکراتیک



به انجام رساندند و بلافاصله ملی سازی صنایع، کنترل و مدیریت کارگری و انجام وظایف انقلاب سوسیالیستی را در دستور کار قرار دادند. در این فاصله، بورژوازی نقشی آشکارا ضد انقلابی ایفا کرد و این پرولتاریا، در اتحاد با دهقانان، بود که آنان را شکست داد. سپس بلشویک ها طی فراخوانی انقلابی خطاب به کارگران جهان، آنان را به درس گیری و پیگیری راه این انقلاب تشویق نمودند. لنین به خوبی می دانست که بدون پیروزی انقلاب در کشورهای پشرفته سرمایه داری، به خصوص آلمان، انقلاب در کشوری عقب مانده همچون روسیه قادر نخواهد بود تا به صورت منزوی، به بقای خود ادامه دهد. متعاقباً رویدادهای بعدی نشان داد که این تحلیل مطلقاً صحیح بوده است. تأسیس **بین الملل سوم** (کمینترن)، به مثابه حزب جهانی انقلاب سوسیالیستی، نمود بارز عینی یک چنین چشم اندازی بود.

چنان چه بین الملل سوم قویاً بر سر مواضع لنین و تروتسکی باقی می ماند، در آن صورت پیروزی انقلاب جهانی تاکنون تضمین شده بود. اما متأسفانه سال های سازندگی کمینترن، با ضد انقلاب استالینیستی در روسیه همراه بود. ضد انقلابی که پس از به دست گرفتن کنترل در اتحاد شوروی، از طریق تئوری های محافظه کارانه و ارتجاعی مانند «سوسیالیسم در یک کشور» و «اتحاد احزاب کمونیست با بورژوازی ملی و مترقی کشور خود»، تأثیرات مخربی را بر طبقه کارگر و احزاب کمونیستی سراسر جهان برجای گذاشت.

aram.nobakht@gmail.com

منابع:

(1) J. V. Stalin, "Concerning Questions of Leninism", Part VI, in Stalin Works, Vol. 8, Foreign Languages Publishing House, Moscow, 1954, p. 65

<http://www.marx2mao.com/PDFs/StWorks8.pdf>

(2) Ibid, pp. 64-65

(3) Ibid, p. 66

به همین خاطر است که لنین در مقاله بسیار قابل تأملی به مناسبت «چهارمین سالگرد انقلاب اکتبر» (مندرج در روزنامه «پراودا»، شماره ۲۳۴، مورخ ۱۸ اکتبر سال ۱۹۲۱) چنین می نویسد:

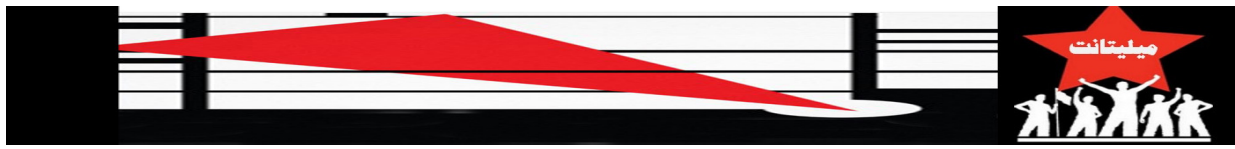
«هم آنارشیست ها و هم دمکرات های خرده بورژوا (یعنی منشویک ها و اس آر ها، که نمایندگان روسی این تیپ اجتماعی بین المللی هستند) به میزان فوق العاده زیادی مطالب در هم بر هم درباره رابطه بین انقلاب بورژوا-دمکراتیک و انقلاب سوسیالیستی (یعنی پرولتری) می گفتند و می گویند. طی این چهار سال صحت استنباط ما از مارکسیسم در این باره و صحت حساب ما در مورد تجربه انقلاب های گذشته کاملاً تأیید گردید. ما انقلاب بورژوا-دمکراتیک را بهتر از هر کس دیگر به فرجام خود رساندیم. ما با آگاهی کامل، استوار و بلاانحراف به سوی انقلاب سوسیالیستی پیش می رویم و می دانیم که این انقلاب را دیوار چین از انقلاب بورژوا-دمکراتیک جدا نمی کند، می دانیم فقط مبارزه معین خواهد کرد که تا چه حد موفق خواهیم شد (آخر الامر) به پیش برویم و کدام بخش این وظیفه فوق العاده عالی را اجرا خواهیم کرد و کدام بخش از پیروزی هایمان را برای خود تحکیم خواهیم نمود»^(۲۸)

لنین ضمن آن که با اتکا به تجربه انقلاب پیروزمند ۱۹۱۷، مرحله بندی انقلاب را رد می کند، ادامه می دهد:

«ولی برای آن که فتوحات انقلاب بورژوا-دمکراتیک را برای خلق های روسیه تحکیم کنیم، می بایست جلوتر برویم و جلوتر رفتیم. ما مسائل مربوط به انقلاب بورژوا-دمکراتیک را در اثنای راه، در جریان عمل و به مثابه "محصول فرعی" کار سوسیالیستی عمده و واقعی و انقلابی-پرولتاری خودمان حل می کردیم. [...] ما می گفتیم و در عمل ثابت کردیم که **اصلاحات بورژوا-دمکراتیک، محصول فرعی انقلاب پرولتری یعنی سوسیالیستی است.**»

صحت تئوری انقلاب مداوم را خود انقلاب پیروزمند اکتبر ۱۹۱۷ تأیید کرد. در واقع همان طور که تروتسکی در سال ۱۹۰۴ پیش بینی کرده بود، طبقه کارگر روسیه پیش از کارگران غرب قدرت را به دست گرفت. آن ها تمامی وظایف و تکالیف انقلاب بورژوا-دموکراتیک را





<http://nashr.de/1/trot/Bey3/0.pdf>

(۱۴) همان، ص. ۶۹

(۱۵) همان، ص. ۷۰

(16) L. Trotsky, "The Revolution Betrayed", Chap.5, "Why Stalin Triumphed":

<http://www.marxists.org/archive/trotsky/1936/revbet/ch05.htm>

(۱۷) ل. تروتسکی، "استالینیسیم و بلشویسم"، نشر کارگری سوسیالیستی، ص. ۲۰

<http://nashr.de/1/trot/stlin/0.pdf>

(۱۸) نگاه کنید به: آرام نوبخت، «حاشیه ای بر یک تحشیه»، میلتانت شماره ۵۷:

<http://militaant.com/?p=1792>

(19) K. Marx, "The Bourgeoisie and the Counter-Revolution" (Dec. 1848), Neue Rheinische Zeitung:

<http://www.marxists.org/archive/marx/works/1848/12/15.htm>

برای دسترسی به ترجمه فارسی این اثر می توانید به لینک زیر مراجعه کنید:

<http://www.k-en.com/bz/bz.html>

(20) Ibid

(21) K. Marx, F. Engels, "Address to the Central Committee of the Communist League" (1850):

<http://www.marxists.org/archive/marx/works/1847/communist-league/1850-ad1.htm>

(22) F. Engels, "Revolution and Counter-Revolution in Germany" (1851-52), Chap. VI, p. 24:

(4) Ibid, p. 66

(5) J. V. Stalin, "Foundations of Leninism", Part III, in Stalin Works, Vol. 6, Foreign Languages Publishing House, Moscow, 1954, p. 111

<http://www.marx2mao.com/PDFs/StWorks6.pdf>

(6) J. V. Stalin, "October Revolution and the Tactics of Russian Communists", in Stalin Works, Vol. 6, Foreign Languages Publishing House, Moscow, 1954, p. 391

(7) L. Trotsky, "The Third International After Lenin", Section 1, Part 2:

www.marxists.org/archive/trotsky/1928/3rd/ti02.htm

(8)

<http://www.nashrebidar.com/sysialism/ketab/ha/sosy..14enteqhal%20be/pedayesch.htm>

(9) L. Trotsky, "The Third International After Lenin", Section 1, Part 3:

<http://www.marxists.org/archive/trotsky/1928/3rd/ti03.htm>

(10) J. V. Stalin, "The Seventh Enlarged Plenum of the E.C.C.I.", in Stalin Works, Vol. 9, Foreign Languages Publishing House, Moscow, 1954, p.31

<http://www.marx2mao.com/PDFs/StWorks9.pdf>

(11) Ibid, p.31

(12) Ibid, p.33

(۱۳) ل. تروتسکی، «بین الملل سوم پس از لنین»، نشر کارگری سوسیالیستی، صص. ۶۸ و ۶۹





درباره استالینسم

مازیار رازی

۳۸



با مشاهده مقالاتی در سایت «فرهنگ توسعه» در دفاع از «استالینسم» کمی دچار حیرت شدم. حیرت نه از این رو که محتوای مقالات این به اصطلاح «فیلسوف» ها و «اساتید» باز نشسته دانشگاه ها در جهت توجیه نقش استالین و استالینیزم در شوروی سابق بود (از این مطالب در نوشته های استالینست ها، چه طرفداران شوروی سابق و یا مائوئیست بسیار یافت می شود)؛ بلکه از این رو که چگونه مغزهای منجمد این افراد (و مترجمان عمدتاً توده ای آن مقالات) پس از سال ها بی اعتباری در انظار جهانیان و همچنین خیانت های آشکار به جنبش کارگری در سطح جهانی و به ویژه در ایران، بار دیگر متکی بر چنین نظریاتی سر از خاک بیرون آورده و با علم کردن «تئوری»هایی که اشتباه بودنشان به اثبات رسیده، با کمی دستکاری سطحی و تظلم خواهی، خوانندگان خود را به بازی گرفته اند. بدیهی است که در وضعیت کنونی پاسخ به این نظریات بیهوده است؛ اما برای روشن شدن برخی از نکات اساسی به بهانه انتشار این مقالات شاید بد نباشد اشاره ای گذرا به مقوله «استالینسم» انجام گیرد:

در مقاله «استالینسم چیست؟»، نوشته دکتر ورنر هوفمن»، و با ترجمه «م. حجری»، برای نشان دادن این که استالینیزم ادامه مارکسیزم و لنینیزم است، آمده است که: «استالینسم به مثابه یک پدیده تاریخی، بر مبنای یک رابطه تشنج آمیز اساسی میان آموزش مارکسیستی مربوط به جامعه آینده و شرایط تحقق آن استوار

<http://www.marxists.org/archive/marx/work/download/pdf/revolution-counterrevolution-germany.pdf>

(23) V.I. Lenin, "Two Tactics of Social Democracy in the Democratic Revolution" (1905), chap. 10:

<http://marxists.catbull.com/archive/lenin/works/1905/tactics/ch10.htm>

(۲۴) نگاه کنید به: الیف چاغلی، «دوره گذار: دوره دگرگونی های انقلابی»، ترجمه آرام نوبخت:

<http://militaant.com/wp-content/uploads/2013/07/transition-period-marx.pdf>

(۲۵) ک. مارکس، ف. انگلس، «خطابیه به کمیته مرکزی اتحادیه کمونیست ها»، ۱۸۵۰:

http://nashr.de/1/marx/xtbe/A4_0.pdf

(26) V.I. Lenin, "Two Tactics of Social Democracy in the Democratic Revolution" (1905), chap. 12:

<http://www.marxists.org/archive/lenin/works/1905/tactics/ch12.htm>

(27) Ibid

(28) <http://lenin-public-archive.net/fa/L3104fa.html>





عینی در میان است.

سؤالاتی که این «استاید» مطرح می کنند- نظیر این که اگر استالین فرد «بد»ی است، پس چرا «تحت رهبری او شوروی بر فاشیسم غلبه کرد؟»- هم بچه گانه است و هم به روشن ترین وجهی نشان می دهد که پرسشگر نمی خواهد و یا نمی تواند دلایل کلی تاریخی غلبه بوروکراسی استالینیستی در شوروی بر پیشاهنگ انقلابی پرولتاریا را بفهمد. در زیر به مهم ترین نتایج به اجمال اشاره می شود.

ضامن پیروزی انقلاب اکتبر، بوروکراسی استالینیستی نبود، که این نقش را توده های کارگر و دهقان تحت رهبری بلشویک ها به عهده داشتند. بوروکراسی استالینیستی صرفاً پس از این که شروع به رشد کرد، پیروزی قطعی بود، و این بوروکرات ها نه از کارگران انقلابی، بلکه از نمایندگان طبقات دیگر مانند کارمندان سابق تزار، افسران، روشن فکران بورژوا و سایرین بودند. اکثریت غالب بوروکراسی استالینیستی، در زمان انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ در اردوی بورژوازی قرار داشتند. آن عده از افراد بوروکراسی که در روزهای اکتبر در جبهه بلشویک ها بودند، اغلب هیچ نقشی، هر چند کم اهمیت، چه در تدارک و چه در پیشبرد انقلاب و اولین سال های بعد از انقلاب ایفا نکردند. این موضع از همه بیشتر در مورد شخص «استالین» صدق می کرد. بوروکرات های جوان نیز، همه منتخب و تربیت شده بوروکرات های قدیمی و اغلب اوقات فرزندان آنان بودند (بی شباهت به وضعیت هیئت حاکم امروز در ایران نبود). در صدر این کاست نوین که بعد از انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ رشد کرد، شخص استالین قرار داشت.

بوروکراسی استالینیستی در دوره اولیه جنبش توده ها، در دوره قهرمانی اش، از این جنبش بر می خیزد (از این واقعیت نمی توان استنتاج کرد که این پدیده در ادامه همان رهبری و سیاست های پیشین بوده است). اما همین که به سطح بالاتری از توده ها برخاست و «مسأله اجتماعی» خودش را حل کرد (موجودیت مطمئن، مقام، نفوذ، قدرت و غیره)، بوروکراسی استالینیستی کوشش کرد که توده ها را بی حرکت نگه دارد. چرا می بایست خود را به خطر بیندازد؟ این بار خودش چیزی داشت که از کف به دهد (امتیازات مادی و قدرت).

شده» است، و «آن چه می توان - امروزه، در فاصله ای تاریخی - به مثابه «استالینیسم» قلمداد کرد، تئوری خاصی نیست، که از مارکسیسم و لنینیسم .فراتر برود... استالینیسم - اما - خود را به طور کلی، به مثابه پراتیک اجتماعی معینی نمودار می سازد، که همواره به وفاداری بر آموزش کلاسیک "مارکسیسم - لنینیسم" تظاهر می کند...»

یا در مقاله «درباره استالین»، نوشته «هانس هاینتس هولتس» (با ترجمه م. حجری) برای نشان دادن محبوبیت بالای استالین به این استدلال فوق العاده سطحی اخلاقی چنگ زده شده است که «وقتی استالین درگذشت، انسان ها در خیابان ها گریستند. نه فقط در مسکو، بلکه همچنین در پاریس. نسلی در سوگ استالین می گریست، که اتحاد شوروی زیر رهبری اش، برایش ملجأ امیدی و تکیه گاه مطمئنی در مبارزه علیه فاشیسم درنده خو بود.»

این دو «استاد» علوم اجتماعی درک نمی کنند که پدیده های اجتماعی را نمی توان با یک سلسله توجیهات بچه گانه و یا اخلاقی توضیح داد. از آقای «هانس هاینتس هولتس» باید سؤال کرد مگر پس از مرگ خمینی و یا هیتلر کسی در سوگ آنان نگریست؟ اگر اثبات شود که میلیون ها انسان در سراسر جهان برای این دیکتاتورها گریسته اند، آیا باید به این نتیجه رسید که سیاست ها و عملکرد این افراد موجه بوده است؟ از «دکتر ورنر هوفمن» باید سؤال کرد که بر اساس چه تحلیل اجتماعی و فاکت هایی ایشان استالینیسم را در تداوم مارکسیسم و لنینیسم به حساب می آورند؟

در جهان امروز هر فردی که درکی هر چند ناچیز از تاریخ داشته باشد (نیازی به اخذ دکترا نیست) می داند که هر انقلابی به دنبال خود ضد انقلاب را نیز به همراه دارد. مطمئناً هرگز این ضد انقلاب نتوانسته است ملت را از نظر اقتصادی کاملاً به دوران پیش از انقلاب برگرداند و لیکن قسمت اعظم و گاهی مهم ترین قسمت دستاوردهای سیاسی مردم را از آنان پس می گیرد. معمولاً اولین قربانی این موج ارتجاع آن قشر از انقلابیون هستند که رهبری توده ها را در اولین دوره انقلاب، یعنی دوره تهاجمی آن، در هنگام «قهرمانی» آن در دست داشتند. این مشاهده کلی تاریخی باید ما را به این نکته هدایت کند که موضوع صرفاً مسأله مهارت، ذکاوت یا هنر دو یا چند فرد نیست، که علل بی اندازه عمیق تر



یک انقلاب پرولتری، در این است که این ناامیدی و رخوت به نفع دشمن طبقاتی، یعنی بورژوازی و اشراف تمام نشد، بلکه به نفع قشر بالای خود طبقه ی کارگر و گروه های میانه ای وابسته به آن که وارد صفوف بوروکراسی شوروی شده اند، تمام شده است. از این وضعیت عینی «اساتید» استالینست بهره برداری کرده و نقش «استالینسم» را موجه اعلام می کنند.

پرولترهای انقلابی راستین در شوروی، نه از این دستگاه که از فعالیت توده های انقلابی نیرو می گرفتند. به خصوص ارتش سرخ مخلوق «افراد دستگاه» نبود (در سال های بحرانی این دستگاه هنوز بسیار ضعیف بود)، بلکه توسط کادرهای کارگران قهرمان، تحت رهبری بلشویک ها با تجمع دهقانان جوان و هدایت آنان در جنگ ساخته شد. فروکش جنبش انقلابی، خستگی، شکست در اروپا و آسیا، و ناامیدی توده های زحمتکش الزاماً و مستقیماً به تدریج موقعیت انقلابیون انترناسیونالیست را ضعیف کرد و از سوی دیگر سبب تقویت موقعیت بوروکراسی ملی و محافظه کار شد. فصل تازه ای از انقلاب آغاز شد. این دو دوره باید از هم متمایز گردد. دوره رشد انقلاب از سال ۱۹۱۷-۲۳ و دوره رکود و افول انقلاب از ۱۹۲۴ به بعد. استالینزم در دوره دوم قرار گرفت و کوچکترین ارتباطی با دوره نخست نداشت.

دستگاه نظامی خود قسمتی از دستگاه بوروکراسی بود. از لحاظ کیفیات به هیچ وجه تمایزی با آن ندارد. کافی است بگوییم که در سال های جنگ داخلی ده ها هزار نفر از افسران سابق تزار به ارتش سرخ پیوستند. در ۱۳ مارس ۱۹۱۹، لنین در مجمعی در پتروگراد گفت: «وقتی تروتسکی اخیراً به من گفت که در قسمت نظامی تعداد افسران ما به چند ده هزار رسیده، خوب متوجه شدم که معنی رمز استفاده از دشمن چیست: چگونه از آن هایی که سابقاً دشمن ما بودند در ساختن کمونیزم استفاده کنیم؛ چگونه کمونیزم را با آجرهایی که خود کاپیتالیست ها علیه ما جمع آورده اند، بسازیم! آجرهای دیگری هم نداریم!» (لنین، مجموعه آثار، جلد ۲۴، نسخه روسی، ۱۹۳۲ گزارش منشی، ص ۶۵). این کادرهای افسران و کارمندان در سال های اول تحت فشار و نظارت مستقیم کارگران پیشرو انجام وظیفه می کردند. در زیر آتش کشمکش سبعانه، مسأله موقعیت های ممتاز برای افسران

بوروکراسی شوروی از تمام بوروکراسی های رفرمیست کشورهای کاپیتالیستی به مراتب قدرتمندتر بود، زیرا که قدرت دولتی و تمام امتیازات و مزایای مربوط به آن را در دست داشت. این درست است که بوروکراسی شوروی از خاک یک انقلاب پیروزمند پرولتری به پا خاسته، اما بسیار بچه گانه است که به این علت تصویر ایده آلی از این بوروکراسی استالینی ساخته شود (اشتباهی که «اساتید» استالینست دچار آن می گردند). در یک کشور فقیر مانند شوروی آن دوره، غذا و پوشاک کافی فقط در دسترس عده معدودی از اهالی قرار داشت - در چنین کشوری میلیون ها بوروکرات، بزرگ و کوچک، تمام کوشش شان قبل از هر چیز در تضمین وضع خوب زندگی خودشان بود. این است علت خودپرستی زیاد و محافظه کاری عظیم بوروکراسی، ترسش در مواجهه با نارضایتی توده ها، تنفرش از انتقاد، اصرار خشمگینانه اش در خفقان هرگونه فکر آزاد، و بالأخره سجود مذهبی و ریاکارانه اش در مقابل «رهبری» که از امتیازات و تسلط بی حدش دفاع می کنند. این پدیده کاملاً در تناقض و بیگانگی با ایده های حزب بلشویک و رهبران آن مانند لنین و تروتسکی و سایرین قرار گرفت. گرچه یکی از دل دیگری بیرون آمد، اما به ضد آن مبدل گشت. این ارزیابی ساده را متأسفانه «اساتید» استالینست کتمان می کنند و یا مخفی نگاه می دارند.

لطمات ناشی از بوروکراسی استالینستی

در این امر ذره ای تردید نیست که هر چه ضرباتی شدیدتر بر طبقه کارگر جهانی وارد آمد، بوروکراسی شوروی نیز نیرومندتر گشت. شکست جنبش های انقلابی در اروپا و آسیا به تدریج اعتماد کارگران شوروی را از متحدین بین المللی اش سلب کرد. در داخل شوروی هنوز بدبختی شدید پا بر جا بود. شجاع ترین و فداکارترین نمایندگان طبقه کارگر یا در جنگ داخلی از بین رفته بودند و یا با ارتقا به مقام های بالاتر، خود عمدتاً به صفوف بوروکراسی پیوسته و روحیه انقلابی خود را از دست داده بودند. توده های عظیم مردم خسته از تلاش های دهشتناک سال های انقلاب، بدون چشم انداز، مسموم به تلخی شکست های پی در پی، به حالت رخوت فرو رفتند. این گونه عکس العمل، پس از هر انقلابی قابل مشاهده است. مزیت تاریخی عظیم انقلاب اکتبر، به مثابه

در شوروی. پس از آن تمامی اعضای برجسته اپوزیسیون به وسیله ابزار مخوف پلیس استالین یا نابود و زندانی گشتند و یا از شوروی به زور اخراج و تبعید گردیدند. به سخن دیگر استالین با اِعمال زور و خشونت و راه اندازی دادگاهی قلابی و فرمایشی (همانند آن چه امروز در ایران مشاهده می شود) تمام اپوزیسیون را مرعوب کرد. واقعیت هایی که «اساتید» دانشگاهی استالینیست آن را انکار می کنند.

صحبت هایی که از سوی «اساتید» درباره صفات فوق العاده سازمانی و تاکتیکی استالین می شود، افسانه ای است که عمداً توسط بوروکراسی شوروی بین الملل کمونیست خلق شده است. این آقایان موقعی که لنین تدارک انقلاب را می دید و تمام کتافات بین المللی در تعقیبش بودند، نه او را درک می کردند و نه ارزشی برایش قائل بودند. برعکس استالین را مورد «ستایش» قرار می دهند، زیرا که این ستایش سبب ارضای خاطر می شود.

اگر لنین زنده می ماند؟

بی شک نمی توان با دقت به این سؤال جواب داد که اگر لنین زنده می ماند، مبارزه علیه ظهور استالینیسم چگونه انکشاف می یافت؟ شکی نیست که لنین دشمن آشتی ناپذیر این بوروکراسی محافظه کار حریص و سیاست استالین می بود. این از یک سلسله نامه ها، مقالات، و پیشنهادهای لنین در دوره آخر زندگی، بی شبهه روشن است. به خصوص از «وصیت نامه» وی، که در آن لنین پیشنهاد می کند که استالین از شغلش به عنوان دبیرکل بر کنار شود. در نهایت از نامه ی آخرش که در آن لنین «هرگونه روابط شخصی و رفیقانه» خود را با استالین قطع می کند. لنین بین دو حمله ی بیماریش، به تروتسکی پیشنهاد کرد که فراکسیون مشترکی برای مبارزه علیه بوروکراسی و کارگزارانش، یعنی دایره ی سازمانی کمیته مرکزی تحت رهبری استالین، تشکیل دهد. برای کنگره ی دوازدهم حزب لنین به قول خودش «بمب» بر علیه استالین تهیه می دید. تمام این ها را -بر پایه اسناد دقیق و غیرقابل انکاری- در شرح حال زندگی تروتسکی و در مقاله مخصوصی تحت عنوان «وصیت نامه لنین» آورده شده است. اقدامات تدارکی لنین نشان می دهد که او فکر می کرد مبارزه ای که در پیش است بسیار دشوار خواهد بود، نه به این علت که شخصاً از

اصلاً مطرح نبود، حتی خود این مفهوم از اذهان خارج شده بود. اما درست پس از پیروزی و گذار به دوران صلح بود که دستگاه نظامی کوشید تا بانفوذترین قسمت دستگاه بوروکراسی و دارای بیشترین مزایا بشود. تنها کسی می توانست به افسران به منظور کسب قدرت اتکا کند که خود حاضر باشد بیش از اشتیهای این قشر افسران شکمشان را سیر کند، یعنی موقعیت برتری برایشان تضمین کند، مدال و رتبه به آن ها اعطا کند، خلاصه آن چه را که بوروکراسی استالینیستی به تدریج در عرض ده تا دوازده سال انجام داد، یک جا انجام دهد.

در آن دوره، وظیفه بلشویک-لنینیست ها بنا به ماهیت خود این بود که بر بوروکراسی نظامی، علیه بوروکراسی حزبی تکیه نکنند، بلکه با تکیه بر پیشاهنگ پرولتری و از طریق آن بر توده های مردم، به غلبه بر تمام بوروکراسی و تصفیه آن از تمام عوامل خارجی برخاسته، کنترل شدید کارگران را بر آن تضمین کرده، سیاست آن را دوباره به راه انترناسیونالیسم انقلابی بیندازند. اما از آن جا که چشمه پر آب قدرت انقلابی توده ها در دوره جنگ داخلی، قحطی و اپیدمی رو به خشکی گذاشته بود، بوروکراسی از لحاظ کمی و قدرت رو به رشد گذاشت و پرولترهای انقلابی طرف ضعیف تر از آب در آمدند. بی شک رهبری بلشویک-لنینیست، ده ها هزار نفر از بهترین جنگ جویان انقلابی و از جمله نظامیان را به خود جلب کرد. کارگران پیشرو متمایل به اپوزیسیون بودند، ولی این گرایش منفعل باقی ماند. توده ها دیگر باور نداشتند که اوضاع با مبارزه قابل تغییر است. در همین حین بوروکراسی استالینیستی فریاد برآورد که «اپوزیسیون دنبال انقلاب بین المللی است و آماده است که ما را به یک جنگ انقلابی بکشاند. این همه بیچارگی و تلاطم بس است. ما حق آرامش داریم. بیش از این احتیاج به "انقلاب مداوم" نداریم. ما همین جا در وطن مان جامعه سوسیالیستی را خواهیم ساخت. کارگران و دهقانان! به ما، به رهبران خود، اعتماد کنید!». ناگفته نماند که این آغاش گری ملی و محافظه کارانه با تهمت های خشمگین، گاهی کاملاً ارتجاعی، علیه انترناسیونالیست ها همراه بود. نظامیان و بوروکراسی دولتی را با هم متحد کرد و بدون تردید انعکاسی هم در بین توده های عقب مانده و خسته پیدا کرد. در نتیجه پیشاهنگ بلشویک خود را منفرد و جدا از هم یافت. این است رمز پیروزی بوروکراسی استالینیستی

مترقی بوروکراسی نتایج فرعی مبارزه انقلابی اپوزیسیون بود.

در عرصه ی جنبش کارگری جهانی، از طریق انترناسیونال کمونیست استالینیزم بدترین ترمز انقلاب جهانی شده است. بدون استالین، هیتلری هم در کار نمی بود. در فرانسه، استالینیزم با پیروی از سیاست عبود که اسم سیاسی آن «جبهه ی خلقی» است، راه را برای شکست پرولتاریا هموار کرد. در سرتاسر دنیا تعداد کادرهای انقلابیون پرولتری راستین، بلشویک های واقعی، که نه به بوروکراسی شوروی برای استفاده از اعتبار و خزانه اش بلکه به برنامه ی لنین و لوی انقلاب اکتر ملحق می شوند، تحت تعقیب واقعاً وحشتناک - و بی سابقه در تاریخ - توسط نیروهای مشترک امپریالیزم، رفرمیزم و استالینیزم، قرار گرفتند.

این «اساتید» استالینیست چاکران استالین هستند بدون اینکه واقعیت ها را بخواهند برای جهانیان بازگو کنند. این شیوه ی «درس» دادن فرمول وار «اساتید» خشک مغز و مترجمان «توده ای» آنها در سایت های مانند «فرهنگ توسعه»، «راه توده» و «همدستان مائوئیست» شان مانند حزب «طوفان!» «باید توسط جوانان ایران طرد گردد. اینها در حال کتمان خیانت های استالینیزم به چند نسل از جوانان کمونیست و جنبش کارگری اند. اینها می خواهند بی آبروگی ناشی از استالینیزم را به لنینیزم و مارکسیزم نسبت داده و به این ترتیب برای استالین اعاده حیثیت کنند. طبقه کارگر و جنبش کمونیستی در سطح جهانی لطمات جبران ناپذیری توسط سیاست های استالین و استالینیزم خورده است. امروز زمان یافتن راه واقعی برای تداوم سیاست های مارکسیزم و لنینیزم بر اساس تجارب بین المللی است که مارکس، انگلس، لنین، تروتسکی، رزا لوکزامبورگ و گرامشی و میلیون ها کارگر در سراسر جهان در گسترش آن کوشا بوده اند.

۱۴ - شهریور ۱۳۸۸

استالین به عنوان یک مخالف می ترسید، بلکه به این علت که لنین به وضوح در پشت سر استالین منافع مشترک این قشر قدرتمند رهبری بوروکراسی را می دید. وقتی لنین هنوز زنده بود، استالین سرگرم عملیات مودیانه بود، توسط عمال خود محتاطانه شایعاتی در باره لنین پخش می کرد که لنین روشن فکر علیلی است، از اوضاع بی خبر است، و غیره. یعنی به طور خلاصه همان حکایاتی که حالا توضیح غیررسمی انترناسیونال کمونیست در مورد خصومت شدید بین استالین و لنین در یک سال و نیم آخر زندگی لنین شده است. در واقع تمام نامه ها و مقالاتی که لنین در موقع بیماریش دیکته می کرد شاید چکیده ای از پخته ترین افکارش باشد. تیزبینی این «علیل» برای بیش از یک دوجین استالین کافی می بود.

با اطمینان می توان گفت که اگر لنین بیشتر عمر کرده بود، فشار قدرت مطلق بوروکراسی - لاقل در سال های نخست - سبک تر وارد می آمد. اما به سال ۱۹۲۶ (کروپسکایا) همسر لنین (در مجمع گروهی از اعضای اپوزیسیون چپ گفت «اگر لنین امروز زنده می بود حالا در زندان بود.» ترس ها و اظهارهای دوراندیشانه ی لنین هنوز در خاطر کروپسکایا زنده بود و به هیچ وجه توهمی در باره ی قدرت شخصی لنین نداشت.

آیا پیروزی استالین اجتناب ناپذیر بود؟

طرح سؤال بدین گونه بسیار انتزاعی است. انکشاف مبارزه خود بدون شک نشان داده است که نیل به پیروزی کامل در اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی یعنی برای کسب قدرت و ریشه کن کردن این سرطان بوروکراتیزم امری بود که بلشویک -لنینیست ها بدون پشتیبانی انقلاب جهانی نمی توانستند پیش ببرند. اما این به هیچ وجه دلیل بر این نیست که مبارزات آن ها هیچ نتیجه ای به بار نیآورد. بدون انتقادهای شجاعانه اپوزیسیون و بدون هراس بوروکراسی از اپوزیسیون، سیاست استالین - بوخارین در مورد کولاک ها به احیاء سرمایه داری ختم می شد. در زیر شلاق اپوزیسیون بوروکراسی مجبور شد که قسمت های مهمی از برنامه لنینیست - تروتسکیست ها را اقتباس کند. لنینیست ها نمی توانستند جلوی فراشد انحطاط رژیم شوروی و اشکالاتی ناشی از رژیم فردی را بگیرند. ولی با انصداد راه احیای کاپیتالیزم جلوی انحلال کامل آن را گرفتند. اصلاحات



نگارش: ۱۱ تا ۱۲ دسامبر ۱۹۱۷

نخستین انتشار: ۲۶ دسامبر ۱۹۱۷ در پروادا، شماره ۲۱۳.

منبع: مجموعه آثار لنین، انتشارات پراگرس، مسکو، جلد ۲۶، ۱۹۷۲، صفحات ۳۷۹-۳۸۳

ترجمه فارسی: آرام نوبخت

۱- مطالبه دعوت به تشکیل یک مجلس مؤسسان، جزئی کاملاً مشروع از برنامه سوسیال دموکراسی انقلابی بود؛ به آن سبب که در یک جمهوری بورژوازی، مجلس مؤسسان بیانگر عالی ترین شکل دموکراسی است، و نیز به آن سبب که جمهوری امپریالیستی به ریاست کرنسکی، در حین تشکیل یک پارلمان آمادگی^(۱)، مشغول تدارک برای تقلاب در انتخابات و نقض دموکراسی به انحای مختلف بود.

۲- سوسیال دموکراسی انقلابی در همان حال که مطالبه دعوت به تشکیل یک مجلس مؤسسان را مطرح نموده، از همان آغاز انقلاب ۱۹۱۷ به کرات تأکید داشته است که جمهوری شورایی، نسبت به یک جمهوری متعارف بورژوازی و برخوردار از مجلس مؤسسان، شکلی عالی تر از دموکراسی محسوب می شود.

۳- برای گذار از نظام بورژوازی به نظام سوسیالیستی و همین طور برای دیکتاتوری پرولتاریا، جمهوری شوراها (شوراهای نمایندگان کارگران، سربازان و دهقانان) نه فقط نوعی عالی تر از یک نهاد دموکراتیک است (در قیاس با یک جمهوری بورژوازی که مجلس مؤسسان در صدرش قرار دارد)، بلکه تنها شکلی است که می تواند گذار به سوی سوسیالیسم را در بی دردترین حالت آن تضمین نماید.

۴- در انقلاب ما، دعوت به تشکیل مجلس مؤسسان به موجب فهرست هایی که در میانه اکتبر ۱۹۱۷ ارائه شده است، تحت شرایطی صورت می پذیرد که نمی گذارد

انتخابات مجلس مؤسسان حقیقتاً بیانگر اراده مردم به طور اعم و کارگران به طور اخص باشد.

۵- سیستم انتخابات نسبی^(۲) تنها زمانی به بیان حقیقی اراده مردم می انجامد که فهرست های حزبی، با تقسیم بندی واقعی مردم بر طبق گروه بندی های حزبی منعکس شده در این فهرست ها، همخوانی و مطابقت داشته باشد. اما در این جا، چنان چه نیک می دانیم، حزبی که از ماه مه تا اکتبر بیشترین شمار پیروان را در میان مردم و به ویژه در میان دهقانان داشت- یعنی سوسیال رولوسیونرها- در میانه اکتبر ۱۹۱۷ با فهرست های واحد انتخاباتی برای مجلس مؤسسان پا به عرصه گذاشت، اما در نوامبر ۱۹۱۷- پس از انتخابات و پیش از برگزاری مجلس- انشعاب کرد.

به همین دلیل بین اراده توده انتخاب کنندگان و ترکیب مجلس مؤسسان منتخب، حتی یک همخوانی صوری هم وجود ندارد و نمی تواند داشته باشد.

۶- ثانیاً؛ عدم همخوانی میان اراده مردم و به ویژه طبقات کارگر از یک سو، و ترکیب مجلس مؤسسان از سوی دیگر، هنوز یک منشأ مهم تر دارد که نه صوری یا حقوقی، بلکه اقتصادی-اجتماعی و طبقاتی است؛ و آن این که انتخابات مجلس مؤسسان در زمانی صورت گرفته است که اکثریت قاطع مردم هنوز نمی توانستند ابعاد و اهمیت کامل انقلاب شورایی، انقلاب پرولتری- دهقانی اکتبر را درک کنند. انقلابی که در ۲۵ اکتبر ۱۹۱۷، یعنی پس از ارائه فهرست کاندیدهای مجلس مؤسسان، آغاز گردید.

۷- انقلاب اکتبر با کسب قدرت برای شوراها، قبضه کردن سیادت سیاسی از بورژوازی و سپردن آن به پرولتاریا و دهقانان فقیر، درست در برابر دیدگان ما مراحل متوالی تکامل خود را طی می کند.

۸- این انقلاب با پیروزی ۲۴-۲۵ اکتبر در پایتخت آغاز شد، زمانی که دومین کنگره سراسری شوراها نمایندگان کارگران و سربازان روسیه، این پیشاهنگ پرولتاریا و فعال ترین بخش دهقانان به لحاظ سیاسی، اکثریت را به حزب بلشویک بخشید و آن را به قدرت رسانید.

۹- سپس انقلاب در طی ماه های نوامبر و دسامبر به کل





کالدینی آشکار شد)، و تنها سرکوب نظامی بی رحمانه این شورش برده داران است که حقیقتاً می تواند انقلاب پرولتری-دهقانی را مصون نگاه دارد. سیر رویدادها و تکامل مبارزه طبقاتی در انقلاب، منجر به این شده است که شعار «تمام قدرت به دست مجلس مؤسسان!» - شعاری که دستاوردهای انقلاب کارگران و دهقانان، قدرت شورایی و تصمیات دومین کنگره سراسری شورای نمایندگان کارگران و سربازان روسیه و همین طور دومین کنگره سراسری نمایندگان دهقانان روسیه را نادیده می گیرد- در واقع مبدل به شعار کادت ها و کالدینی ها و دستیاران آن ها گردد. اکنون کلیه مردم تماماً آگاه هستند که مجلس مؤسسان، چنان چه راهش را از قدرت شورایی جدا کند، ناگزیر محکوم به مرگ سیاسی خواهد بود.

۱۵- یکی از مسائل حادّ زندگی مردم، به طور اخص مسأله صلح است. مبارزه حقیقتاً انقلابی برای صلح در روسیه تنها پس از پیروزی انقلاب ۲۵ اکتبر آغاز شد؛ از نخستین ثمرات این پیروزی، انتشار معاهدات پنهانی، توافق متارکه جنگ، آغاز مذاکرات علنی برای یک صلح همگانی بدون الحاق طلبی و غرامات جنگی بود.

فقط اکنون است که بخش های وسیعی از مردم عملاً فرصت مشاهده کامل و علنی سیاست مبارزه انقلابی برای صلح و مطالعه نتایج و آثار آن را در اختیار دارند.

در زمان انتخابات مجلس مؤسسان، توده های مردم فاقد چنین فرصتی بودند. از این نقطه نظر نیز واضح است که عدم همخوانی میان ترکیب مجلس مؤسسان منتخب و اراده واقعی مردم بر سر مسأله خاتمه جنگ، اجتناب ناپذیر می باشد.

۱۶- اگر مجموع تمامی شرایط مذکور فوق را لحاظ داریم، این نتیجه حاصل می شود: مجلس مؤسسان- که بر اساس فهرست های انتخاباتی احزابی فراخوانده شد که تا پیش از انقلاب پرولتری و دهقانی و تحت حاکمیت بورژوازی وجود داشتند- ناگزیر باید در تصادم با اراده و منافع طبقات کارگر و زحمتکشی قرار می گرفت که در ۲۵ اکتبر انقلاب سوسیالیستی را علیه بورژوازی آغاز کردند. طبیعتاً منافع این انقلاب بالاتر از حقوق صوری مجلس مؤسسان قرار می گیرد، حتی اگر این حقوق صوری، با فقدان شرطی که حق عزل نمایندگان و

ارتش و دهقانان گسترش یافت. این امر پیش از هر چیز در اضمحلال هیأت های رهبری قدیمی ظاهر شد (یعنی کمیته های ارتش، کمیته های دهقانی گوبرنیا^(۲)، کمیته اجرایی مرکزی شوراهای سراسری دهقانان روسیه و غیره)- و این ها مبین مرحله سازشکارانه و سپری شده انقلاب، مرحله بورژوایی و نه پرولتری آن، بودند. بنابراین ناگزیر تحت فشار توده های عمیق تر و وسیع تر مردم محکوم به نابودی بودند- و سپس خود را در انتخابات هیأت های رهبری جدید به جای موارد قبلی نشان داد.

۱۰- این جنبش نیرومند مردم تحت استثمار برای بازسازی هیأت های رهبری سازمان های خود، حتی اکنون، یعنی در نیمه دسامبر ۱۹۱۷ نیز به پایان نرسیده است، و کنگره کارگران راه آهن- که هنوز در جریان است- معرف یکی از مراحل آن می باشد.

۱۱- در نتیجه گروه بندی نیروهای طبقاتی روسیه در مسیر مبارزه طبقاتی آنان، طی ماه های نوامبر و دسامبر ۱۹۱۷ عملاً شکلی متفاوت از آن چه که ممکن بود در فهرست های جمع آوری شده کاندیدهای مجلس مؤسسان در میانه اکتبر ۱۹۱۷ منعکس شود، به خود گرفت.

۱۲- رویدادهای اخیر در اوکراین (تاحدودی در فنلاند و بلاروس، و همچنین قفقاز) به همین ترتیب دالّ بر این است که در روند مبارزه طبقاتی میان ناسیونالیسم بورژوایی «رادا»ی اوکراین^(۳)، مجلس فنلاند و غیره از یک سو، و قدرت شورایی، انقلاب پرولتری-دهقانی در هر یک از این جمهوری ها از سوی دیگر، یک گروه بندی مجدد در صف نیروهای طبقاتی درحال تکوین است.

۱۳- بالأخره، جنگ داخلی که با شورش ضدّ انقلابی کادت-کالدین^(۴) علیه مقامات شوروی، علیه حکومت کارگران و دهقانان آغاز گردید، دست آخر مبارزه طبقاتی را به اوج رسانیده و هرگونه فرصت را برای حلّ و فصل به ظاهر دمکراتیک مشکلات حادی که تاریخ پیش روی مردمان روسیه و بالأخص طبقه کارگر و دهقانان قرار داده، از میان برده است.

۱۴- تنها پیروزی کامل کارگران و دهقانان بر قیام بورژوازی و ملاکان (همان طور که در جنبش کادتی-





(1) Pre-parliament

(۲) انتخابات نسبی (Proportional Representation):

نوعی نظام رأی دهی برای انتخاب یک مجمع یا شورا که در آن تعداد کرسی های به دست آمده یک حزب یا گروهی از کاندیدها متناسب است با تعداد آرای دریافت شده. مثلاً تحت این سیستم اگر ۳۰ درصد آرا به حزبی خاص تعلق گرفته باشد، در آن صورت تقریباً ۳۰ درصد کرسی ها نیز به حزب مذکور خواهد رسید.

(۳) گوبرنیا (Gubernia):

گوبرنیا (губерния): یکی از تقسیم بندی های اداری عمده در امپراتوری روسیه. این نوع تقسیم بندی فرعی، با فرمان (یوکیز) پتر کبیر در ۱۸ دسامبر ۱۷۰۸ ایجاد شد و به دنبال آن روسیه به هشت گوبرنیا تقسیم گردید. بعدها شمار گوبرنیاها به ۲۳ مورد افزایش یافت. با اصلاحات سال ۱۷۷۵، تقسیم بندی فرعی به گوبرنیا و ضمناً به یویزد (Uyezd)، بر مبنای جمعیت صورت گرفت و اصطلاح گوبرنیا، جای خود را به کلمه روسی مترادف خود «نامست نیچستفو» (Namestnichestvo) داد؛ با این حال استفاده از کلمه گوبرنیا هم چنان معمول بود. با فرمان سنای روسیه در ۳۱ دسامبر ۱۷۹۶، روسیه مجدداً به چند گوبرنیا و هر گوبرنیا، به یویزد و هر یویزد به ولوست (Volost) تقسیم گردید. تقسیم بندی دوم، هم چنان تا پس از انقلاب ۱۹۱۷ روسیه باقی ماند. پس از انقلاب فوریه، فرمانداران یا مسئولین اداره گوبرنیا (گوبرنیاتور)، «کمسیرهای گوبرنیا» و ابزار اداره گوبرنیا، «شورای گوبرنیا» نام گرفت.

(۴) رادا (Rada):

«رادا»ی مرکزی اوکراین، یک سازمان بورژوا-ناسیونالیست ضد انقلابی بود که طی «کنگره ملی سراسری اوکراین»، به تاریخ آوریل ۱۹۱۷، به وسیله بلوکی از احزاب و گروه های ناسیونالیست بورژوا و خرده بورژوازی این کشور شکل گرفت. ایندولوگ بورژوازی اوکراین، گروشفسکی، رهبر سازمان مذکور و و.ک. وینیشکو، معاون وی بود. بورژوازی شهری و روستایی و همین طور روشنفکران ناسیونالیست خرده بورژوا، پایه اجتماعی «رادا» را شکل می دادند. تلاش

برگزاری انتخابات جدید در هر زمان به وسیله مردم را در قانون مجلس مؤسسان به رسمیت بشناسد، خدشه دار نمی گردید.

۱۷- هر تلاش مستقیم یا غیر مستقیم برای آن که مسأله مجلس مؤسسان از نقطه نظر حقوقی و صوری، در چارچوب دموکراسی بورژوازی متعارف و با نادیده انگاشتن مبارزه طبقاتی و جنگ داخلی نگریسته شود، در حکم خیانت به آرمان طبقه کارگر و پذیرش دیدگاه بورژوازی خواهد بود. بر حذر داشتن همه و هرکس از این خطایی که معدودی از رهبران بلشویک، به علت عدم توانایی در درک قیام اکتبر و وظایف دیکتاتور پرولتاریا بدان درغلتیدند، وظیفه بلاشروط سوسیال دمکرات های انقلابی است.

۱۸- تنها فرصت برای تضمین یک راه حل بدون درد برای بحرانی که به دلیل عدم همخوانی میان انتخابات مجلس مؤسسان از یک سو و اراده مردم و منافع طبقات کارگر و تحت ستم از سوی دیگر رخ داده، این است که مردم با وسعت و سرعت هر چه ممکن از حق انتخاب مجدد اعضای مجلس مؤسسان استفاده کنند، و مجلس مؤسسان نیز قانون کمیته اجرایی مرکزی را درباره این انتخابات جدید بپذیرد، اعلام نماید که قدرت شورایی، انقلاب شورایی و سیاست های آن پیرامون مسائل صلح، زمین و کنترل کارگری را بی هیچ قید و شرط به رسمیت می شناسد، و قاطعانه به اردوگاه دشمنان ضد انقلاب کادتی-کالدینی بپیوندد.

۱۹- در صورت عدم تحقق این شرایط، بحرانی که در ارتباط با مجلس مؤسسان پیش آمده است، تنها به شکلی انقلابی حل خواهد گشت؛ یعنی از طریق اقداماتی بی نهایت مجدانه، سریع، محکم و قطعی علیه ضد انقلاب کادتی-کالدینی، فارغ از آن که این ضد انقلاب در پس چه شعارها و نهادهایی (ولو شرکت در مجلس مؤسسان) پنهان شده باشد. هرگونه تلاش برای بستن دستان قدرت شورایی در این نبرد، به منزله همدستی با ضد انقلاب خواهد بود.

<http://www.marxists.org/archive/lenin/works/1917/dec/11a.htm>

توضیحات مترجم:





اوکراین و انتقال کالاها، پراکنده و متفرق گشته بودند) به «کی یف» بازگشت.

(۵)

کالدین (kaledin):

یکی از ژنرال های ارتش تزار، فرمانده قزاق های دُن که در شورش کورنیلوف در اوت ۱۹۱۷ فعالانه شرکت داشت. پس از انقلاب اکتبر او یکی از رهبران ضد انقلاب قزاق در منطقه دُن بود.

کادت ها (Cadets):

حزب کادت (دمکرات های مشروطه خواه)، حزبی بود که در اکتبر ۱۹۰۵ شکل گرفت و به «حزب آزادی خلق» نیز شهرت داشت. کادت ها در طول جنگ جهانی اول، سوسیال-شوینیست بودند. حزب کادت در واقع حزبی رفرمیست بود که به دنبال حفظ سلطنت، منتها با استقرار حاکمیت پارلمانی بر روسیه، بود. در طول انقلاب فوریه ۱۹۱۷، کادت ها به تلاش های متعددی برای حفظ سلطنت دست زدند، ولی ناکام ماندند. سپس آن ها نیرومندترین حزب «حکومت موقت» را تشکیل دادند. نخست وزیر کادت، در آوریل سرنگون شد، چرا که خود را مدافع جنگ جهانی اول و اهداف امپریالیستی گسترش مرزهای روسیه می دانست.

پس از انقلاب اکتبر ۱۹۱۷، کادت ها با ارتش های متخاصم فرانسه، ایالات متحده، ژاپن و بریتانیا برای سرنگونی «جمهوری سوسیالیستی فدراتیو روسیه شوروی» یاری رساندند. پس از شکست ارتش سفید در ۱۹۲۲، کادت ها به خارج از روسیه گریختند؛ ولی برخی از اعضای آنان همچنان به همکاری با امپریالیست ها و طغیان هایی علیه حکومت شوروی ادامه دادند.

«رادا» این بود که قدرت طبقه سرمایه داری و ملاکان اوکراین را افزایش بدهد و دولتی سرمایه داری را به کمک جنبش رهایی بخش ملی در اوکراین مستقر سازد. «رادا» پرچم استقلال ملی را در تلاش برای دور ساختن توده های اوکراینی از جنبش انقلابی سراسری روسیه، به انقیاد کشاندن آن ها در چنگال بورژوازی اوکراین و جلوگیری از پیروزی انقلاب سوسیالیستی در این کشور به اهتزاز درآورد، و با وجود تناقضاتی بر سر مسأله خودمختاری اوکراین، از «حکومت موقت» حمایت نمود.

پس از انقلاب کبیر سوسیالیستی اکتبر، «رادا» خود را ارگان عالی جمهوری خلق اوکراین اعلام داشت و به مبارزه ای آشکار علیه قدرت شوروی دست زد. «رادا» در واقع یکی از دژهای ضد انقلاب بود.

نخستین کنگره سراسری شوراهای اوکراین در خارکف (دسامبر ۱۹۱۷)، اوکراین را جمهوری شورایی اعلام نمود و از سرنگونی «رادا» خبر داد. شورای کمیسریای خلق «جمهوری سوسیالیستی فدراتیو روسیه شوروی»، حکومت شورایی اوکراین را تنها حکومت مشروع این کشور خواند و تصمیم گرفت که در مبارزه علیه ضد انقلاب «رادا»، کمک های فوری خود را در اختیار این حکومت قرار دهد. قیام های مسلحانه علیه «رادا»ی مرکزی برای استقرار مجدد قدرت شورایی در سرتاسر کشور در دسامبر ۱۹۱۷ و ژانویه ۱۹۱۸ رخ داد. در ژانویه ۱۹۱۸ ارتش و سربازان شوروی در اوکراین به حمله دست زدند و روز ۲۶ ژانویه (۸ فوریه)، «کی یف» را اشغال نمودند. به این ترتیب «رادا» سرنگون گشت.

«رادا»ی مرکزی پس از شکست و اخراج از قلمرو اوکراین شوروی و در شرایطی که از هرگونه حمایت طبقه کارگر بی بهره بود، به امپریالیست های آلمان پیوست تا در اتحاد با آنان، قدرت شوروی را سرنگون کند و سیادت بورژوازی را به اوکراین بازگرداند.

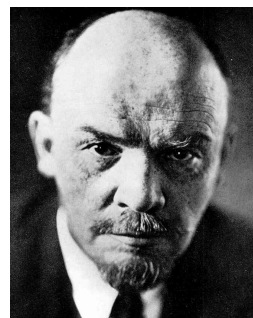
«رادا» یک هیأت نمایندگی را به برست-لیتوسک اعزام کرد و به طور پنهانی به صلحی جداگانه دست یافت که به موجب آن غلات، زغال سنگ و مواد خام در عوض کمک نظامی علیه قدرت شوروی، به آلمان اعطا می شد. در مارس ۱۹۱۸، «رادا» به عنوان دست نشاندۀ ارتش های اتریش-آلمان (که اواخر آوریل ۱۹۱۸ پس از درک ناتوانی تمام و کمال خود در سرکوب جنبش انقلابی





پیش نویس فرمان انحلال مجلس مؤسسان (۱)

و.ا. لنین



تاریخ نگارش: ۶ ژانویه ۱۹۱۸

نخستین انتشار: ۷ ژانویه، ایزوستیا، شماره ۵.

منبع: مجموعه آثار لنین، انتشارات پراگرس، مسکو، جلد ۲۶، ۱۹۷۲، صفحات ۴۳۴-۴۸۲

ترجمه فارسی: آرام نوبخت

انقلاب روسیه از همان بدایت امر، به خلق شوراهای نمایندگان کارگران، سربازان و دهقانان، به مثابه تنها سازمان توده ای تمامی طبقات کارگر و تحت استعمار که قادر به رهبری مبارزه این طبقات به سوی رهایی کامل اقتصادی و سیاسی آن هاست، مبادرت ورزید.

در طول کل دوره نخستین انقلاب روسیه، شمار شوراهای چندین برابر شد. شوراهای رشد کردند، نیرو گرفتند، بنا به تجربه خودشان آموختند که توهمات سازش با بورژوازی را به کناری بگذارند و ماهیت فریبکارانه اشکال مختلف نظام پارلمانی بورژوا-دمکراتیک را درک کنند؛ شوراهای بنا به تجربه عملی به این نتیجه رسیدند که رهایی طبقات تحت ستم ناممکن خواهد بود، مگر آن که از این اشکال مختلف [نظام بورژوا-دمکراتیک] و هر نوع سازش گسست نمایند. این گسست، همراه با انقلاب اکتبر که کل قدرت را به شوراهای سپرد، فرارسید.

مجلس مؤسسان که بر اساس فهرست های انتخاباتی تهیه شده تا پیش از انقلاب اکتبر انتخاب گردیده بود، تجلی مناسبات کهنه آن دسته از نیروهای سیاسی بود که در

زمان قرار داشتن قدرت در دست سازشکاران و کادتها، وجود داشتند. وقتی مردم در آن مقطع به کاندیدهای حزب سوسیال رولوسیونر رأی دادند، در موقعیتی نبودند که بین سوسیال رولوسیونرهای راست (حامیان بورژوازی) و سوسیال رولوسیونرهای (حامیان سوسیالیسم) دست به انتخاب بزنند. بنابراین مجلس مؤسسانی که قرار بود بر تارک جمهوری پارلمانی بورژوایی قرار گیرد، ناگزیر بود که به مانعی بر سر راه انقلاب اکتبر و قدرت شوروی بدل شود.

انقلاب اکتبر با سپردن قدرت به دست شوراهای، و از طریق شوراهای به دستان طبقات کارگر و تحت استعمار، مقاومت مستأصلانه استعمارگران را برانگیخت و در حین درهم شکستن این مقاومت بود که خود را تماماً به عنوان نقطه آغاز انقلاب سوسیالیستی آشکار ساخت. طبقات کارگر به تجربه دریافتند که نظام پارلمانی کهنه بورژوایی بیش از هدف وجودی خود عمر کرده و با هدف دستیابی به سوسیالیسم مطلقاً ناسازگار است. آن ها دریافتند که نه نهادهای ملی، بلکه تنها نهادهای طبقاتی (نظیر شوراهای) قادر به فائق آمدن بر مقاومت طبقات مالک و بنیان گذاشتن جامعه سوسیالیستی هستند.

واگذار کردن قدرت مطلق شوراهای، واگذار کردن جمهوری شورایی که مردم به دست آورده اند، آن هم به خاطر نظام پارلمانی بورژوایی و مجلس مؤسسان، اکنون دیگر گامی به عقب خواهد بود و به سقوط انقلاب کارگری و دهقانی اکتبر خواهد انجامید.

به مدد شرایط مذکور در بالا، حزب سوسیال رولوسیونرهای راست، حزب کرنسکی، آوکسنستیف و چرنوف، اکثریت را در مجلس مؤسسانی که به تاریخ ۵ ژانویه برگزار گردید، به دست آورد. طبیعتاً این حزب از بحث درباره طرح پیشنهادی کاملاً روشن، صریح و غیرمبهم ارگان عالی قدرت شورایی، یعنی کمیته اجرایی مرکزی شوراهای، از به رسمیت شناختن برنامه قدرت شورایی، از به رسمیت شناختن «اعلامیه حقوق مردم کارگر و تحت ستم»، از به رسمیت شناختن انقلاب اکتبر و قدرت شورایی، سر باز زد. مجلس مؤسسان با این اقدام، تمام رشته های پیوند خود با جمهوری شورایی روسیه را از هم گسست.

در نتیجه این که گروه بلشویک ها و گروه سوسیال



سخنرانی درباره انحلال مجلس مؤسسان

خطاب به کمیته اجرایی مرکزی سراسر روسیه

و.ا. لنین



تاریخ ایراد سخنرانی: ۶ ژانویه ۱۹۱۸

نخستین انتشار: ۲۲ ژانویه، پراودا، شماره ۶.

منبع: مجموعه آثار لنین، انتشارات پراگرس، مسکو، جلد ۲۶، صفحات ۴۳۷-۴۴۱.

ترجمه فارسی: آرام نوبخت

رفقا! تصادم میان قدرت شورایی و مجلس مؤسسان، از کل مسیر انقلاب روسیه برمی خیزد که با وظیفه بی سابقه بازسازی جامعه بر مبنای خطوط سوسیالیستی مواجه گردید. پس از رویدادهای ۱۹۰۵، تردیدی نمی توانست باشد که روزگار تزاریسیم به سر آمده و تنها به خاطر واپس ماندگی و جهل جمعیت روستایی بوده است که تزاریسیم خود را از قعر چاه بیرون کشیده. ویژگی انقلاب ۱۹۱۷، از یک سو تبدیل حزب بورژوا امپریالیست به یک حزب جمهوری خواه تحت فشار رویدادها بود و از سوی دیگر، پدیدار شدن سازمان های دموکراتیک- یعنی شوراها- که در سال ۱۹۰۵ شکل گرفته بودند؛ حتی آن زمان هم سوسیالیست ها دریافته بودند که سازمان این شورها، درحال خلق چیزی عظیم، چیزی نوین و بی سابقه در تاریخ انقلاب جهانی است.

رولوسیونر های چپ- گروه هایی که درحال حاضر به روشنی اکثریت قاطع در شوراها را تشکیل می دهند و اعتماد کارگران و اکثریت دهقانان را به خود جلب کرده اند- می بایست از یک چنین مجلس مؤسسانی عقب بنشینند، اجتناب ناپذیر می نمود.

احزاب سوسیال رولوسیونرهای راست و منشویک ها عملاً در خارج از مجلس مؤسسان مشغول مبارزه ای شدیداً مستأصلانه علیه قدرت شورایی هستند، در مطبوعات خود بی پرده به سرنگونی آن فراخوان می دهند، و درهم شکستن مقاومت استعمارگران با نیروی طبقه کارگر را که برای رهایی از استثمار حیاتی است، امری نامشروع و خودسرانه توصیف می کنند. آن ها مشغول دفاع از خرابکاران، این خادمان سرمایه، هستند، و تا سر حد دعوت صریح و آشکار به تروریسم پیش رفته اند- کاری که پیش تر برخی «گروه های ناشناخته» خاص آغاز کرده بودند.

واضح است که تحت چنین شرایطی، بخش باقی مانده مجلس مؤسسان تنها می توانست به عنوان پوششی برای نبرد ضد انقلابیون در جهت سرنگونی قدرت شورایی ایفای نقش کند.

از این رو کمیته اجرایی مرکزی مقرر می دارد که مجلس مؤسسان بدین وسیله منحل اعلام گردد.

(۱) مسأله انحلال مجلس مؤسسان از سوی حکومت شوروی در تاریخ ۶ (۱۹) ژانویه ۱۹۱۸ مورد بحث قرار گرفت. لنین محتوای اصلی این فرمان انحلال را پیشتر در قالب تزهایی پرورانده بود.

کمیته اجرایی مرکزی سراسری روسیه، شب ۶ (۱۹) ژانویه فراخوانده شد و با اکثریت افراد- دو مخالف و پنج رأی ممتنع- فرمان پذیرفته گردید. لنین در مورد انحلال مجلس مؤسسان صحبت کرد (ن. ک. به: صفحات ۴۳۷-۴۴۱). فرمان مذکور بر پیش نویس لنین استوار بود و در پراودا و ایزوستیا به تاریخ ۷ (۲۰) ژانویه ۱۹۱۸ منتشر گردید.



شرایط، کارگران را به نحو جدی و اجتناب ناپذیری با دو بدیل رو به رو کرد: یا برداشتن گامی جسورانه، متهورانه و بی بر و برگرد، و یا هلاک شدن و مرگ از گرسنگی.

آتش انقلابی، خود را در آفرینش شوراها- این تکیه گاه انقلاب کارگری- هویدا کرد. مردم روسیه پیشرفت و جهشی عظیم از تزاریسم به شورها داشته اند. این واقعیتی است بی همتا و انکارناپذیر. در همان حالی که پارلمان های بورژوایی تمامی کشورها و دولت ها، ضمن محصور بودن در چارچوب مرزهای سرمایه داری و مالکیت خصوصی، هرگز در هیچ جا به پشتیبانی از یک جنبش انقلابی نپرداخته اند، شوراها پس از شعله ور ساختن آتش انقلاب، آمرانه مردم را فرمان دادند که مبارزه کنند، همه چیز را به دست گیرند و خود را سازمان دهند. در مسیر انقلابی که با نیروی شوراها برانگیخته شد، قطعاً انواع خطاها و اشتباهات فاحش وجود دارد. اما هر کسی می داند که جنبش های انقلابی همواره و به ناگزیر با آشوب، ویرانی و هرج و مرج همراه می شوند. جامعه بورژوایی، همین جنگ و آشفتگی است؛ این شرایط بود که نزاع میان مجلس مؤسسان و شوراها را ایجاد و برجسته کرد. کسانی که می گویند ما اکنون مشغول «انحلال» مجلس مؤسسان هستیم، درحالی که زمانی از آن دفاع می کردیم، سرسوزنی فهم از خود نشان نمی دهند، بلکه صرفاً مشغول جویدن عباراتی بی معنا و پرطمطراق هستند. در آن مقطع ما مجلس مؤسسان را بهتر از تزاریسم و جمهوری کرنسکی و ارگان های مشهور قدرت آنان می دانستیم، اما وقتی شوراها به عنوان سازمان های انقلابی کل مردم پدیدار شدند، طبیعتاً به طور غیرقابل قیاسی نسبت به هرگونه پارلمان در جهان برتری و تفوق یافتند؛ این واقعیتی است که از آوریل سال گذشته مورد تأکید من بود. شوراها با درهم شکستن کامل مالکیت بورژوایی و زمین داری، و با تسهیل کردن آخرین طغیان که مشغول زدودن تمامی آثار و بقایای نظام بورژوایی است، ما را به مسیری سوق داده که طی آن، مردم به سازماندهی زندگی خودشان هدایت شده اند. ما خود را درگیر این کار سترگ سازماندهی کرده ایم، و چه خوب که چنین کرده ایم. البته انقلاب سوسیالیستی هرگز نمی تواند بلافاصله به شکل آشکار و شسته و رفته و بی نقص به مردم معرفی شود. انقلاب ناگزیر با جنگ داخلی، خرابکاری و

شوراها که صرفاً به ابتکار مردم ایجاد شده اند، شکلی از دموکراسی هستند که مشابه آن در هیچ کشور دیگری به چشم نمی خورد.

انقلاب، دو نیرو را خلق کرد: اتحاد توده ها با هدف سرنگونی تزاریسم، و سازمان های طبقه کارگر. وقتی می شنوم دشمنان انقلاب اکتبر اظهار می کنند که ایده های سوسیالیسم غیرعملی و آرمان شهری هستند، اغلب این پرسش ساده و روشن را پیش رویشان می گذارم. می پرسم که شوراها از نظر نه شما چیستند؟ چه چیزی به بروز این سازمان های مردمی که هیچ گونه سابقه ای در تاریخ تکامل انقلاب جهانی ندارند، انجامید؟ هیچ یک از آن ها قادر به ارائه پاسخی دقیق به این پرسش نبوده اند. آن ها در همان حال که با رخوت از نظام بورژوایی دفاع می کنند، به تقابل با این سازمان های نیرومندی می پردازند که شکل گیری شان هرگز در هیچ انقلابی در جهان مشاهده نشده است.

تمام کسانی که مشغول مبارزه با زمین داران هستند، به تشریک مساعی با شوراها نمایندگان دهقانان نیز می پردازند. شوراها تمامی کسانی را که نمی خواهند بیکار بنشینند و خود را وقف فعالیت های سازنده می کنند، با آغوش باز پذیراست. شوراها شبکه خود را بر سرتاسر کشور گسترده اند، و هر چه این شبکه شوراها مردمی متراکم تر باشد، امکان استثمار کارگران کم تر خواهد بود. چرا که وجود شوراها، با یک نظام مرفه بورژوایی ناسازگار است. این منشأ کل تناقضات موجود در میان بورژواهایی است که صرفاً بنا به منافع خود مشغول ستیز با شوراها می هستند.

گذار از سرمایه داری به نظام سوسیالیستی مستلزم مبارزه ای طولانی و طاقت فرسا است. انقلاب، پس از سرنگونی تزار، ناگزیر باید فراتر می رفت؛ و نمی توانست در مرحله پیروزی انقلاب بورژوایی متوقف شود؛ چرا که جنگ و مصایب ناگفته آن برای مردمان خسته، زمینه مساعد را برای بروز انقلاب اجتماعی مهیا کرد. بنابراین هیچ چیز مضحک تر از این گفته نیست که تکامل بعدی انقلاب و شورش توده ها به دنبال آن، به وسیله یک حزب، یک فرد، یا آن طور که قیل و قال به راه می اندازند، به وسیله اراده یک «دیکتاتور» صورت پذیرفته اند. آتش انقلاب فقط به دلیل مصایب غیرقابل باور روسیه و شرایط حاصل از جنگ، شعله ور شد. این





مقاومت همراه خواهد بود. کسانی که خلاف این را می گویند یا دروغگو هستند یا بزدل (تشویق پرشور). رویدادهای ۲۰ آوریل، یعنی زمانی که مردم بدون هرگونه راهنمایی از سوی «دیکتاتور»ها یا احزاب، مستقلاً و مصممانه علیه حکومت سازشکاران بیرون آمدند، همان موقع نیز نشان داد که بورژوازی بی رمق و فاقد پایه ای محکم است.

توده ها قدرت خود را درک کردند، و برای فرونشاندن آن ها بود که بازی معروف جفتک چهارکش وزرا آغاز شد، بازی ای که با هدف تحمیق مردم صورت می گرفت. اما در طول این بازی، به خصوص پس از کرنسکی، مردم خیلی زود دیدند که جیب های او با توافقات سرّی غارتگرانه با امپریالیست ها پر شد و وی گسیل ارتش برای دست زدن به یک یورش را آغاز کرد. به تدریج اقدامات سازشکاران برای مردم فریب خورده ای که کاسه صبرشان لبریز شده بود، آشکار گردید. نتیجه، انقلاب اکتبر بود. مردمی که از شکنجه، اعدام و تیرباران های دسته جمعی زخم خورده بودند، از تجربیات خودآموختند؛ به همین خاطر این که قصابان می گویند بلشویک ها یا همان «دیکتاتور»ها مسئول شورش کارگران بوده اند، یاره است. شکافی که هم اکنون در میان خود مردم در کنگره ها، نشست ها، کنفرانس ها و الی آخر در حال رخ دادن است، خود دروغ بودن چنین ادعایی را به آنان نشان می دهد. مردم هنوز به طور همه جانبه انقلاب اکتبر را درک نکرده اند. این انقلاب در عمل نشان داده است که چگونه مردم باید زمین، منابع طبیعی، ابزار حمل و نقل و تولید را در دستان خودشان، در دستان دولت کارگران و دهقانان بگیرند. شعار ما، «تمام قدرت به دست شوراها» بود؛ ما برای چنین چیزی است که می جنگیم. مردم خواهان فراخواندن مجلس مؤسسان بودند، و ما هم آن را فراخواندیم. اما آن ها بلافاصله دریافتند که این مجلس مؤسسان مشهور، واقعاً چه چیزی بوده است. اکنون ما اراده مردم را که در شعار «تمام قدرت به دست شوراها» متجلی شده، عملی کرده ایم. تا جایی که به خرابکاران بازمی گردد، ما آن ها را خرد خواهیم کرد. هنگامی که از «اسمولنی»، این منبع الهام بخش زندگی و نیرو، به کاخ «ترونیدا» آمد، احساس می کردم که گویی در جمع لاشه ها و مومیایی های بی جان هستم. آن ها تمامی منابع موجود خود را برای مبارزه علیه سوسیالیسم بسیج کردند، به خشونت و

خرابکاری متوسل شدند، حتی دانش، این افتخار عظیم بشری را هم به ابزاری برای استعمار کارگران تبدیل کردند. هرچند بالاخره تاحدودی توانستند مانع حرکت بخش پیرو به سمت انقلاب سوسیالیستی بشوند، اما نتوانستند آن را متوقف کنند و هرگز هم نخواهند توانست. به علاوه شورهایی که در هم شکستن بنیان های کهنه و فرسوده نظام بورژوایی را آغاز کرده اند- آن هم نه به شکل اشراف زاده ها، بلکه به شکل پرولتری و دهقانی زمخت آن- بسیار بسیار نیرومند هستند.

سپردش قدرت به مجلس مؤسسان، دوباره سازش با بورژوازی شرور خواهد بود. شورهایی روسیه منافع کارگران را مافوق منافع سیاسی خائنانه سازش تحت لوایی جدید، قرار می دهند. سخنرانی های آن سیاستمداران قدیمی و منسوخ، یعنی «چرنوف» و «تسرتلی» که به طور خسته کننده ای همچنان به ناله کردن برای آتش بس جنگ داخلی ادامه می دهند، بوی گندیدگی و تعفن عهد عتیق می دهد.

اما تا زمانی که «کالدین» وجود دارد، تا زمانی که شعار «تمام قدرت به مجلس مؤسسان» شعار «نابود باد قدرت شورایی» را در دل خود مستتر دارد، جنگ داخلی اجتناب ناپذیر است. هیچ چیز در جهان، ما را از قدرت شورایی منصرف نخواهد کرد! (تشویق پرشور) و وقتی مجلس مؤسسان باری دیگر آمادگی خود را برای به تعویق انداختن مسائل و وظایف شدیداً حادی که شوراها پیش پایشان قرار داده بودند، نشان داد، ما به مجلس مؤسسان گفتیم که نباید حتی یک لحظه هم این موارد به تعویق انداخته شوند. مجلس مؤسسان که از به رسمیت شناختن قدرت مردم اجتناب کرده است، اکنون با اراده قدرت شورایی منحل می شود. ریابوشینسکی ها، پول های قمار خود را باخته اند؛ تلاش های آنان برای مقاومت تنها به به بروز یک جنگ داخلی جدید خواهد انجامید.

مجلس مؤسسان منحل می شود. جمهوری انقلابی شورایی پیروز خواهد شد، حال به هر بهایی که می خواهد باشد. (تشویق پرشور، و تحسین حضار)

<http://www.marxists.org/archive/lenin/works/1918/jan/06b.htm>





درباره پارلمانتاریسم

سخنرانی لنین درباره پارلمانتاریسم در کنگره دوم بین الملل کمونیست

۲ اوت ۱۹۲۰

به نظر می رسد رفیق بوردیگا*، در این جا خواسته است از نقطه نظرات مارکسیست های ایتالیایی دفاع نماید، لکن وی تا این لحظه به بحث و استدلال هایی که از جانب دیگر مارکسیست ها در حمایت از فعالیت پارلمانی عنوان شده، جواب صریحی نداده است.

رفیق بوردیگا می پذیرد که تجربه تاریخی را به طور مصنوعی نمی توان ایجاد کرد. او اخیراً مدعی شده است که مبارزه باید به حوزه دیگری انتقال یابد. آیا او آگاه نیست که هر بحران انقلابی همراه با بحرانی پارلمانی است؟ در درستی این گفته شکی نیست که مبارزه باید به حوزه دیگری یعنی به شوراها منتقل شود، هر چند بوردیگا خود پذیرفته است که شوراها نمی توانند به طور مصنوعی ایجاد گردند. مثال روسیه نشان می دهد که شوراها می توانند در آستانه انقلاب یا در طول انقلاب تشکیل شوند. حتی در دوره کرنسکی، شوراها (که شوراهایی منشیکی بودند) به نحوی تشکیل شدند که به هیچ وجه نمی توانستند حکومت پرولتری را بنا سازند. پارلمان نتیجه تکامل تاریخی است، و تا زمانی که برای نابودی پارلمان بورژوایی قدرت کافی کسب نکرده ایم، نمی توانیم آن را از میان برداریم. فقط به عنوان یک عضو پارلمان بورژوایی است که فردی می تواند، در شرایط مشخص تاریخی، علیه جامعه بورژوایی و پارلمانتاریسم مبارزه را آغاز کند. همان اسلحه ای که بورژوازی در مبارزه به کار می برد، باید از جانب پرولتاریا نیز به کار گرفته شود، لکن با اهدافی کاملاً متفاوت. شما نمی توانید ادعا کنید که مطلب بدین گونه نمی باشد، و اگر بخواهید به آن اعتراض کنید مجبور خواهید شد که تمام تجربه پیشرفت های انقلابی در جهان را پاک کنید.

گفته اید [منظور رفیق بوردیگاست] که اتحادیه های کارگری فرصت طلب اند، و همچنین گفته اید که اتحادیه ها خطرانی نیز به بار خواهند آورد. از طرف دیگر اظهار داشتید که استثناهایی در خصوص اتحادیه های

کارگری باید قائل شد، چرا که این اتحادیه ها به هر حال تشکیلات کارگری اند. اما این هم تا مرحله معینی معیار صحیحی است. به علاوه عناصر عقب مانده هم در اتحادیه های کارگری وجود دارند: بخشی از خرده بورژوازی پرولتریزه شده، کارگران عقب مانده و دهقانان خرده پا. تمام این عناصر حقیقتاً فکر می کنند که منافعی در وجود پارلمان نهفته است. با این نظریه باید از طریق فعالیت در پارلمان و افشای حقایق مبارزه کرد، تا به توده ها واقعیت امر ثابت گردد. تئوری صرف بر توده های عقب مانده اثر ندارد، آن ها به تجربه عملی نیاز دارند.

این مسأله در مورد روسیه هم صادق است. ما، حتی پس از پیروزی پرولتاریا، مجبور بودیم به تشکیل مجلس مؤسسان مبادرت ورزیم، آن هم برای آن که به توده های پرولتری عقب مانده ثابت کنیم که از این مجلس چیزی عایدشان نمی شود. برای تفهیم اختلاف این دو، ما مجبور بودیم به طور عینی، شوراها و مجلس مؤسسان را در مقابل هم قرار دهیم و بعد شوراها را به عنوان تنها راه حل جلوه گر سازیم.

رفیق سوکی، سندیکالیست انقلابی، نیز از همین نظریه دفاع می کرد، لکن هیچ منطقی در سخنانش وجود نداشت. او اظهار داشت که مارکسیست نیست، پس در مورد او مسأله حل است. اما شما، رفیق بوردیگا، ادعا می کنید یک مارکسیست هستید، بنابراین باید از شما منطقی بیشتری انتظار داشته باشیم. شما باید بدانید که پارلمان چگونه می تواند از میان برداشته شود. اگر شما بتوانید از طریق قیام مسلحانه در تمام کشورها این کار را انجام دهید، فیها. لکن شما آگاهید که ما در روسیه عزم خود را برای نابودی پارلمان بورژوایی محقق گردانیده ایم، آن هم نه تنها در تئوری بلکه هم چنین در عمل. شما این واقعیت را نادیده گرفته اید که نابودی پارلمان بورژوایی بدون زمینه چینی طولانی و مناسب غیرممکن است. هم چنین در نظر نگرفته اید که هنوز در اکثر کشورها غیرممکن است بتوان پارلمان را تنها با یک ضربت، نابود ساخت. ما مجبور هستیم به مبارزه در داخل پارلمان به منظور نابودی همان پارلمان ادامه دهیم. شما عزم انقلابی خودتان را جایگزین شرایط تعیین کننده خط مشی سیاسی تمام طبقات در جامعه می کنید؛ به همین دلیل است که شما فراموش می کنید برای نابودی پارلمان



کارمندان جزء اداری را هیچ بحث و استدلالی متقاعد نمی‌سازد مگر تجارب فردی خودشان.

در این جا ادعا شده است که شرکت در مبارزه پارلمانی ائتلاف وقت است. آیا می‌توان نهاد دیگری را به جز پارلمان تصور کرد که تا این حد همه طبقات بدان توجه داشته باشند؟ این نمی‌تواند به طور تصنعی ایجاد شده باشد. اگر تمام طبقات به مبارزه پارلمانی کشیده می‌شوند، دلیل این امر آن است که بازتاب منافع طبقاتی و تضاد طبقاتی در پارلمان رخ می‌نماید. اگر امکان داشت در هر جایی و بدون درنگ، مثلاً، اعتصابی همگانی و قاطع را سازمان داد به طوری که بتواند سرمایه داری را با یک ضربت ریشه کن سازد، در این صورت در بسیاری از کشورها انقلاب پیش از این به وقوع پیوسته بود. لکن ما باید همیشه واقعیات را به حساب آوریم و پارلمان صحنه مبارزه طبقاتی است. رفیق بوردیگا و کسانی که در نظرات او سهیم اند باید به توده‌ها حقیقت را بگویند. آلمان بهترین نمونه است که ثابت می‌کند وجود یک گروه کمونیستی در پارلمان امکان دارد. همین امر ثابت می‌کند که شما باید صراحتاً به توده‌ها می‌گفتید: «ما ضعیف‌تر از آن هستیم که بتوانیم حزبی با تشکیلات قوی به وجود آوریم». آن حقیقتی است که باید گفته شود. اما اگر شما به ضعف خود در مقابل توده‌ها اعتراف کردید، آن‌ها جزو مخالفین شما می‌شوند نه جزو حامیان شما؛ آن‌ها پشتیبان پارلمانتاریسم خواهند شد. اگر بگویید: «رفقای کارگر، ما آن قدر ناتوانیم که نمی‌توانیم حزبی آن‌چنان منضبط بنا کنیم تا اعضایش پارلمان را تابع خود سازند» در آن صورت کارگران شما را رها خواهند کرد، زیرا از خود خواهند پرسید: «ما، با چنین ناتوانی، چگونه می‌توانیم دیکتاتوری پرولتاریا را برقرار سازیم».

ساده لوحی و خام دستی شماست اگر تصور کنید روشنفکران، طبقه متوسط و خرده بورژوازی، از روزی که پرولتاریا پیروز شود، کمونیست می‌گردند.

اگر این خیال باطل را در خود پرورش ندهید، در آن صورت باید سریعاً پرولتاریا را در جهت اتخاذ خط مشی [طبقاتی اش] آماده سازید. این قانون استثنا ندارد، در هر بخشی از امور دولتی یک روز پس از انقلاب، در گوشه و کنار، مدافعین اپورتونیزم را خواهید یافت که خود را کمونیست می‌نامند، یعنی خرده بورژواهایی که شناسایی

بورژوازی در روسیه، ما ابتدا مجبور بودیم مجلس مؤسسان را حتی پس از پیروزی فراخوانیم. شما می‌گویید: «واقعیتی است که مورد انقلاب روسیه با شرایط موجود در اروپای غربی مطابقت ندارد»، لکن شما حتی یک استدلال مؤثر برای اثبات این موضوع به ما، ارائه نداده‌اید. ما دوره دمکراسی بورژوازی را پشت سر گذاشتیم. ما به سرعت این مرحله را پشت سر گذاشتیم، آن هم درست در زمانی که مجبور بودیم برای انتخابات مجلس مؤسسان حرکت تهیجی شدید داشته باشیم. و بعدها، هنگامی که طبقه کارگر قادر بود قدرت را در دست گیرد، هنوز دهقانان به ضرورت پارلمان بورژوازی اعتقاد داشتند.

با در نظر گرفتن این عناصر عقب مانده، ما مجبور به اعلام انتخابات بودیم تا از طریق مثال و حقایق به توده‌ها ثابت کنیم که مجلس مؤسسانی که هنگام فقر و فاقه و نیاز عمومی برگزیده شده، نمی‌تواند بیان آرزوها و خواست‌های طبقات تحت ستم باشد. بدین ترتیب تضاد بین شورا و حکومت بورژوازی نه تنها برای ما، پیشاهنگان طبقه کارگر، بلکه برای اکثریت وسیع توده‌های دهقانی، کارمندان جزء اداری و خرده بورژوازی کاملاً روشن گردید. در تمام کشورهای سرمایه داری عناصر عقب مانده در میان طبقه کارگر وجود دارند، یعنی کسانی که به پارلمان به عنوان نماینده واقعی مردم اعتقاد دارند و شیوه‌های فاقد اصول اخلاقی به کار گرفته شده در پارلمان را نمی‌بینند. شما می‌گویید پارلمان وسیله‌ای است که بورژوازی با کمک آن به فریب توده‌ها می‌پردازد. اما همین استدلال باید علیه شما و علیه تزه‌های شما هم به کار رود. شما چگونه می‌خواهید ماهیت واقعی پارلمان را برای توده‌های واقعاً عقب مانده، کسانی که بورژوازی فریبشان داده است، آشکار سازید؟ و چنان چه در خارج از پارلمان باقی بمانید، چطور می‌خواهید مانورهای مختلف پارلمانی را برملا سازید یا چطور می‌خواهید مواضع احزاب مختلف را نمایان کنید؟ اگر شما مارکسیست هستید، باید این مسئله را قبول کنید که در جامعه بورژوازی، نوعی پیوستگی نزدیک بین مناسبات طبقاتی و مناسبات حزبی وجود دارد. تکرار می‌کنم، چنان چه یکی از اعضای پارلمان نباشید، چنان چه از فعالیت پارلمانی چشم ببوشید، چطور می‌خواهید تمام این مسائل را نشان دهید؟ تاریخ انقلاب روسیه آشکارا نشان داده است که توده‌های طبقه کارگر، دهقانان و

درباره گشایش مجلس مؤسسان



تاریخ نگارش: ۱۹ دسامبر ۱۹۱۷

نخستین انتشار: ۱۹ دسامبر ۱۹۱۷ در پرودا، شماره ۲۰۷

منبع: مجموعه آثار لنین، انتشارات پراگرس، مسکو، جلد ۲۶، ۱۹۷۲، صفحه ۳۶۷.

ترجمه فارسی: آرام نوبخت

نظر به تأخیر در برگزاری انتخابات مجلس مؤسسان، آن هم اساساً به دلیل خطای کمیسیون سابق انتخاباتی سراسری روسیه، و نظر به تشکیل یک مجلس مؤسسان ویژه از سوی گروه های ضد انقلاب در تقابل با کمیسریایی که قدرت شورایی ایجاد نموده، شایعاتی منتشر شده است مبنی بر این که مجلس مؤسسان، که در حال حاضر دایر می باشد، به هیچ روی دعوت نخواهد شد. شورای کمیسریایی خلق ضروری می داند که اعلام نماید این شایعات، کذب محض هستند و عامدانه و مزورانه از سوی دشمنان شوراهای نمایندگان دهقانان، کارگران و سربازان اشاعه یافته اند. طبق فرمان شورای کمیسریایی خلق، مصوب کمیته اجرایی مرکزی شوراهای مجلس مؤسسان به محض آن که نیمی از اعضای آن- یعنی به تقریب ۴۰۰ نماینده-حسب المقرر در دبیرخانه کاخ ترونیدا به ثبت رسند، برگزار خواهد گردید.

و.ا. اولیانف (لنین)،

سرپرست شورای کمیسریایی خلق

و انجام نظم و انضباط حزب کمونیست یا دولت پرولتری را انکار می نمایند. به هیچ وجه نمی توانید زمینه دیکتاتوری پرولتاریا را آماده سازید مگر آن که کارگران را برای ایجاد حزبی واقعاً منضبط آماده سازید، حزبی که اعضایش را تحت انضباط خویش درخواهد آورد. تصور می کنم که این توضیحی است برای علت بیزاری شما از اعتراف به این که نفی فعالیت پارلمانی از جانب تعداد کثیری از احزاب کمونیستی نوین، ناشی از ضعف آن هاست. من خود کاملاً متقاعد شده ام که اکثریت وسیع کارگران واقعاً انقلابی، از ما پیروی خواهند کرد و شدیداً علیه تر ضد پارلمانی شما سخن خواهند گفت.

مجموعه آثار لنین، جلد ۳۱، صفحات ۲۵۳ - ۲۵۶

خلاصه گزارش روزنامه کرازنایا گازتا شماره ۱۷۰ (پتروگراد)، سوم اوت به چاپ رسید.

برای اولین بار تمام گزارش (مفصلاً) در سال ۱۹۲۱ در کتاب کنگره دوم بین الملل کمونیست به چاپ رسید.

* آمادو بوردیگا (۱۸۸۹ - ۱۹۷۱) مخالفت او در قبال پارلمانتاریسم و دفاع او از تحریم همه انتخابات به گونه ای بود که لنین در اثر بزرگ خود « بیماری کودکی چپ روی در کمونیسم » سخت از او انتقاد کرد. بوردیگا در حزب سوسیالیست ایتالیا سازماندهی گروه کمونیستی را رهبری کرد که سرانجام در ژانویه ۱۹۲۱ به تشکیل حزب کمونیست ایتالیا منجر شد. سیاست او در آسان گیری و جدایی از توده ها، حزب را از تجزیه و تحلیل عمیق تر فاشیسم و بررسی دقیق تغییراتی که « مارش به سوی رم » پیش آورده بود بازداشت. چند هفته پس از « مارش به سوی رم » بوردیگا در کنگره جهانی چهارم کمینترن، در نوامبر ۱۹۲۲، اظهار داشت که فاشیسم در تاریخ ارتجاع بورژوایی تغییر کیفی تازه ای پدید نمی آورد، چنان چه تغییری هم با روی کار آمدن فاشیسم دست دهد، وظیفه پرولتاریا را آسان می کند.

بوردیگا در فوریه ۱۹۲۳ در ایتالیا بازداشت شد و بین الملل نیز که از سیاست های او هر روز ناراضی تر می شد، یک هیئت پنج نفری جدید را به هیئت اجرایی حزب برگزید. هر چند او همان سال پس از چندی آزاد شد، ولی دیگر به هیئت رهبری راه نیافت. در همان زمان آنتونیو گرامشی که تا آن وقت در پشت جبهه رهبری قرار داشت، و کم و بیش سیاست های بوردیگا را می پذیرفت، رفته رفته هسته جدید رهبری حزب را تشکیل داد. بوردیگا سرانجام در ۱۹۳۰ از حزب اخراج شد.

و.ا. لنین

II

مجلس مؤسسان هدف بنیادین خود را الغای کلیه اشکال استثمار انسان به دست انسان، امحای کامل تقسیم جامعه به طبقات، درهم شکستن بی رحمانه مقاومت استثمارگران، استقرار یک سازمان سوسیالیستی جامعه و دست یابی به پیروزی سوسیالیسم در کلیه کشورها تعریف کرده و مضافاً مقرر می دارد:

۱. مالکیت خصوصی بر زمین بدین وسیله ملغای می شود. کلیه زمین ها همراه با کلیه بناها، ادوات کشت و زرع، و سایر متفرعات تولید کشاورزی، مایملک کلیه کارگران اعلام می گردد.

۲. قوانین شوروی پیرامون کنترل کارگری و همین طور شورای عالی اقتصادی بدین وسیله به منظور تضمین قدرت کارگران بر استثمارگران و به مثابه نخستین گام به سوی تبدیل کامل کارخانه ها، معادن، راه آهن و سایر ابزار تولید و حمل و نقل به مایملک دولت کارگران و دهقانان، تأیید می گردد.

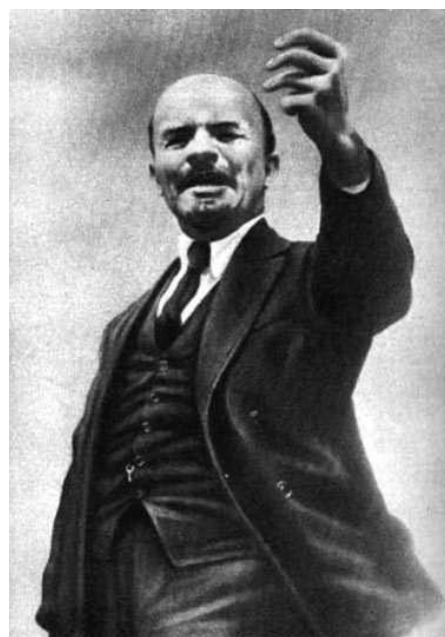
۳. تبدیل کلیه بانک ها به مایملک دولت کارگران و دهقانان به مثابه یکی از شروط رهایی کارگران از یوغ سرمایه، بدین وسیله تأیید می گردد.

۴. به منظور الغای بخش های طفیلی جامعه، خدمات اجباری همگانی بدین وسیله نهادینه می شود.

۵. فرمان مسلح نمودن کارگران، ایجاد ارتش سرخ سوسیالیستی کارگران و دهقانان و خلع سلاح کامل طبقات مالک به منظور تضمین قدرت عالیه کارگران و امحای هرگونه امکان برای بازگشت قدرت استثمارگران، بدین وسیله اعلام می شود.

III

۱. مجلس مؤسسان ضمن اعلام عزم قاطع خود



نگارش: ۳ ژانویه ۱۹۱۸

نخستین انتشار: ۴ ژانویه ۱۹۲۹، پراودا، شماره ۲ و ایزوستیا، شماره ۲.

منبع: مجموعه آثار لنین، انتشارات پراگرس، مسکو، جلد ۲۶، ۱۹۷۲، صفحات ۴۲۳-۴۲۵.

ترجمه فارسی: آرام نوبخت

مجلس مؤسسان مقرر می دارد:

I

۱. روسیه بدین وسیله «جمهوری شوراهای نمایندگان کارگران، سربازان و دهقانان» اعلام می گردد. تمام قدرت، به طور مرکزی و منطقه ای، به این شوراها واگذار می شود.

۲. جمهوری شورایی روسیه بر پایه اصل «اتحادیه ای آزاد از ملل آزاد»، به مثابه یک فدراسیون از جمهوری های ملی شورایی،

قدرت شورایی، حتی به شکل صوری، اساساً نادرست خواهد بود.

اساساً مجلس مؤسسان بر این گمان است که اکنون در شرایطی که مردم به آخرین نبرد علیه استثمارگران دامن می زنند، جایی برای استثمارگران در هیچ هیأت حکومتی نمی تواند وجود داشته باشد. قدرت باید به طور تمام و کمال به کارگران و نمایندگان ذی صلاح آنان- شوراهای نمایندگان کارگران، سربازان و دهقانان- واگذار گردد.

مجلس مؤسسان ضمن پشتیبانی از قدرت شورایی و فرامین شورای کمیسریای خلق، معتقد است که وظیفه اصلی این نهاد به وضع کردن اصول بنیادی بازسازی سوسیالیستی جامعه محدود می باشد.

مجلس مؤسسان در عین حال ضمن تلاش برای ایجاد وحدت حقیقتاً آزاد، اختیاری، و نتیجتاً مستحکم و باثبات طبقات کارگر تمامی ملیت های روسیه، وظیفه خود را به برپا ساختن اصول بنیادی یک فدراسیون جماهیر شوروی محدود می کند، و همزمان این حق را به کارگران و دهقانان هر ملیت واگذار می کند که در کنگره های ذی صلاح خود مستقلاً درباره تمایل یا عدم تمایل خود به شرکت در یک حکومت فدرال و سایر نهادهای شورایی فدرال و نوع شروط آن، تصمیم بگیرند.

پانوشت:

(۱) پیش نویس بیانیه در روز ۳ (۱۶) ژانویه ۱۹۱۸ به کمیته اجرایی مرکزی سراسری روسیه، تقدیم و از سوی اکثریت با دو رأی مخالف و یک رأی ممتنع، به عنوان متن پایه تصویب شد. سپس برای طرح نهایی، به کمیسیون هماهنگی ارجاع داده شد. بیانیه به وسیله کمیته اجرایی مرکزی سراسری روسیه، تصویب و متعاقباً در ایزوستیا به تاریخ ۴ (۱۷) ژانویه منتشر گردید. سوردلوف از طرف کمیته متن مذکور را در نخستین نشست مجلس مؤسسان به تاریخ ۵ (۱۸) ژانویه، قرائت نمود و پیشنهاد پذیرش آن را مطرح کرد. اکثریت ضد انقلابی مجلس، از بحث درباره طرح پیشنهادی امتناع ورزید. روز ۱۲ (۲۵) ژانویه، بیانیه از سوی سومین کنگره سراسری شوراهای روسیه، تصویب شد و متعاقباً

به بیرون آوردن بشریت از چنگال سرمایه مالی و امپریالیسم، که جهان را در جنایتکارانه ترین جنگ ها به خون کشیده اند، از صمیم قلب بر سیاست متبوع قدرت شورایی یعنی محکوم نمودن معاهدات پنهانی، ابراز برادری گسترده با کارگران و دهقانان ارتش ها در جنگ و دست یافتن به صلحی دمکراتیک میان ملل به هر قیمت و با ابزارهای انقلابی، بدون الحاق طلبی و غرامت جنگ، و بر پایه حق تعیین سرنوشت آزاد ملل، صحه می گذارد.

۲. مجلس مؤسسان با در نظر داشتن همان هدف، بر گسست کامل از سیاست بربرمنشانه تمدن بورژوایی، که رفاه استثمارگران معدودی از ملل برگزیده را با بردگی و اسارت صدها میلیون نفر از کارگران آسیا، مستعمرات به طور اعم و کشورهای کوچک ایجاد کرده است، پافشاری دارد.

مجلس مؤسسان از سیاست شورای کمیسریای خلق در اعلام استقلال کامل فنلاند، آغاز خروج سربازان از ایران، و اعلام آزادی تعیین سرنوشت برای ارمنستان، استقبال می کند (۲).

۳. مجلس مؤسسان، قانون شوروی درباره فسخ وام های دریافتی حکومت های تزار، زمین داران و بورژوازی را به عنوان نخستین ضربه به نظام بانک داری جهانی و سرمایه مالی مد نظر داشته و اطمینان می دهد که قدرت شورایی قویاً این مسیر را تا زمان پیروزی کامل خیزش بین المللی کارگران علیه یوغ سرمایه، ادامه خواهد داد.

IV

مجلس مؤسسان که بر اساس فهرست های تنظیم شده تا پیش از انقلاب اکتبر انتخاب گردیده است- یعنی در زمانی که مردم هنوز در موقعیتی نبودند تا جملگی علیه استثمارگران قیام نمایند، هنوز قدرت کامل مقاومت انقلاب را در دفاع از منافع طبقاتی خود تجربه نکرده و هنوز خود را در عمل به وظیفه ساختن جامعه سوسیالیستی متعهد نکرده بودند- بر این تصور است که تقابل با



بحث های فیس بوک



پرسش: بسیاری با عنوان پروژه «احیای مارکسیستی» مخالف اند، چرا که به زعم آن ها مارکسیزم نمرده است که بخواهد احیا شود! و این که شاید واژه «نقد» به جای «احیا» مناسب تر باشد.

پاسخ:

رفیق گرامی؛ ممنون از طرح این پرسش. اتفاقاً در گذشته هم چندین بار بحث هایی از سوی شماری از دوستان و با همین مضمون صورت گرفت. مثلاً نگاه کنید به:

<http://militant.com/?p=2023>

بنا به همین تجربه می توانم به طور قطع بگویم که اختلاف این دوستان بر سر «نام»، صرفاً به این جهت ناگهان برجسته می شود که محتوای اصلی بحث پنهان گردد. در واقع مسأله «نام» تنها یک موضوع فرعی و حاشیه ای است که می تواند در آخرین مرحله، مورد بحث قرار بگیرد. درحالی که این دوستان به شکل معناداری وارونه عمل می کنند. بنابراین نخستین پرسش این است که چنان چه عنوان «نقد» (یا هر واژه مورد توافق آنان) به جای «احیا» انتخاب گردد، آیا اساس و اهداف این پروژه را خواهند پذیرفت یا خیر؟

به هر حال این که چرا از عنوان «احیا» استفاده شده، به این خاطرست که بخش اعظم آن چه که تحت عنوان مارکسیزم مطرح می شود، تمام و کمال در تقابل مارکسیزم انقلابی قرار گرفته و به همین جهت اعتبار سوسیالیزم را در سطح بین المللی دستخوش بحران کرده است. وقتی صحبت از «بحران» می شود، بلافاصله می توان انبوهی از مصادیق آن را هم به عینه دید.

امروز به وضوح می بینیم که شرایط عینی کاملاً برای وقوع انقلاب سوسیالیستی فراهم است، و باید با کمال

پایه قانون اساسی شوروی را شکل داد.

پاراگراف ۲ از دست نوشته لنین به وسیله استالین اصلاح شد. پاراگرافی که با عبارت « اساساً مجلس مؤسسان بر این گمان است که ...» آغاز می شود، به وسیله بوخارین نوشته و از سوی لنین ویرایش شد.

(۲) روز ۶ (۱۹) دسامبر، مجلس فنلاند بیانیه استقلال فنلاند را تصویب نمود. مطابق با سیاست ملیت ها در دولت شوروی، شورای کمیسریای خلق در تاریخ ۱۸ (۳۱) دسامبر ۱۹۱۷ فرمانی را پیرامون استقلال فنلاند صادر کرد. در نشست حکومت، لنین شخصاً متن فرمان را به نخست وزیر «اسوین هُود»، سرپرست هیأت اعزامی حکومت فنلاند داد. در ۲۲ دسامبر ۱۹۱۷ (۴ ژانویه ۱۹۱۸)، فرمان استقلال فنلاند به تصویب کمیته اجرایی مرکزی سراسری روسیه رسید.

روز ۱۹ دسامبر ۱۹۱۷ (۱ ژانویه ۱۹۱۸) حکومت شوروی مطابق با معاهده ای میان روسیه و آلمان، اتریش-مجارستان، ترکیه و بلغارستان در برست-لیتوسک به تاریخ ۲ (۱۵) دسامبر، به حکومت ایران پیشنهاد کرد که جزئیات طرح مشترک برای خروج سربازان روس از ایران را ارائه نماید.

در ۲۹ دسامبر ۱۹۱۷ (۱۱ ژانویه ۱۹۱۸)، حکومت فرمانی را درباره ارمنستان ترکیه صادر نمود که در پروادا شماره ۲۲۷ به تاریخ ۳۱ دسامبر ۱۹۱۷ (۱۳ ژانویه ۱۹۱۸) منتشر گردید.

<http://www.marxists.org/archive/lenin/works/1918/jan/03.htm>



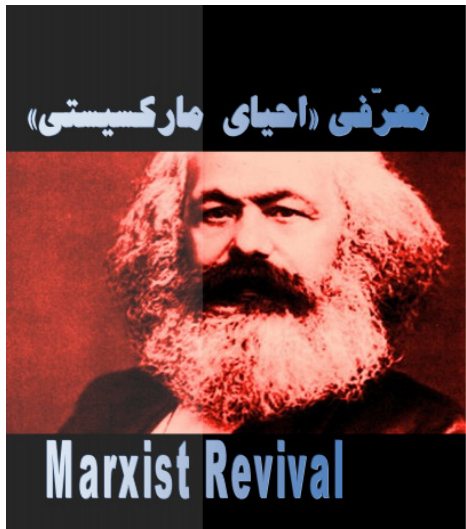


پیوندند (جبهه‌النصرت در سوریه و ...)، بدون آن که با وجود شرایط مساعد برای یک جبهه سوم انقلابی تدارک ببینند. این خیانت های سیستماتیک به منافع طبقه کارگر از سوی نیروهایی که خود را «کمونیست» می نامند، یکی دیگر از عوامل بحران اعتبار است. این هم نشان می دهد که متأسفانه درکی «مخدوش» و «غیرمارکسیستی» از مقوله «امپریالیزم» بر بدن جنبش سنگینی می کند.

به همین ترتیب شاهدیم که چگونه تمامی این سازمان ها و جریانات، خود را مدافع «سوسیالیزم» معرفی می کنند، اما به مجرد آن که روی همین مفهوم به غایب مهم مکتب می کنیم و پرسش هایی را در مقابل آن ها می گذاریم، در کمال تعجب می بینیم که چه برداشت های واپس مانده و منحرفی از آن وجود دارد. جریان هایی استالینیستی- مائوئیستی را شاهدیم که از «سوسیالیزم واقعاً موجود» شوروی سابق و کره شمالی امروز دم می زنند و جریان هایی دیگر نظیر «حزب کمونیست کارگری» و اقمارش که به «کمونیزم فوری» در سطح «یک کشور» اعتقاد دارند!

تأسف گفت که حتی از شدت آمادگی، در آستانه گنبدی هم قرار دارد. دقیقاً مسأله هم همین جاست. این که سرمایه داری دست کم از دسامبر ۲۰۰۷ به این سو، وارد بدترین بحران در تمامی عرصه های خود-نه فقط اقتصادی و اجتماعی، که همین طور سیاسی و ایدئولوژیک شده-، توده های معترض در سرتاسر جهان به طور خودانگیخته و بدون رهبری به خیابان ها ریخته اند، مبارزه طبقاتی شدت گرفته، ولی چنین انقلابی رخ نمی دهد، و این دقیقاً به آن معنا است که یک فاکتور ذهنی اصلی، یعنی رهبری انقلابی، برای سمت و سو دادن به اعتراضات بالقوه و بالفعل وجود ندارد! این در حالی است که یک دوجین سازمان و حزب به اصطلاح «کمونیست» یا «کارگری» با وجود تمامی ادعاهای پرطمطراق خود، نه کوچکترین تدارکی برای این موضوع دیده اند و نه اصولاً ارتباطی به طبقه کارگر دارند؛ یعنی آن جایی که باید باشند، نیستند. این گونه است که در سر بزنگاه های تاریخی، یک به یک به بدترین شکل ممکن سقوط آزاد می کنند و به حاشیه می روند (حال بگذریم که انحرافات درونی این احزاب، اعم از نبود دمکراسی درونی، اخراج، اتهام زنی، باند بازی و ... خود به تنهایی این سازمان ها را حتی پیش از ورود آن ها به بزنگاه های تاریخی و محک خوردن، از درون متلاشی و به گوشه ای پرت می کند). وجود این شرایط، بیش و پیش از هر چیزی بی اعتباری و «بحران» سازمان ها و احزاب موجود (و مدعی) را نشان می دهد. همه این ها یک معنای اخص دارد و آن این که درک وارونه و کاریکاتورواری از مفهوم «حزب لنینیستی»، مکانیزم درونی آن و همین طور «انقلاب» و «وظایف و تکالیف انقلابی» در دوره کنونی وجود دارد.

مضاف بر این، شاهد بوده ایم که در غیاب یک رهبری انقلابی، این گرایش های بورژوایی (اعم از ناسیونالیستی، فاشیستی، بنیادگرایی دینی و غیره) هستند که میدان را به دست می گیرند و تمامی اعتراضات و تحولات منطقه را به طرق مختلف (از جمله تحمیل جنگ و دخالت «بشر دوستانه») به آن سمت و سویی می کشند که در راستای منافع خودشان باشد. در این میان می بینیم که تمامی این سازمان ها به زعم خود در تقابل با «امپریالیزم» جانب یک دولت سرمایه داری سرکوبگر و ارتجاعی را (مانند رژیم جمهوری اسلامی، رژیم اسد و ...) می گیرند و یا بالعکس به اردوگاه خود امپریالیزم می



تمامی این انحرافات که به طور فشرده و خلاصه ذکر شد، نشان دهنده وجود نوعی بحران عمیق نظری و عملی و انحراف از مارکسیزم انقلابی است که خود به تنهایی بحران اعتبار مارکسیزم را در سطح جهانی به وجود آورده. این انحرافات در واقع بسیار بیشتر از خود بورژوازی به مانع جنبش انقلابی و عامل دافعه تبدیل شده اند و راهی به جز تسویه حساب قاطع با آن ها وجود



مصاحبه ها و انتشارات اخیر

نشر میلیتانت، شماره ۱۰، در معرفی پروژه «احیای مارکسیستی» (۵۲ صفحه) منتشر گردید.



در نتیجه واضح است که هر جریانی می تواند خود را «مارکسیست» خطاب کند؛ معمولاً در این حالت مدعی خودش را معیار و مقیاس تعریف مارکسیزم در نظر می گیرد؛ اما میزان دوری و نزدیکی این ادعا نسبت به سوسیالیزم عملی و انقلابی مارکسیستی، دست کم در سطح نظری، زمانی مشخص می شود که برداشت و موضع اثباتی مدعی در مورد مفاهیم پایه ای مثل «حزب لنینیستی» و «تسخیر قدرت سیاسی» به وسیله طبقه کارگر، «انقلاب» و «وظایف و تکالیف انقلاب»، «دوره گذار از سرمایه داری به سوسیالیزم»، «دولت کارگری» و «دیکتاتوری انقلابی پرولتاریا»، «دمکراسی کارگری» و «سوسیالیزم» و غیره بیان شود. بنابراین نقد به مواضع و عملکرد انحرافی احزاب و سازمان های چپ، تنها بخشی از ماجراست و نمی تواند کل هدف ما را پوشش بدهد.

بنابراین احیای مارکسیزم به این معنا است؛ یعنی تسویه حساب بی چون و چرا با انواع آلودگی ها و انحرافات؛ یعنی مارکسیزم انقلابی را از زیر آوار خروارها انحراف حزب و سازمان های بی ربط به متن مبارزات و جنبش کارگری، بیرون آوردن و تدارک دیدن عملی برای ایجاد رهبری انقلابی.

نشر میلیتانت، شماره ۹، شامل مجموعه مطالبی در نقد منصور حکمت و حزب کمونیست کارگری (۱۰۸ صفحه)، منتشر گردید.

تصور نمی کنم که با این تعریف و توضیح، یک مارکسیست انقلابی بتواند اختلافی داشته باشد. مضافاً، این پروژه بین المللی هم نام خود را «احیای مارکسیستی» گذاشته است و نه احیای مارکسیزم.

ولی می توان متوجه شد که چرا بسیاری از جریان ها و نیروهای «چپ» در مرحله نقد به «عنوان» پروژه احیای مارکسیستی متوقف می شوند و هرگز فراتر از آن نمی روند؛ حتی حاضر نیستند که در سطح علنی و رو به جنبش در مورد این «اختلافات» به بحث بنشینند. چون اساس و محتوای این پروژه، در تقابل با آن انحرافات است که خود بدان دامن می زنند.

با تشکر

آرام نوبخت





مناظره حول موضوع «ستم ملی و طبقه کارگر» در رادیو پیام کانادا میان رفیق علیرضا بیانی و آقای محمود قزوینی؛ برای مشاهده، به لینک زیر قابل رجوع فرمایید:

۵۹



<http://www.youtube.com/watch?v=xjRg5cWx2y0>

مناظره رفیق مازیار رازی و آقای سیاوش دانشور پیرامون «درس های انقلاب اکتبر و انقلاب آتی ایران» در تلویزیون چشم انداز؛ برای مشاهده مناظره به لینک زیر رجوع کنید:



<http://www.youtube.com/watch?v=gniGAWUAdIg>

نشر همبستگی کارگری، شماره ۵، شامل مجموعه مطالب جدیدی در ادامه معرفی «انجمن همبستگی بین المللی کارگران» (UID-DER) در ترکیه (۳۲ صفحه)، منتشر گردید.



معرفی فتاوت های «انجمن همبستگی بین المللی کارگران» ترکیه (۲) آبان ماه ۱۳۹۲

مطلب «دو نگرش مخالف، اما مکمل، درباره حزب طبقه کارگر» نوشته رفیق علیرضا بیانی، در قالب یک جزوه (۶۰ صفحه) منتشر شد.



سر دبیر:

مازیار رازی

همکاران این شماره:

مازیار رازی، علیرضا بیانی، سارا قاضی،

امین کاظمی، بهروز رضوانی، ناصر احمدی، آرام نوبخت،

و فعالین شبکه همبستگی کارگری

پست الکترونیکی:

contact@militaant.com

نشانی وب سایت:

www.militaant.com

نشریه میلیتانت هر ماه پس از انتشار، بر روی وب سایت قرار می گیرد

رفقا! در حدّ توان، با نشریه همکاری کنید!